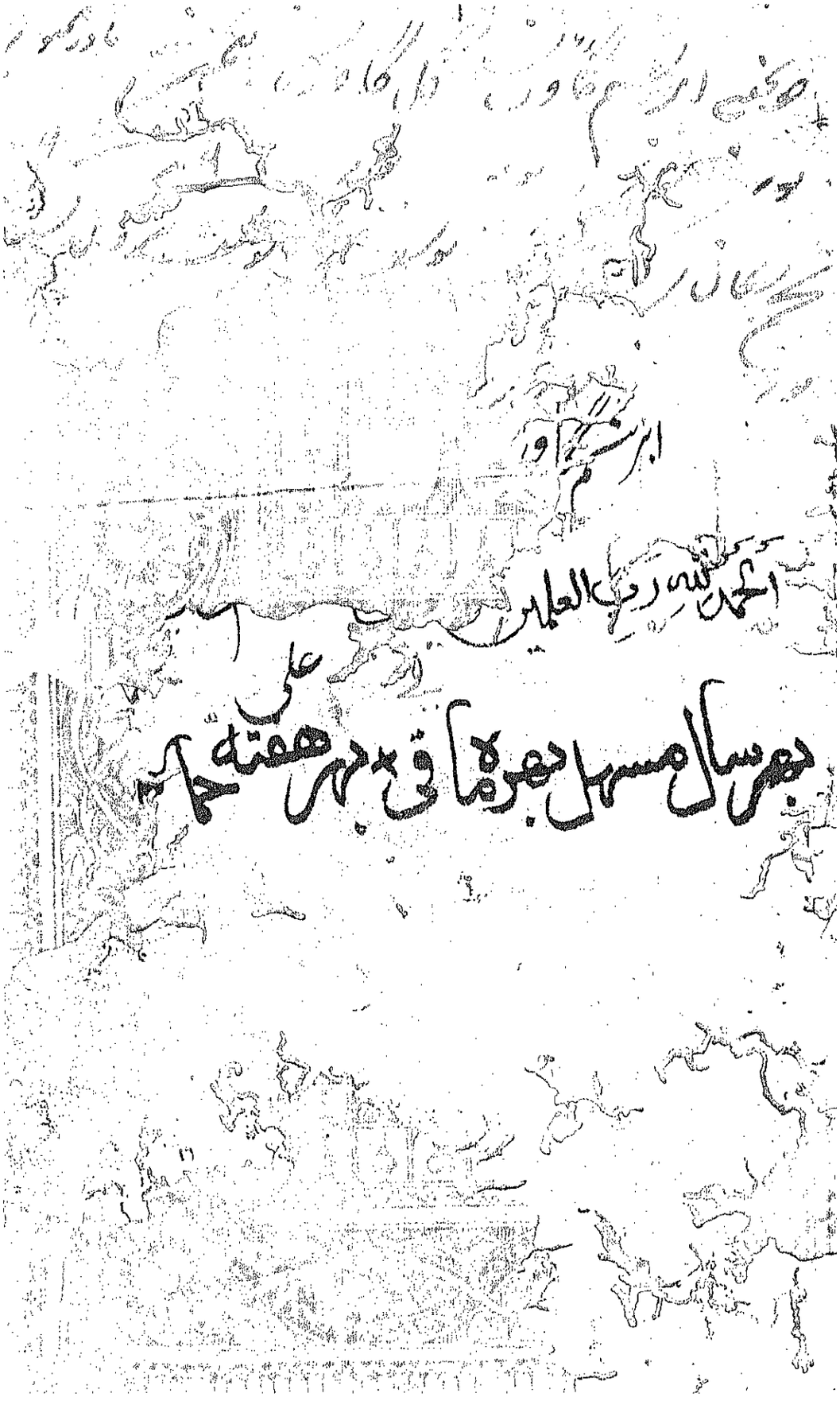

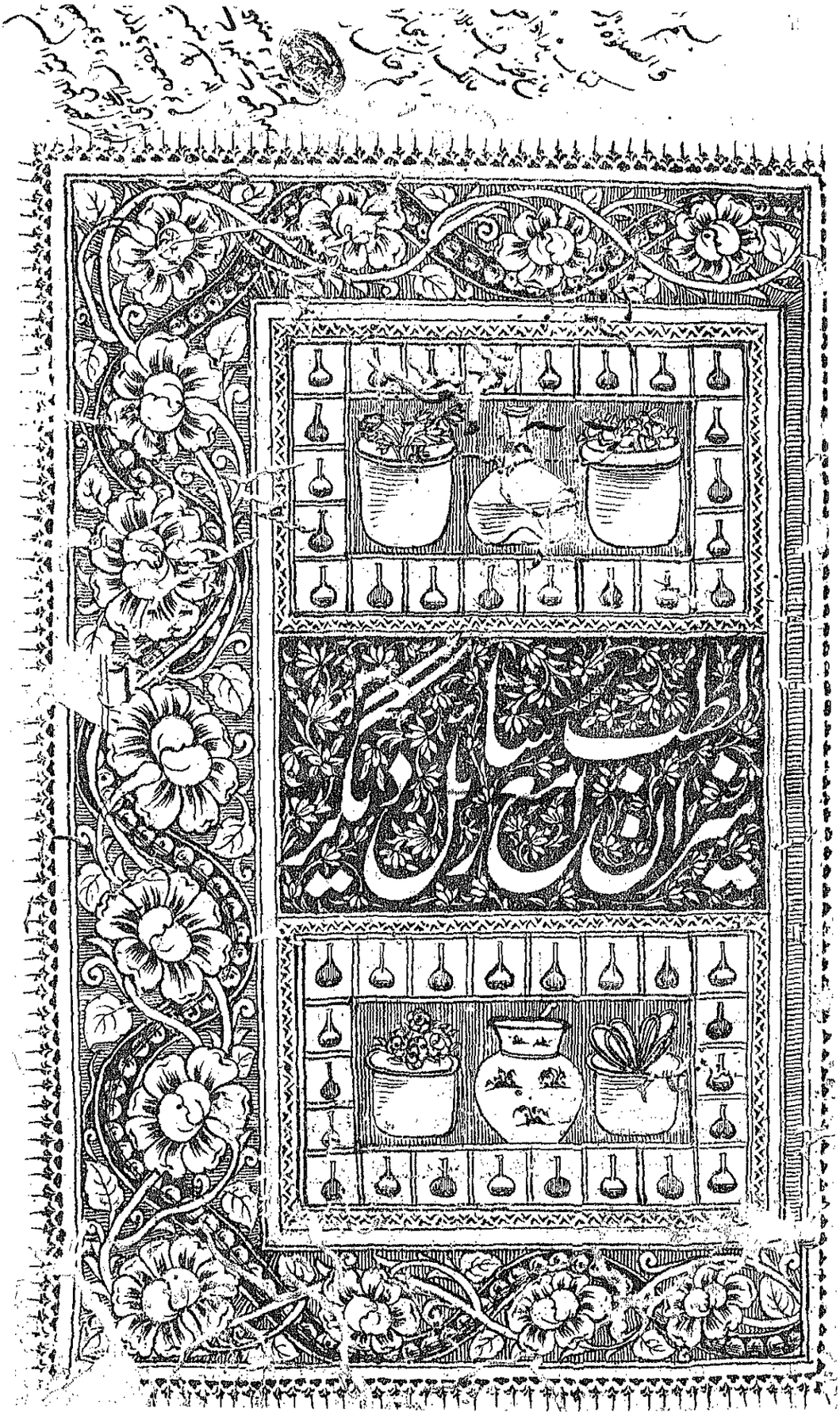

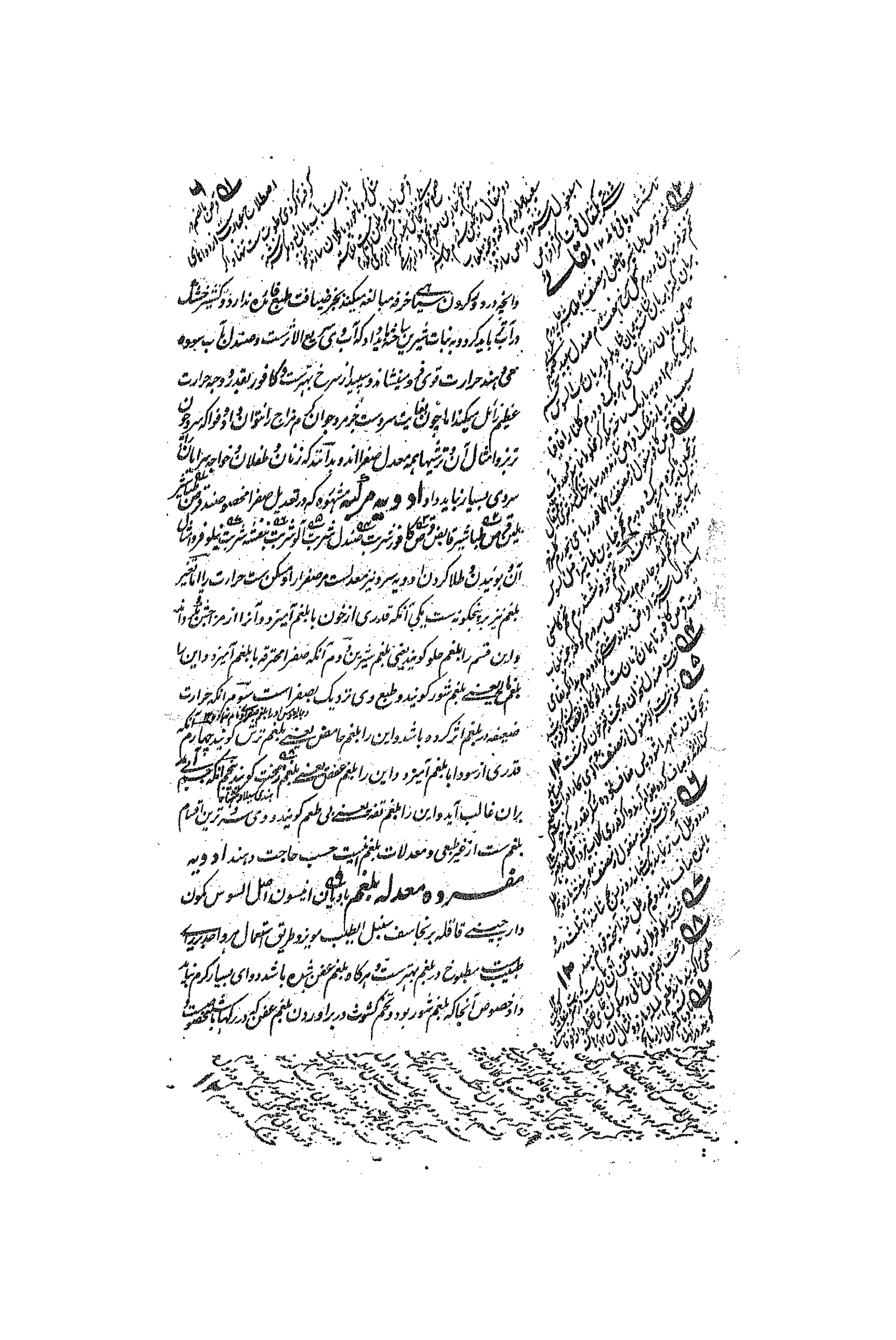

وهر کاه که ماده بلغم غلبه شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدری کرفته باین
چیزها مرکب باید ساخت اما دوا یه مرکبه معدله بلغم سجون فلاسفه سجون انجبار
سیر جوارش جالینوس و مانند آن این همه قیمتست که بی عفونت یعنی بی تب باشد
اما اکر تب بود قرص کل و قرص قافت و کجبین بزوری معتدل مجار و کلقند و
شربت بزوری موافق ست اما تغییر سودا نیز بخاید نه شست یکی انکه سوای طبعی باده بر مقدار
طبعی شود دوم انکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم انکه از احتراق
خون چهارم انکه از احتراق بلغم پنجم انکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط
ا سوخته میشود سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط آنست که اجزای
لطیف و رقیق از خلط بتحلیل رود و مابقی کثیف کردد بنوعی که از جنس خود
برابد نه آنکه سوخته خاکستر کردد و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اکر خلطی بسبب دیکی کثیف
کردد و باعتبار انجماد اجزای وی دیکر عرف عام سودا نکویند چنانچه در بلغم حصی
دانند کرچه حصی در تسمیه وی بحص یعنی کچ باعتبار رنک ست نزد اکثر اطبا باعتبار
قوام نیز جایز داشته اند دوا یه مفرده معدله سودا اسپستان کاوزبان تخم
خبز مهک تخم مرد انجیر مویز و مانند آن هر چه کرم تر بود پس اکر سودا از خلط کرم پیدا
شده باشد سرد تر باید داد چنانچه خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن والا کرم تر باید داد چنانچه
در حرارت برودت باشد دوا یه مرکبه معدله سودا کجبین افتیمونی انوشدارو معجون ستر
یاقوتی بوعلی مفرح دل کشانشه کاوزبان شربت بنفشه بانکوه و امثال آن و ذکر
کفته شد که در هر باب رعایت مزاج در کار می باید داشت و ذکر کرده شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم تخم مهک

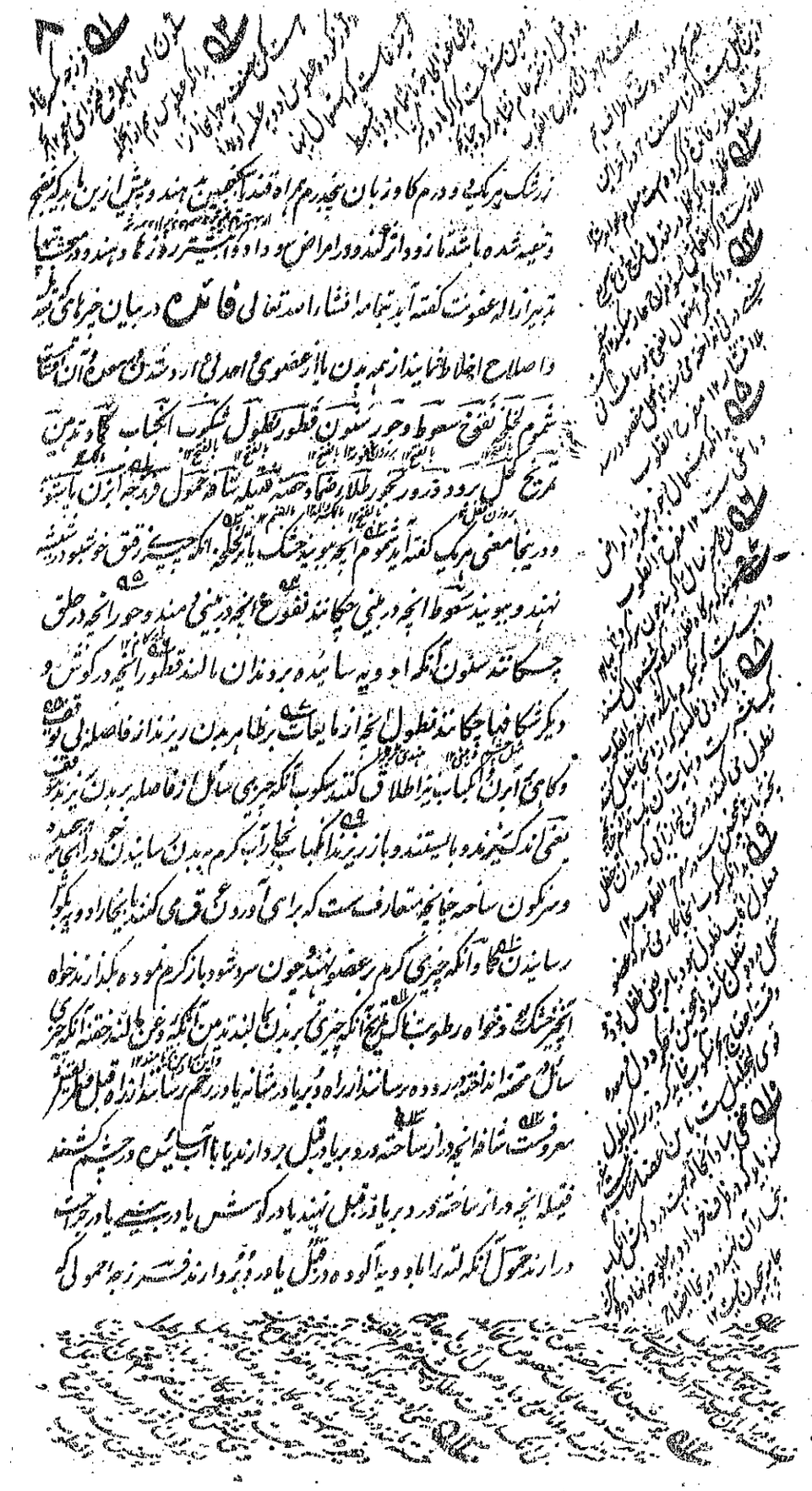

حمولی که مخصوص تفریح زنان باشد کحل ایچه سبیل در چشم کشند برود و داروی سردرد که
آنها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند زرداروی خشک سابسایند و در
چشم یا جراحت بگذارند بخور آنکه داروی را بسوزانند تا بوی آن باغ رسد یا دود آن
بعضو رسد بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تمدار باشد بر بدن گذارند مطلقا آنکه
چیزی ترکه تنگ باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی داروی پخته باشد و بظرف کلان
اندازند و بیمار را دران نشانند ماشه آنکه در آب گرم یا در آبی که در وسبوس و گل
وگل نشسته و بابونه و برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند یا اینهای
بگذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود و در تنهای گرم که برای زاله صداع و بخار دماغ
بکار برند باید که سر را بطرف پشت مایل دارند تکیه داده و حجابی در پشت و پیش گل ازند تا
بخار آن بدماغ نرسد که بعضی جاها دیده شد که از گرمی بخار وی خلل بدماغ و خفقان عارض شده
شمومیکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب کشنیز تر گلاب
باهم آمیخته بپوشند و اگر نخالیه سازند بهتر ست و آنجا که بخوابی باشد سرکه نباید آمیخت اگر گرم
بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوییدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر
وگلهای سرد اثر تمام دارد و آزاکه بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی
آب تر بزیا آب کدوی پخته کنند شمومیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک
عنبر دارچینی چندبید مشک فلفل زعفران شونیز ست حسب حاجت هرچه خواهند بکار
برند سعوط بار دکه امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب گلاب و روغن نیلوفر
هریک یک خیره و شنیز تر ان و خیرو اکرهای روغن نیلوفر و روغن تخم کدو یا بادام
تلخ چند مثقال و آنجا که بخوابی باشد روغن حنا شش بهتر از همه روغنها ست بعضی

کرا مراض سر و دماغ را سود دارد صداع سر کند خضض جند بیدستر زعفران
آب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفخی که مسکوت را
بهوش آرد و سیده دماغ را بکشاید کندس خربق سپید کوفته و بخیت اندکی اند
دریتی و سند و جوز کرام الصبیان را نافع ست صعتر جند بیدستر زیره کرمانی
مساوی در شیر حل کرده بکلوی طفل ریزند و جوز که مصروع را بهوش آرد
حلتیت جند بیدستر و سنکبین عسل حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع
دارد سوسنجان و تفل سعد کناز پوست لیلیه زرد صندل سپید کلسرخ مساوی
بکبیرند و بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که در دگوش را کرا
گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده
درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و انجا که
درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول
را مفید ست سفیداب کنند را فروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی
کوفته بیخته با شیر دختران و احلیل چکانند قطول که خواب آورد و سر سام کرم را
نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم پوست خشخاش کلسرخ نیلوفر بیوست کدو
بابونه هر یک ده درم کشنیز چوبنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند قطول
کرا مراض سر و دماغ را نفع دهد بابونه اکلیل الملک نام مرزنجوش بر بجاسف
صعتر ورق انغار جمله برابر بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند **فائده** در
امراض کرم و ماغی مما اکمن منقول نباید پرداخت مکرر بعد تنقیه قطول که ریح را از عضوی
به تحلیل برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس را زیانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر و آب بجوشانند و بعل آرند خصوص در حمام و اگر ازین
ادویه انکباب سازند صداع بریحی را نفع دهد کما ذشک که باد از عضو تحلیل
برد کافور[1] سی دنک[2] در لته بسته کرم نماید و بر بدن گذارند و بلیک[3] کرم کرده و سپس
کرم کرده و خشت[4] کرم کرده همین عمل دارد و کما[5] تر که عضو ارم کند و سکین درد
نماید منفشه با بونه تخم شبت[6] بجوشانند و آب صاف وی و سانه کوسپند یا کاو
اندازند کرما کرم بر عضو نهند و اگر انفیخ[7] بدان آب تر کرده بعل آرند بهتر عمل کند و
تدهین و تمریخ و کحل و برود ذور حسب احتیاج از انچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض
بکار توان بست بخور که مقوی دهن و دماغ ست و خفقان و غشی و ضعف حواس
را نافع ست عود[8] و قسط[9] شیرین صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم
کوفته و بیخه بگلاب بسرشند و کلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر
میکرده باشند غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن باده پوست بیخ
بادیان و تخم آن بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پچیده تا عرق آید طلا
ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعل آرند مزاج
وطبع و دوا دانسته و هر یک در محل لائق گفته آید انشاء الله تعالی اگر خشکی
بدن دور کند و تب دق را سود دهد کدو[10] خیار خربزه کاهو[11] تربزک[12] نیلوفر گل بنفشه
جو[13] تفشه[14] جمله یا هر چه ازینها بهتر سد و آب بجوشانند و در ظرفیکه چون بیمار در انجا نشیند
آب او تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و ساعتی بماند پس بیرون آرند و بر عضو بنفشه
یا کدو تدهین نمایند و دیگر ازینها که برای هر مرض مخصوص ست بجای گفته شود انشاء الله تعالی
باشد که در جذب با دوا زهر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و تنها دران داشتن نیز سود دارد

و در بعضی بارک الحل آمیخته و لغته اند که منفعت وی چون منفعت قیفال است
اما قیاس و تجربه نفع آن را به نفع سلیق ترین یافته اند و بر اخصر است و از آلام
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسلم تصغیر
اسلم است و از ابطی متصل ست گویا شعبه آنست و از انا مابین خصر و بضر میزنند
بعد کشادن دست و آب گرم میکذارند و از دست راست امراض جگر را و از دست
چپ امراض طحال و دل را نافع ست و بشش را از هر طرف که باشد و چون ازین
رگ خون از جگر و دل بیشتر می باید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نیاید کرد
صافن بر شتالنگ و قعست برابر زانگشت چیض بگشاید و جرحت و خارش را
و خصیه و قضیب اسود دهد و ماده را از سر فرود آرد و ماابض نیز از نوست و نافع تر از
صافن ست و درد احشا و پشت را نافع بود و درد مقعد و بواسیر رحم را نافع
عرق النسا رگیست گره دار که از بستن پای معلوم میشود و اگر بر ساق پای بندند بهتر و الا
مابین بصر و خصر پشت پا بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قرب
مناضح صفات چهار رگ عبارتست ازان چهار رگست که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا و اقمعه
در باطن لبها میگشایند از تشنج کردن سر امراض دماغ و آشامه را نافعست و دیگر رگهاکه زیر
و بر بینی و پس گوش و در گوشه چشم و اقعد چون کمتر میگشایند مفصل قوم گردیم فائده هر رگ
تشنج بیان سد نشانش آنست که خون سرخ خالص از بدن بلعوق خارج شود و ضعف دل
آنا فانا ترقی کند چون چنین شود فورا هر رگ بگیرند و لا رزق ان گذارند و رفاده نهاده محکم
بندند و دست بر بالش مرتب است باز دو امتلا حرکت نکند بعد از دو روز بسته باز کنند و پس از دو روز
برفق تا بکشود باز بایستند و همین سان باید کرد تا یقین شود که جرحت محکم بسته شد

شده و درین میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لازق و مم الاخرین
امر روت ثبت نمانی قلقطار اقاقیا جلنار مصبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی دو درم عسل را
بکوبند و بحریر بیزند و بسپیده مرغ بسرشند و با پشم خرگوش با ناخانه عنکبوت که
پاک کرده باشند سیالایند و در جهت فرو گذارند و در میان پست با میل کرده و
بالای پست نیز بگذارند کرد اکرد پس بندند بعصابه و پایها و دست و دم را بسته دارند
تا خون بانجانب مائل باشد فصل سوم در حجامت و ارسال علق اند که حجامت
و علق کودکان را بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شش سال
حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهارده هم یا روز هم
از ماه حجامت کنند و بهترین ایام شانزدهم هفدهم باشد و بهترین اوقات ساعت سوم از روز یعنی کمابیش نوزده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید کمی ساعت بنشیند
باید که وضع محاجم نماید بر کاه در عضوی باده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه
به نفس عضو باید کرد و حجامت پس سر سترا پاک کند و بر نقره کردن خلیفه اکحل باشد اما نسیان
بهتر آنست که فرو تر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باید بلیق ست لیکن معدن اضر دارد و خفقان
آرد اند کی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن بود حجامت بلا شرط بهر جذب نجار بکار آید و
اما لاده تیز نمایند اما علق انجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زنان نباشد فصل در
منضجات بدانکه نضج بچهار کونید و بچهار خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا رقیق و
بد و ابا سانی برآید پس خلطی که غلیظ ست چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی آنست
که قوام او از ان غلظت فرو تر آید و خلطی که رقیق ست چون صفرا و بلغم تانی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاطست فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس می شود بعد خروج آن بسبب
لطافت لاحقه هست چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سرد
بخارست مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث رقیق ست و رودت موجب کثافت
اگرچه اندک باشد باید دانست که خون محتاج بمنضج نیست لهذا در حمیات
میکشند اما هر گاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط آنست
که موافق غلبهٔ خلط منضج داده بعد ازه فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام بیرون
بی تصدیع و ضرری سانند خصوص آنجا که سودا مرکب شده باخون تقدیم منضج ضرورست
بعد ازه فصد کردن منضج صفرا عناب هفت دانه کل بنفشه دو درم کل بنفشه دو درم
شاهتره دو درم تخم کاهو یکوقیه سه درم تخم کاسنی یکوقیه دو درم کل خرز از پوست برکنده
کل می باشد از تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده مقوع نمایند یا مطبوخ تقوع آنست که
ادویه را در آبی که موافق شیدن او باشد یکشبانه روز بیرون یا لین مع صافی کرده و بنوشانند فقط
یا همراه انجمین یا بخبین و امثال آن و بدانکه هر چه مقید است منضج است و گر منضج جدا نباشد
چندست که در ضمن آن گفته آید مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند که بعد
سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنچه خواهند قوی و آنرا مسهر آمیزند
مقوع نمایند پس بجوشانند لیکن نمی باید که دو از جوشانیدن کمی پیدا میکند لین آنجا که
حرارت در مزاج باشد و زنهار مطبوخ نباید داد و بر مقوع و شیره ها و تخمهای سرد که
مذکور شد بسنده باید کرد و از بین ادویه منضجه هر چه بهم رسد توان داد از انکه صفرا اقسام
در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه از ادویه نوشته
شد نظر بشخص معتدل العمر معتدل القامه است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نماید اگر در عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر
فرمایند این تصرفات بر عقل طبیب ست فائده صفرا در سه و زنجبیل بیشتر و اگر منضج
داده شود بشتر طبیکه صفرای خالص بود و اگر صفرای غیر خالص باشد در پنج و زیاده
بران حسب داده بنفشه بیکرد و منضج بلغم موز دوازده برادوره یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم
و اگر بادیان رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس کنیم هیچ مهک کوبند از
پوست که بالای دوست فرو نشیده و جوکوب نموده سه درم سکاعی نیمکوفته دو درم سیاوشان
پنجدرم انجیر زرد پنج عدد کل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد کلقند حسبی هفت درم
بآن افزوده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولا اعانت تمام کند در منضج اما
آنجا که سر فزاید سکنجبین تجاوز کند و در هر کاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از آنچنان منضج معلوم شود
لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت کنند و منضجات صفرا با منضجات
بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند و خود آب در منضج بلغم و سوداء مرتکب
دارد اما آنجا که تب باشد نتواند داد اگر آنکاه که تب کاسته شود و هر چه معدل است منضج آنست
فائده بلغم در سه چند اما در منضج صفرا نضج میباید یعنی در نه روز بیشتر و زدادن دوا
بشتر طبیکه از جمله اقسام غیر غلیظه و غیر رقیقه باشد الا ممکن بست که در پنج و بیشتر شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب داده و کم و زیاده کردن دوا و به برای طبیب ست منضج
سودا اسپغول بست دانه عناب ده دانه کاوزبان دو درم بادرنجبویه
دو درم بیخ مهک سه درم استوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا تر بجبین یا کلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودای بصرت

فصل سوداوی مری

برانکه سودای مری

قبل الفصاد و بعد

از داده شدن مرکب

در فصل اخلاط و

مناسبت جنت و

سودای صفراوی

الفصاد و بعد از داده

و بعد از اخلاط

در فصل سودای

علاج

سودا

۱۱ اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بیامیزند و بادویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و مابقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید آنرا سودای غیر طبعی میگویند و مراد از سودای مری و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست و سودای طبعی که بسوختن آن نیز سودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی اعانت آن خلط واجب ست فائده ماده سودا خالص در پانزده روز نضج میباید و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که مستعد یا مرداد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه انکه ماده مذبور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و این مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و مستعمل تا که نضج ظاهر شود مستعمل دانند که انچه از تعیین ایام نضج گفته شد شرط است با متعال دو ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دو ادویه منضج نخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت ست اقوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است می همیشه در کار خود دست بلند می نماید که اکثر امراض بی علاج نیز زائل میشوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و تلینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه انچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن این شرط ست که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خوردنیدن نماید بهتر است ملین مبارک که اگر امراض باطنیه وظاهریه را مفیدست و بامیشر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله و امیزمسند و طفلان و پیران را بدستور و بنهاد و رهمهای اشخاص را بغایت نافع و بامیه مواد لزوجی بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در کلاب یا آب کرم بمالند وصاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیر تخمهای دیگر باید داد و اگر درم در جشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه منضج بود شیره بادیان و کلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر بادیانست و کلاب هر کاه خواهند که ملین قوی شود شیر خشت اصیل و ترنجبین اصیل مخلوط سازند اگر عناب و سپستان و کل بنفشه و مویز دکاو زبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند با طبیخ او مغز فلوس حل کرده بدهند ولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی را که رودهٔ وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیر خوارگی که سطح رودهٔ بدن ملاست و اندک و مغز فلوس شبث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق کودکان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست و هر فلوس چهار درم هر درم سه نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون بمقدمه سهال مذکور میشود چند چیز که در ین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای مرض قوی دهند چنانچه در قولنج و جزان آنجا منضج حاجت نیست و شب دادن بهتر

مانع از بر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم بخیه یکی
آب گرم نباید داد و بالای دیگر مسهلها چون جهاد سفوفها لازم ست که آب گرم بدهند تا مدد کند و
در اثنای عمل آب سرد ندهند تا اگر تشنگی غلبه کند آبا زده جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج
را کز از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم
داشته اند چنانچه باشرت گل و هرچه در دی حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب
که از تر بدو نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مطبل عمل میکرد و
در تنقیح الفقوه بالاضافه تر بجبین ست تا ما اعلم القرشی ۱۲
درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته و ازا که از جوزن و دانفرت باشد هر دو باز دسته دو بهی
کرفته بنوشند و بغرغره و مهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنقول
باشد مضغ وی بهترین اشیاست و خوردن خیربوا بدستور و هر کاه هیچ تدبیر سود ندارد
و بداند که مسهل را لقی خواهد یافت باید که نخستین قصد انی فرمایند بعده دوا
نوشانند و غالب آنست که بدین حیله نخواهد یافت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و مجلی محفوظ باید نشست و استنجا بطبخ ریشه خطمی باید کرد تا میرز
از ضرر باد محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه کرم و چون مسهل عمل نکند منع
که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشبانه مدد کنند اما اکر چیزی مانع چنانچه
آب آلو یا مز سندی همراه کنند یا تر بجبین یا سند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس تر بجبین ست
و مصطکی کوفته بخیته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب کرم تمام کنند و هر کاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند اکر کفایت
نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشند و هر کاه عمل کرده باشد
و حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

در ترتیب نویسی قبل از زود مقتضیه بایستی داد ان منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد پس اگر
ضروری بدان دهی اول قدح اصلاح کرده بدهند بهترین اصلاح انست که بزودغن بادام چرب
نمایند همراه معاجین یا قوقع اشیای که مرقوق و مقوی جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد
انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم** تخم خطمی قطورقون هلیله زرد غاریقون
تخم الفیل تربد حرمل خشک دانه بسفایج شونیز سکای **مسهل مرکب** که
اخراج بلغم نماید یازده فقیرا تربد سفید حب الفیل هر یک درمی غاریقون انیسون
هر یکنیم درم تخم خطمی تخم خطمی هندی هر یک دانگی نیم کوبیده و بآب بادیان بسرشند و
جمله یک شبانه روز مردکلان را دهند که غاریقون نباید کوفت بر اکه در دی
چیزی درشت مانند ناخن باشد و او زهرست اگر کوفته شود ضرر میرساند لهذا
آنرا بغربال سوده می مالند تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج شود و آن
جسم غلیظ درونی سبک سلاست ماند بالای غربال و در استعمال نباید نوع دیگر
که بلغم هیزون آرد در تنها نیز میتوان داد و بسیر فه کهنه نقیع در عناب سپستان
هر یک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان از یانه نیم کوفته
هر یک سه درم سوزیدانه برادرده پانزده درم انجیر خشک هفت عدد
اصل السوس خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون
یک رطل بماند صاف نمایند خیارشنبر تربخبین کلقند هر یک ده درم در آن
بسایند دگر صاف کرده دیکباره درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند
سقوفیکه بلغم برارد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده دکوفته بیخته
سه درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم با بسکر دبخورند

واگر بجای نمک شکر سپید آمیزند هم چند دو اضعاف زند و اگر مصطکی افزایند نیز روا است
اما انجا که نمک یا زند ممزوج نباشد آب کرم دهند مسهلات سودا الیله
کابلی الیله سیاه سنای مکی با لنکوا افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد
حجر ارمنی آمله مسهل مرکب که اسهال سودا نماید یارج فیقرا بخدرم افتیمون
ده درم لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل حربق سیاه هر یک
دو درم سنبل الطیب اهلیله کابلی هر یک پنج درم گوفته بیخته با آب کرفس بسانند بقدر حبی
دو نیم درم نوع دیگر که باز الام امراض سودا وی مخصوص است اهلیله سیاه ده درم
بسفایج نیکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت درم
کلنجبین چهار درم کاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم افسنتین بادیان
هر یک دو درم حربق سیاه دو دانگ نرم بسپید جراشیده بکوبند بخلیل بیامیزند
چنانچه رسم ست بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و لاجورد
و شحم حنظل هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و
اگر قویتر خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخی که
افتیمون افتد باید که افتیمون را اول بسته بدارند و او دیه بجوشانند و چون خواهند
که فرود آرد افتیمون بسته بمیندازند و دو جوش داده فرود آرند و دران بمالند
و پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه عمل
حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق با سوره واقع نشود ضرر
میدهد درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست
اختصار کردیم هرگاه مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هر کاه قولنج افتد از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان وقتی که
اندک قبض محسوس شود و شرب مدین و مسهل خود مهلت نخواهد در انجا نیکوترین
تدبیر شافه است اما ضرورت باشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال مضاف
احداث بواسیر میکند و در بعضا چند شافه مجرب مذکور میشود شافه که قولنج را بکشاید
و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست کل بنفشه دو درم کل خطمی سه درم شبانی یک
پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولنج
برسد شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و کرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنجدرم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم
شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خیارشنبر
تراشند و بردارند و اگر بروغن کل چرب ساخته بردارند لذیذ باشد شافه که
طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و بورق رقی هر یک
پنجدرم هر دو را کوفته در موم سرشته شود و شافها سازند بر روغن کل چرب نموده استعمال
نمایند و هر کاه شافه زود برآید اعاده نمایند فصل در مقیات چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیر یکیه پیش از قی لازم ست بیان نموده می آید بدانکه هر کاه
که خواهند قی کنند باید که یکروز پیشتر از ان غذای نرم خورند و اگر حرارتی مانعی دیگر
نباشد روغن خشخاش بر بدن بمالند در روز قی چیزی نرم چون اوکرای ماش و برنج
بنوشند و بعد از مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت
بنوشانیدن اوکر نیست بلکه آزاقی تنها بهتر ست کسی را که قی آسان نباید رسید در حمام رود

هر یک دو درم انجیر پنج عدد کلقند ده مثقال دو به بدستور بجوشانند و کلقند آمیزند بدهند سه روز
پی هم و سه روز مهلت داده بعد روز دیگر دهند تا دوا را تمام کنند مدار را نه حیض در ایام حیض باید داد
تا مؤثر تر باشد **فصل ۵** در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود
حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله بهاره بهار شیب بهار امرود کلرخ
مالالود نارنج ملاده بندق بالنکو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل
کندر روغن عنبر دماغ حیوانات کرشت ماکیان دودرآج دشیر مش مقویات دل و مفرحات
آن امرود انار شیرین آمله ترهندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس سبد
کهربا کافور کادزبان بیخ خشک کلسرخ مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت شادروق نقره
ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ارکشیم بهمنین بسفایج بالنکو بادروج حدوار
دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک
فادانیا قاقله لاجورد نفاع مقویات جگر کاسنی انار ریشه اظفار سلیب
جوز بوا حماما حب ملبسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث
مصطکی رومی نارویین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد
لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه هلیله سماق
سفرجل طباشیر کلسرخ هلیله خصوص مربا ذخر پوست نارنج بالنکو
جوز بویه دارچینی زرنباد سعد سلیخه سافرج هندی قرفه قرنفل
قاقله کندر گرو یا مصطکی مشکطرا مشیع بقناع عود و بدانند
که هر چه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز مینماید و هر چه مسهل است
مضعف معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی برانند که

برانند که بنای کلی نیز مقوی ست فائده او دو یه مقویه سر دادل م قوم شده اند
وعقبات کرم وجهت امتیاز دوای کرم از انجا که شروع شده اند بخستین[۱۱] دوا بشکاف
مسطور شده پست **فصل ۹** در انند که بر بیضان توان دا حسب حاجت اغذیه اطعمه
که بحروری مزاج تیز دهند وطریقش آنست که گوشت ابی مصلح کرم بی ترشی بپزند
وشوربای او بکار برند ما لشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان دا که بهم دوات
وهم غذا طریقش آنست که آب جیا رچند جو باشد وطبخش معروفست اگر بخست جو بر بالش
سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند وآنرا ما لشعیر ممصل کنند واگر در ما لشعیر عناب
وسپستان ومانند آن چیزهای حلو بپزند ما لشعیر مدر بنامند انجا که تقویت مطلوب
باشد پارچه گوشت در ما لشعیر توان پخت وقطوما ما لشعیر ساکجبین جمع نمایند
در معده قریص گوشت که همراه سرکه وبقول دا باز پرند قریب باعتدال ست
ناقوص[۱۲] قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیر باج شوربا وگوشت از سرکه دار
فواکه خشک پزند وزعفران خشبو کنند وزیره وچیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه اسود دارد

مقاله سوم در بیان امراض وعلاج آن واین مقاله مشتمل ست بر چند باب و هر باب متضمن ست بر چند فصل

باب ۱ در امراض راس یعنی بیماریهای سر **فصل ۱** در صداع یعنی دردسر
دوی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند پس سر حجامت[۱۳] نمایند وشربت بنفشه
وبعد بر او دن خون اگر طبع قبض باشد بقوع[۱۴] حامض یا بلیلین مبارک طبع کشایند ومعدلات
خون بکار برند واگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند ومنضجات می داده ومسهلات دی
تقیه کنند وصندل سفید با آب کشنیز تر طلا سازند واگر از بلغم باشد تقدیل[۱۵] دی نمایند
وبادیان بقدر حاجت جوشانند وشهد آمیخته بدهند ودر وغن قسط سر بمالند وبعد تصبیح

نسخه شریف را از نقوش بیمانند مزین گردانیده

مسهل ملین خورانند و پیچ بیدانجیر و مخیل طلا کردن آب سائیده سود مند است و اگر از سودا
باشد تعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند فائده
پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و درد و سرزنهار سر را
نباید مالید که اگر چه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پاهیار را باید کوفت و کف پاها
که نافع است و اگر سر را بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تقیه باستکی مالیدن
نیز مضائقه ندارد فائده صداع که از گرمی فقط از سیدن یا از سردی فقط رسیدن
عارض شود بی غلبه خلطی آن را سازج گویند و در ینجا حاجت تقیه نیست تعدیل باید
کافی ست اگر از گرمی ست سردی نوشند و بپوشند و اگر از سردی ست گرمی استعمال نمایند
هرگاه صداع با تب باشد بعلاج تب متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد
بتدبیر آن مرض کوشند و قسمی ست از صداع که آن را شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیرپا
طریق علاجش سبب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نافع وارد صمغ
عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم هر یک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا
گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش چسپانند خصوص بر سر کی که بسیار جنبنده باشد
و این مرض را زده و علاج کنند که بعد سه گام بتدبیر تمام و رفع شود فائده صداع درد
سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون دانند آن شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند
که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاکی می انجامد عند الضرورة اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند زعفران
یا بابونه که مصلح افیونست و انجا که گلاب بر سر زنند در دو سر بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر
نچنان کنند ضرر دارد و هرگاه چون از بینی صاحب صداع برآید بینند نگویند که علامت نکبت
بگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خود ضعف شود آنوقت تواند بود

در برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود است فصل ۲ در سرسام یعنی
آماس که در پرده‌های سر یا در جرم دماغ واقع شود دو وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و
اگر از صفرا باشد بدخو و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد خیران و سست بود و اگر از سودا باشد
وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص است شاهد بر آن بود
و دموی را قرانطیس و صفراوی را قرانطیس خالص و بلغمی را الشیر غشی گویند و باید دانست
که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و بدان و عدم هوش در جمله
لازم و علامت جنس از سبب حدوث و روشن شود و چون تب لازم هر مرض است تدبیر تب بر تدبیر مرض نظر
دارند و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدابیر است و استفراغ
ملخه اسرع و ابرء و المدین و بسیج با بهار در جذب بخار نهایت سود مند و در جمیع امراض دماغیه باشد
بدستور و باجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نکنند و صفراوی
بفصد مکروه است از جهت آنکه صفراوی مسرسم مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی
نیز بفصد تجویز کرده اند اگر ورم قوی نباشد و در تجربه نیز منصف آمده اما خون کمتر گیرند فاما در بیماری
باده کوتی و جزان که از لوازم سرسام ست تابی دو م دماغ نیز ظاهر شود چنانچه در تبهای نوبتی
و جزان شود بشتو که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام احتضار تسبیح
بنیا شد و این حالت اسرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد
تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض دست بتقویت
دماغ کوشیدن فصل ۳ در جمود و این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت گردد و گاه بود خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکل که بوده باشد و قت
حدوث علت و سبب این باده سودا ست که در موخر دماغ شد آرد یکبارگی

علاج در حالت بیشعوری شیاف کرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام
زنجبیل در آن آمیخته بمالند و اگر چند بید ستر آمیزند بهتر باشد و هنگام تشعور منضج و مسهل دهند
و اشربهٔ اغذیه کرم تر بکار برند و پس از روغن چرب دارند و آنجا که خون غالب باشد
رگ زنند و بر ناخنین حجامت نمایند و اگر رگ نزنند فراخ باید زد و خون بسیار آزند و
راشخوص و آخذه و بدرکه نیز مانند فصل ۴ در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار
بر پشت افتاده بود و مرده نماید اگر نفس آدمی نمایان نباشد سبب سکته مه ست در سایر
بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لاعاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف کرم
برادی استعمال نمایند و نمکسید سر نمایند موی سر تراشیده و نقوخ و سعوط بکار برند و اگر قوی تر
آورد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر تارک
سر شرط زنند و سیماب بر آن مالند یا پیش که مستعمل میشود باریک ساخته بر این
مالند خوب ست و بعد افاقت بتعدیل و تنضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و در بین علت
هرگاه نفس نمودن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در دوی تنفس نمایان بود
آن بزرگتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در
چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانید که مسکوت را تا هفتاد و ساعت که
سه شبانه روز میشود کسری کم دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت
در این مدت زنده میباشد گاهی میتواند که بفضل الهی بجنبد یا اما اگر بدن کنده شود
و نفخ کند یا کبود گردد و مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد فصل ۵ در سبات
و آن خوابی ست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت
بر دماغ خواه سوداوی بود خواه از مادهٔ بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب

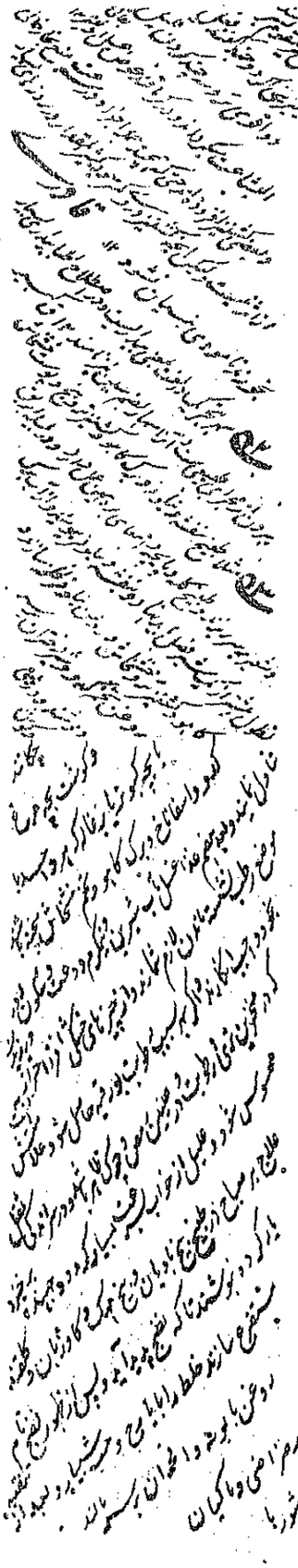

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سر سام صفراوی و بلغمی نمایند و حق آنست که ورم
لازم این مرض نیست اما میتواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۹** در
کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر آن افتاده
یا کسی آزار پخش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد و علاج اگر خون غالب باشد
فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن
باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۱۰** در صرع و این
مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پای کج و تشنج کرده و اضطراب کند
و گرانی سر و سنبری گاه زیر زبان لازم دیست و بتوبت حادث میگردد و انچه زود
آید مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود باز زائل گردد و چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع انچه در غشی گفته اند
بکار برند و گرد و مهره در دهن او دهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت
افاقت تنقیه ماده نمایند حسب الخلط و از میوه های تر و گوشت بز و شیر و امثال آن پرهیز
و عود صلیب در کلو آویزند و جوز بکار برند **فائده** صرع که اطفال را افتد اکثر آن از
ام الصبیان صرع اند و صرع الصبیان نامند و تدبیری نیز حسب باید کرد و افراط در تسخین یا تبرید
بی تحقیق سبب نباید نمود و دوایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع
مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هر کاه طبع طفل قبض باشد اشانه
قبض کشوث اسرع انفع ست در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست
از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی در شی متصف سازد که منافی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل ست حمق و رعونت و عشق و عشاق علاج حسب الخلط

تنقیه نمایند ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه وتعدیل کوشند و
اغذیه لطیفه دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت دادن تا ماده برآید وقوت نگاهدار وازانکه اثر
تنقیه وتعدیل وپرظاهر میشود ودر امراض سودا ویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب
تدبیر بکند که درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی ودر عشق بهترین تدبیر
وصل معشوق ست اگر ممکن باشد والا بطریقی که بازدارند اندیشه آن باشد متوجه باید بود
وجماع را وازاله عشق اثر تمام ست خاصه اگر با محبوب بود فصل ۱۲ در جنون یعنی
دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب وایذا بود با دنیا گویند واگر با خنده
بازی وایذا بود دار الکلب واگر با ترش روی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که با شبه
مرتبه جنون بالاتر از مرتبه مالیخولیاست وبعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقه
وی غیر است زیرا که در سبب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی
اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج انچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر
بیشتر کوشند وبد وشیدن شیر زنان بر سر ودر بینی آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه
بادام بر سر وبدن واستحمام ونطول ساختن آب کرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح
اگر سود مید هد بعد از نضج تمام فصل ۱۳ در سدر سدر دوار هر گاه آدمی بر خیزد یا
حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه
چیز در نظر گردند ونماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ
باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست واگر ماده در معده باشد از غشیان وبیکر
افعال در معده پیدا بود وهمچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت
وتنقیه عضو مذکور واجب باید دانست تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد ودوار

که از نقاهت میشود و اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و مروارید مصلایه کرده با
شربت بسیون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن بر سر باعث
دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که در آن نوابل گرم باشد مخور باشند
فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم باشد بر دماغ و گاهی سبب سوداوی
سوء مزاج حار یابس نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد تفحص
سبب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و روح مرباد در تحلیل مرباد
و کندر را بشکر مفید ست از آب سرد اجتناب لازم و ترتیب بادیان در سوداوی و اجتناب
و در سوء مزاج حار یابس تعدیل مبردات و مرطبات کافیست فصل ۱۵ در فالج و این مرضی ست
که نصف بدن در طول بی حس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد
که از خون حادث شود و بواسطه تورم او مزمد اعصاب را علاج در بلغمی تا چهارده روز اداویه
ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب گوشت بازیره و دارچینی تواند داد
بجای آب برنا العسل کتفا باید نمود و بعد از چهارم منضج ملطف دهند و بخود آب گوشت کبک
با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد
مسهل وی دهند و بعد از تنقیه پروغن بنفشه و مانند آن تدهین نمایند و جوارش
طاووری و تریاق کبیر و سترود بطوس نافع ترین ادویه است و مشک دکندن و
فلفل و نوشادر بعد تنقیه نضوج سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن ریزند
که مضر تر از آب سرد ست و اگر با فالج بزخون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که
فالج با حرارت باشد اداویه گرم نشاید داد و بخسپین از اله حرارت باید کرد بعده معالجه
فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدأ اعصاب از ماده

ماده خون تنقیه دمنمایند و معالجه ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر بعضو
افتد بی تخصیص و قوع آن در نصف طولانی آنرا استرخا گویند بلفظ مطلق و بلفظ فالج باستر خای
نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص شود
علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند اگر
بسبب یبوست بود و علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر بسبب ضعف و رم یا
عضو باشد از آن سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن وی و سبب این علت
یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس و نقصان
ذائقه و فرو هشتن یک پیرهن و کام و نشان تشنج تمدد و پستی پیشانی ست و ملک آب دهن علاج
در استرخای بعلاج فالج و در تشنجی بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز یا هفت روز
نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد و در خانه تاریک نشانند
و آئینه چینی پیش نظر باشد تا بتکلیف دران پیوسته همی بینند و جوز بویه در دهن دارد و
پوست بیخ کبر و با عسل چرمانند تغرغر همی کنند و آنرا که غلبه خون بود فصد محو بست و در
تدبیر تهیل نمایند که چون سه ماه بگذرد و کجی دور نشود دو آئینه چینی عبارتست از آئینه که از
نقره و مس و برنج ساخته باشند چون وی دران بتکلف دیده میشود کثرت نظر دران
باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این
اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و
علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد بخستین استفراغ عضو
خلط مفرطین اتفاق شد

فالج

کوشند و در عسی بتر طیب ظاهریه و باطنیه از آنچه بهر سود مزاج یابس و معدلات گرفته
و سوم روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استعمال نمایند

فائده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم امعا حادث
شود تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجیکه
در صرع افتد عرض است چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد اگر با وجود کشودن
صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیکرم بمالند و بعضی مردم اگر وقت
فاتره دهن کشاده بماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافی ست و اگر کفایت
نکند بعلاج استلقا باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست
که عصب از هر دو جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در پشت گردن است
و مانع تمایل شود علاج اینها از بحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که
اینها قویتر از تشنجند **فصل ۲۱** در عشه یعنی لرزیدن عضو اگر زاده بلغم افتد نسیان
و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تقیه است و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب آب
باشد ترک سبب نمایند و در عشه جامی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن بصندل
نیم برشت خوردن مفید ست **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو و وام او
وجه مبتدر بلغم و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بورم پرده سینه و در جمیع بدن بسکته
در عضله شکم بمقدمه نالیخولیا گفته اند علاج نمک کرم کننده و تکمید نمایند و اگر دور نشود تقیه
فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابر آمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل
میگردد **فصل ۲۳** در لوی که دیرا فتدج نیز گویند و این حالی ست که
اعضا گران و رنگ عضو سرخ و چشم سرخ شود و فشار و تمیازه بسیار آید و آدمی

خود را همی پیچید کو یا مقدمه حمی ست و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت فهم
کرده باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود همیکند تنقیه خون و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و کرم مزاج را آب سرد نوشیدن غسل بدان کردن مجاة
نفع میدهد و تخم گشنیز سفوف ساخته یا تقوع کرده همراه شکر سود مند است **فصل ۲۴**
در حس و این مرضی ست که دماغ خارش کند بی درد علاج دیر پذیرد و تر طیب کوشند زیرا که
مادهٔ این بخار صفر است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون
غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۲۵** در عصابه و این دردیست که در لب و پیدا آید و
سببش اگر گرمی مزاج بود که دران محل افتد بحر و طلوع آفتاب شروع کند و غلبه میکند
تا دوپهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری ازان نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج
به تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر دی افتاده باشد پشانی کشیده بود
علاجش عاف آورد و دست بخاریدن درون بینی از چیزی خشن و اگر عاف نیاید کرم فیغال
زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۲۶** در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از
بینی برآید بر طریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت
رقت و حرقت مادهٔ ست و نشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند
و در ابتدای تنقیه نباید حسب مادهٔ بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که مادهٔ را زیر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده و چیز دماغ و چشم را برد و از خواب بسیار
و خفتن بر پشت و خوردن حمضات و لبنیات و لحوم و سمک نگون کردن و حرکت
عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نمایند

فائده ماشری و یاد شنام که در رویی افتد به تنقیه دفع میکرد و در آخر کتاب در امراض
متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین روشن باد که چشم مرکب
ست از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست و در وسط آمده
و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میکردند در عصبه منادی میشوند و
باصره درک آن میفرماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات کرد و پیش اینها
پناه مانند و فعند اکنون بدانکه آنچه ملتحم ست و ملبس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه
قرنیه ست تا انجا که سپیدست ملتحمه ست و انجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و
بعد ایشان طبقه عنبیه ست و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه از وست والا قرنیه
شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه ست جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء بین ثقبه ست و بعد عنبیه رطوبت بیضیه ست و پس از بیضیه
طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه ست و بعد او رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه
پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که محاس مقعر کاسه چشم ست بهر طبقه و رطوبت مرضهای
کثیر مخصوص شده انچه نام دارد در ینجا مذکور میشود **فصل** در رمد و آن ورم ملتحمه ست اگر از
خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش
بسیار بود با درد و چرک بسیار برباید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند
و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و
منتفخ نباشد و چرک بسیج نیاید اما ملک بهم نرسد و چشم گران باشد و باصره
بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود و علاج تنقیه حسب آن ماده
نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما انجا که سبب خفیف

باشد سبل رطب کوبند واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند بهترین
مسقیات فصد رگ قیفال ست بعده رگ پیشانی ورگ ماق زدن پس آنجا که سبل
رقیق بود شیاف دینار جون کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و با سلیقون و دریابس قبل از
اکتحال وبعده استحمام لازم شناسند واگر رمد یا سبل لاحق نشود نه او ویه کرم استعمال
نمایند نه او ویه سپرو و برستیف اغ وخبب ماده قناعت کنند زرده بیضه مرغ بر
پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد واگر بدو زائل نشود و لقط نمایند یعنی بردارند و
ببرند بطریق که معروف ست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه
وفرق در ورم و انتفاخ انست که ماده ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در
خلل عضو پیدا آید و بس و بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نظر اطلاق میکنند بالجمله
انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش انست که دفعة پدید آید و نخست گوشه چشم سوزشی مانند
آنکه از گریدن پشه یا مگس مینشیو وظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چشم آن مانند
وچون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود والا اگر مائی بود اثر غمز نماند
علاج تنقیه حسب ماده نمایند و تبدیر رمد بار و رجوع نمایند و در ریحی سنه روز هیچ دوا
نکنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و در این
بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش کردد علاج از طعام شتو در پرهیزند و تنقیه بفصد
مسهل نمایند و چشم را بر قصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم در وی آبگاه
می شسته باشند **فصل ۸** در ثؤلوله ملتحمه و آن گوشتی نرم ست که اکثر
در موق اکبر پدید آید علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس ستکاری
نمایند **فصل ۹** در رودة ملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اکثر بر روی افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده دو قسمه
سبک بود و چون رفاند بکلاب تر کنند و بر نهند زائل شود بی تدبیر دیگر **فصل ۱۰**
در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سه روز بگذارند و اگر از سردی باشد با سلیقون
و اگر از ضعیفی عضله چشم بود جسته بلیله رز دو سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته
بیخته بگذارند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک براید و منقطع گردد آنرا بگوآلتین نامند
بتدبیر او تنقیه بدن سست پس او دیه اشک آور و محلل چون با سلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند
و اگر بی ماده باشد تو تیا و غوره پرورده بگذارند و کاسنی تر بکوبند و بر وعن کل ضماد نمایند
و کافور اندختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هر گاه
بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعا چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو رود
از مالیدن تدبیر آنست که چشم به آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد
به پنبه یا لته بردارند و اگر غائص بود بدین تدبیر نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم
پر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس به پنبه بگیرند
و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین قاری
سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند یکساعت چشم
بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود و پس به پنبه بیرون آرند یا بتو
که سرش پهلو دار بود بدمند در چشم بعد بگشید چشم به آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از
پهلو میل انبوبی بگذارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم به آلتی که مخصوص باین کار ست یا بهر حیله که توان او

برازند پس ازان شیر زنان باسپید بیضه مرغ چکانند تا از مضرت بشپت ایمن سازد

فصل ۱۳ در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رک زنند و طبع نرم دارند

بنفوغ[۱] فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تفلیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و قوديخ و سنگ پیل یعنی سنگی که در خریطه پیل یابند و زنجبل طلا نمایند تا کبودی[۲] دور شود و اگر بنفیج یا ارسنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز مضمد و تلیین بشت در برابر دست و زرده تخم مرغ نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش در سه طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دین میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آنها (و علامات مخصوص دارد[۳]) قرحه پیدا نمی شود و کمر بعد[۴] غلیان مده علاج بزودی رک قیفال زنند و سر هفته خون قدری هم گیرند و طبع[۵] نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان[۶] چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب[۷] حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو یا سه بار آزند در آب دیگر بجوشانند که بسبت چند باشد و چون نصف بماند بیالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شکافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندش[۸] استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند انچه برای ذهاب آثار قروح وجدری مخصوص ست بکار برند و استخوان پوسیده بکلاب سائیده در ازاله اثر محرابیت

فصل ۱۵ در کمنه[۹] بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که کرانه پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام می خوانند علاج انچه مخصوص
به پلک ست گفته آید جدا اما انچه بقریه مختص ست تدبیر شان نفض ست باستعمال لعاب جاوه
کتان و کثرت استحمام و بعض جبت نشف مارقیشا فضی با ریک ساخته کشیدن پس
اگر سودند هد و مانع ابصار بود و ستکاری باید کرد والا تعرض نکند تا آفتی دیگر پیدا نکنند
و انچه بلتجه خصوصیت دارد بمعالجه مسوداوی دور شود و بطبیخ جلبه و اکلیل و بابونه
چشم را نیکمد کردن نفع دارد **فصل ۱۴** در عشا یعنی شبکوری علاج
شهد با آب بادیان در چشم کشند و دار فلفل در حلکر نزخاصه که کوهی بود فرو اندازند
کشند و آنرا برانگیزند و رطوبتی که از انجا برآید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر ست
و اگر ماده کثیر بود بمهل و فصد نزانند **فصل ۱۵** در جهر یعنی روزکوری علاج
هر سه وقله با پیچه و گوشت کاو و نان فطیر خورانند و شیر و خران بر سر مالند و
در بینی چکانند و در آب چشم بخایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۶**
در صداع حدقه و شقیقه عین این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی با غط
بود و گاه ساکن شود و ضربان در و ماند شقیقه سر بازغو و کند و آثار ورم پیدا نباشد
علاج انچه در شقیقه گفته شد بعینه بر نهست و در تبر شریان صدغ مباد و کنند تا فی دیگر زیاد
فصل ۱۷ در حجوظا العین یعنی بیرون آمدن چشم از ورم علاج
شقیقه ماده نماند و بعده بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع زین چیزهاست **فصل**
در تو اقر نیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این شقیقه بست از غلط غلیظ
و بسن در و اصفر کشیدن و با بهای کرم روشستن و بر نجار آن انکبات
نمودن خاصه تو تیست که سخت می باشد و در پر میل متغیر نمی شود و معرا از دمعه

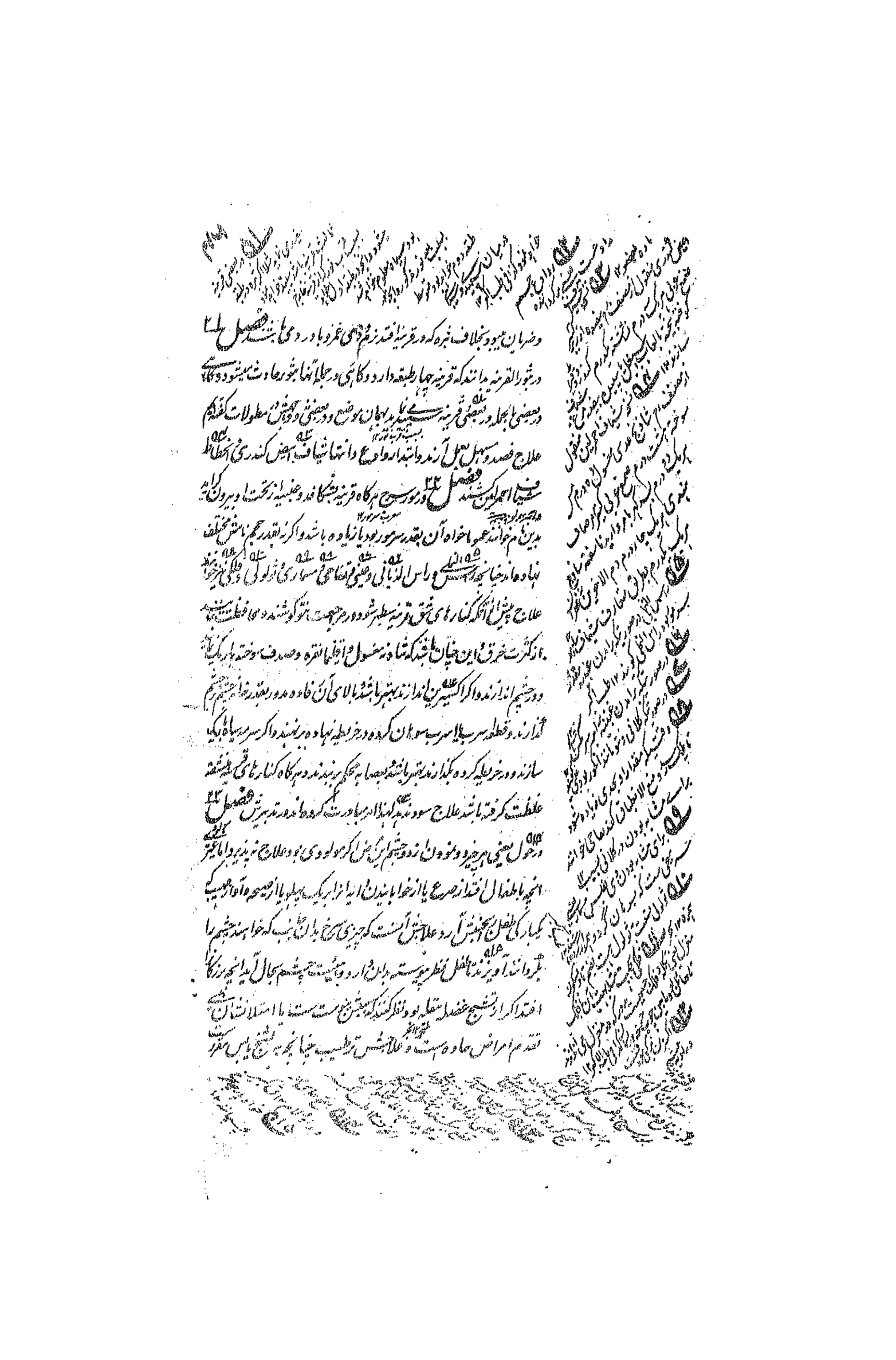

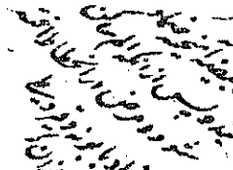

و شیر خره و شیر خر و شیدن نافع و نشان امتلا تقدم صرعت و جزآن کثرت
امتلائی لازمست و علاجش تنقیه اگر از مسترخای عضلات مقاوم بود بعلامات
و علاج مسترخا رجوع نمایند چنانچه در امراض سر گذشت و اگر ذوالملقات
در طوبات بود و چشم متحرک باشد بحرکت استلاجی و علاجش تنقیه و مغث بایارجات
و تنقیه معین نمایند و اگر از امعدریا ده دانند تجویز پنجم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع
و انتشار بدانند که اتساع کشاده شدن ست خواه عصبیه مجوف کشاده شود خواه تقبه
عنبیه یا انتشار پراکنده شدن ست در اجزای چشم و این لازم اتساع عصبیست و قد
اتساع تقبه عنبیه نباشد و در اکثر با اتساع عصبیه اتساع در تقبه نیز پدید میباشد بالجمله
اتساع عصبیه متعذر العلاج ست اما اتساع تقبه را سبب بسبب تدارک
توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند مثلا اگر از ضربه افتد یا
ماده کند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی طوبت پنجم افتد این همه
بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه نمایند و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاج
از ضعف بصر مبسوط جوید **فصل ۲۵** در ضیق یعنی تنگ شدن تقبه عنبیه اگر جبلی
مولود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضیست ضعف بصر آرد نظر کنند که بیش رطوبت
عنبیه ست یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کمبوس دیده کدر تقبه کرایه آثار رطوبت و یبوست از
استقبا تا قدم پوشیدگی و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشمست بصر است تشخیص نمودن
و علامت کمبوس صلابت قدان تقبه ست یعنی مردمک نمایند علاج در یبوست عنبیه و قلت
بیضیه تطیب و در کثرت طوبت عنبیه تنقیه در روات کمبوس تنقیه مع مراعات طبیعی
تیموس صلابت قابل بادن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی تکلما

وخیالها در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه هست یکی مقدمه نزول
الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء
بقای آن ثبت دائم و هر روز افزودن و اگر در یک چشم بود علاجش با فوائد
دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و
آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین توشته
نیست علاج تبقه ماده و تبقه اجزای چشم حسب و نشان ذکای حس سابقا
بصارت و ذکای ملاغ ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز
و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبثث می بینند فی الواقع اما چون بسبب
رویت امور غیر معتاد تشویش میشود و جهت تکدر هر شبیه و کلمه یا بچه دهند قضیه
در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این طوبت که اندک اندک یا یکبار
از سر فرود آید و در تبقه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام تبقه را در گیرد و بصارت
بالکل باطل شود و اگر بعضی از تبقه مکشوف بود همان قدر دیدن شود و انجا که
آب رقیق بود اگرچه همه تبقه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمی کند بنابر رقت
و این قسم را مستشرق گویند علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان
بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات را نچه روز افزون بود آن یافت علاج
در ابتدایی توقف داغ کنند بر شریان نباکوش و داغ پخته باید تارک
بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز مالند بعده بنبه بروغن کنجد آغشته گذارند
هر چند که داغ تر اید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز کند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم قسع همی شود و سیکاتریس

دسکاری باید کرد اما بعد تقصد و حلاب نابی آفت باشد فائق خیالات چون از
شش ماه در کند و زود زوال پذیرد و آن خیالات موجب زوال الماس میگردد و میدانند که تخم سل
باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و در کاپس کوشش کشادن نیز مانع میشود
اما دواع بشرطیکه بر بشر مان افتد و پخته بود البته منع نزول الماس مینماید باذن الله تعالی و
بعد نزول خود و اسود سیه رود نه داع مکرقوح یعنی دسکاری و طرق نقش معروف است و بعضی جا
دیده شد که صاحب نزول الماس را صدیه قوبه بر سر افتاده و معالجه نکشاد و اقسام این
مرض بسیار است غامی و زیبقی جهی اسمانجونی سفتغیر رقیق زعاجی اخضر
اصفر بردی اصفر احمر ذهبی ازرق الخود و از بنها هیچ یکی قابل قدح نیست
مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صافست که از مالیش چشم تمسع کرد فصل ۲۸
در سه عصبه مجوفه که بی نزول الماس بود نشان وی سالم بودن مردمک ست و
مع ذلک بصارت باطل شدن و اثار ورم و ضغطه نامعدود علاج تنقیه دماغ کنند
ورک کوشه چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق
نهند فصل ۲۹ در زرقه یعنی کریه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نکبرد اما اگر عارضی ست خواه
در جنین واقع شده باشد خواه بعد ان حسب سبب مدارک توان کرد و اگر سبب
وی طوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان
زرقه بسی سطلان بصارت ست و فرق درین و نزول الماس ازرق از تقدم خیال و عدم
آن توان کرد و ایضا در بسی لاغری در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد فائده زرقه در بسی شش ماه باشد
معارضه بعد طلوع زائل شود و این زرقه را برص لعین گویند فصل ۳۰ در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و تو تیا بفوزه پرورده کشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج نپذیرد
اما جهت حفظ ما بقی و زاله رطوبت باشند و کحل الجواهر بکار برند **فصل ۳۱** در
ذهاب بصر و جلوس منظمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک
علاج اگر نور یکدم رشده باشد یا بیضیه سیاه کشته با سلیقون بکشند و ادویه مغثه
ملطفه بکار برند و اگر دفعه برامدن از ظلمت باعث بود و بروح آسمان گون بر روی آویزند
و بروشنائی آفتاب تنگرند و تجدید غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی آنکه در تاریکی
بصارت ضعیف شود و اگر این مولود ی ست علاج پذیر نیست اما جهت تسویه اجفان
و طبقات تا چشم را قوت دهد روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در عمور یعنی
کلال ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر روی
آویزند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر در چشم دوشیدن دنبادام خاصه تلخ کوفته
بر چشم نهادن در قمور بر نه اثر تمام دارد **فصل ۳۴** در سدل یعنی لاغری
چشم ضعف لازمه اینست علاج در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند
فصل ۳۵ در بغض یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن
روح افتد علاجش ترطیب و تبرید ست و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازاله سبب کوشند

فائده در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر ست و گرم
نه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت او و ظهور بخارات
ملس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری اشک
و چکیدست و نشان خشکی ضد این و کمی تری چشم سیاه افزون آمدست

باسم لازم و دوی آنست که تشنج رشود و چشم از شعاع و نفرت و بغض نماید از ان **کذا نفح حدود والاصراصین**

لونهاست ابهند از نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن و مدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را

گویند یعنی پلک و مدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در کمنه پلک

و نشانش نخست که بعد خواب بیش پدید آید چنان نماید که ریگ در چشم ست و پس از زمانی زایل شود

علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدت مدت چشم کشند چون احمرین و احمر حاد و استحمام نمایند

فصل ۲ در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض

باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست و کهنای درون بینی کشیدن

فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد ریدن قرحه یا پس از

قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند میل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط

تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خایسیده و آب وی اندازند و پنبه بروغن کل آلوده در میان

گذارند و زر دو پنبه در روغن کل بر پشت چشم نهند **فصل ۴** در شهره یعنی کوتاه شدن

پلک و اسباب او ضد اسباب اطهر خاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غده و جز آن

افتد علاج در ما وی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا استلائی تدارک نمایند

در انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند **فصل ۵** در شتر ناق که فزونیست

نرم بر طاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک مسطر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه

کنند بعد دو مدت مقعات کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و ناقتر

چیزها پدید نیست حتی که خنازیر و سرطان از پر پیزد و اعم تحلیل میرود **فصل ۶** در

عقیده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید علاج به قیروطی نرم کنند پس حب تحلیل

مرهم و حلیون نهند و انچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نمایند

باب ۴ قرابین بسیر

فصل ۱ در ورم پلک بالا خاصه و پلک زیرین بالتبع و علاج

فصل ۲ در ورم پلک زیرین خاصه و پلک بالا بالتبع و علاج

فصل ۳ در ورم هر دو پلک و علاج

فصل ۴ در ورم پلک بالا خاصه و پلک زیرین بالتبع و علاج

فصل ۵ در ورم پلک زیرین خاصه و پلک بالا بالتبع و علاج

فصل ۶ در ورم هر دو پلک و علاج

فصل ۸ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آن را شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر نبت روید شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی زائد کنند و آنجا را بنوشادر بخارند و بیضه مور چه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دست بلعاب اسبغول السین منبت احذر کنند و اگر موی منقلب باشد بعسل و بتن موی راست آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را با آلتی سوزن مانند داغ نمایند آخر اعلاج ست و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر درست فصل ۹ در انتشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود دوا بین عقب قرانطیس و پتهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون مروشنائی بکشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت ملغی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله دهی کنند فصل ۱۰ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه ملغم برگ لاله دشتی بر دو جفن بمالند و در روشنائی بمیل بر مژه کشند فصل ۱۱ در جربالاحفان یعنی فرو ریختن خرد یا خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و بر دود بنفسجی کشند فصل ۱۲ در رود آن بر طوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج بقیر و طی و داغ جفن تلیین و تحلیل آن نمایند والا بسکاری بردارند فصل ۱۳ در صلابت جفن و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار شود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند با نکساب مرهمه و این را جسار التعین نیز خوانند و انجا که با صلابت انجفن خارش بلا ماده بود مسمی شود به یبوست بعد فصل ۱۴ در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

موص که کناره بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا الغوا که کافی ست و سماق در کلاب
مانیده آبا و بچکانیدن و شب خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن وافی و بعد
ن و غلظت تنقیه بقصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمرلین کشند فصل ۱۴
ل الاجفان یعنی سپیش که در مژگان افتد آزا اگر نسیار خرد بود صبتان و آزا که بزرگ
قام کوبند و آزا که آکنده باشد قروه خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند
ن اگر ممکن بود کرفتن والا با بیکه شبت و نمک جوشانیده باشند شوبند و میل در بین
رتا بوی سیماب در وی اثر کند پس با هستکی بر میل دست کرداند تا جزوی از سیماب
ند پس آن میل در پلک کشند با خاصیه قمل کنند فصل ۱۵ در شعیره که در بیت
جود در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا رد و ادع و بعده شمع کرم و
ون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا منقار اض بیرند و خون بسیار آن
زود بند نکنند و بعده زود صفر باشد فصل ۱۶ در نوشته الاجفان و آن قرحیست
توشه اکثر در باطن پلک زیرین بشود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند
صال و بعد قطع زیره و نمک بنمایند و آب او بچکانند فصل ۱۷ در پیچیدن جفن و این
غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و بقیر و طی نرم نمایند و اگر نجر مشابه دل بود
ند نمایند فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
رود سیب پخته و آزاد دل کنند
پخته در سرکه پخته صماد نمایند و بعد سقوط خشکه ریشه زرده بیضه با
آمیخته کذارند تا مندمل شود فصل ۱۹ در تهیج اجفان یعنی انتفاخ
ج اکر بسبب ضعیفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و حبس آن
حشا کنند و اکر از کثرت ملغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ۲۰ در قروح پلک

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند و اگر بزود
بموچینه کرفته بناخن کیر ببرند و اکر خون بیاید رفتن دهند بعده برجراحت نمک پاشند تا خون
بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید و وی آنست که پلک بخارد و
آماس کند و بدان ماند که زنبور کزیده است علاج رک زنند و مسهل صفرا دهند و بشاسپه
مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نملهٔ پلک و آن شوره خرد سوزانست که اندک درم کند
و ریش شده پهن کرده علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند **فصل ۲۳** در سعفه
پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنک او اکر اغبر بود و مسهل سودا دهند اکر سپید بود
مسهل بلغم دهند و بعده پشیاف احمر کشند و اکر کهنه شده باشد شرطه زنند یا شکر نخارند
تا خون براید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در بسلهٔ پلک و آن جسیست خرد و نرم
از پوست و کوشت جدا علاج بعد تنقیه و بنکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت
و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اکر جراحت باقی بود
فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنک بکلاب طلا نمایند و الا اسفال تو
برهم سودن آب انداخته و طلا کردن ازاله کبودی مینماید **فصل ۲۶** در عرب یعنی
ناصور کوشه چشم که جانب بینی ست علاج بعد فصد و مسهل پشیاف عرب چکانند
و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند و کوشت فاسد بردارند تا نفع
دهد و اکر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسپیداج نهند تا اندمال
کند مع تسکین و هر کاه عرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر پزند و زعفران
قدری آمیزند و کذارند تا سرد شود **فصل ۲۷** در حکه آماق و جفان یعنی خارش
بلا تبور که در کوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بر جفن

بکل صفا و نمایند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون و کحل غرغره زنی کشند

فصل ۲۸ در غدهٔ یعنی زیاده شدن گوشت گوشهٔ چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع ضرور اصفر باشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زردهٔ بیضه بر روغن گل طلا نمایند و بر اهم مندیل باید کرد و بعون الله تعالی

باب ۴

در امراض اُذُن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف است زیرا که آلهٔ شنوائیست و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا کسی تنقیه نشود دوا در گوش در امراض او دی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیکرم یا مدیچه برد بالفعل عصبهٔ سمع را ضرر دارد

فصل ۱ در وجع الاُذن یعنی درد گوش علاج اگر درد بسبب دُرم یا قرحه بود بیانش علیحده مسکنم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه در ماوی و ایضاً در سانوج حار باید کرد و تعدیل در سانوج بارد کافی ست و در ماوی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود و چنین بر یک پای و دست بر گوش یاوف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را و دیگر اشیای سیال را که درآمده باشند برون فشاند آرد اگر از سفنج فتیله سازند و در گوش نهند کرم بهمان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخار دود غد غد کند و احیانا باید علاج برک شقاقلوا جوشیده یا آب تنباکو کرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از صوف فتیله سازند و بهر شیل آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه باعث کرم بود بتدبیر قرحه کوشند

فصل ۲ در دوم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون نقبه است یا بیرون اگر درونست مقرر در سمع و شدت درد و لزوم تب
میباشد و اگر دوائی مرکبست با آب کشنیز طلا نمایند درون و بیرون کوش و شیر
از پستان دوشند تا دررو باستند و اگر نایستند لعاب خطمی با تخم کتان بچکانند تا
ریم کند و سیالا یدیخته شده و اگر بیرون نقبه است درم بنظر می آید و تب لازم
نمیباشد و درد شدید نمی بود و درین استعمال رواد عات منهی ست و عند
شدت وجع پارچه در آب کرم تر کرده نگمید توان کرد و نمک کرم تر بعد
دو روز بر کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر درم نهند تا تحلیل ماده کند
فائده انچه گفته شد بورم کرم مخصوص ست اما درم باد درون صماخ بود یا برون
مبطل سامعه میشود و درد قوی و تب بادی نمیباشد اما مثل عمده لازم و بیست روغن تربد
بچکانند بعد تنقیه نفع تمام دارد و باید فصل ۳ در فرجه گوش و نشانش تقدم درم مادن
ریم علاج شهد و انزروت محقق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کند و بعد انزروت دم الاخوین
و کندر زرنباند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون
و قدری حند بیدستر بهمت اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزی آمیخته بچکانند فصل ۴
در طرش و فرو صم نقصان سمع را طرش و لطلبان او را و قر و فقدان صماخ را صمم گویند
و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب سبب ادرک کنند و در بیخا تنقیه بقارون نمایند اگر
تنقیه مطلوب باشد انچه روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و انچه از کبر سن افتاد یا موکود
بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بچکانند و کمقطره در گوش
بچکانند نفع دهد فصل ۵ در دخول الحصاة فی الاذن یعنی در امدن سنگریزه و مانندان
در گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهد بیاید بهمین وجه

در هر ب الاذن یعنی گرمیختن و رنجیدن کوشش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ گویند
باغذیه و ادویه مقویه و شمّوم **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی بدانکه
در بیخ بینی دو راه است یکی بدماغ میرسد و دو یکی بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی بطلان
شامّه و سببش اگر از برامدن گوشت زائده بود در مجری آنرا بوسیر الانف
گویند و جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط آنچه لازم هر خلط است معلوم
میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر است و نابرامدن باده ضرور علاج
حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاد واقف سبب یبوست یا تشنج گشته
علاج پذیرد **فصل ۲** در فساد شم یعنی در حس بویائی قصور افتد باوجود آمدن بوی
و این سه گونه است یکی آنکه همه روایح را بیک انحا بوی کند دوم آنکه از یک چیز بوهای
مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه و این از دو وجه
خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس نشود فقط و بدبو نه یا برعکس این علاج تنقیه دماغ
نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد آنجا که خوشبوئی محسوس میشود
فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری
در ابتدا بود و بعد ازمان در اول مشک و در ثانی جند **فصل ۳** در بوسیر الانف
یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رک زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس ان
زنگار و اشنان قصّارین و مُر بسه ابر هم ساخته و فتیله بدان آلوده بران گذارند
تا بر اید و اگر سود ندهد قطع نمایند باهن یا بر شته موین گره دار که از بینی بسوی
حلق درمی آرند و آنرا می کشند تا فرونی زدوده شود بعده بمرهم اسفیداج استعمال
نمایند **فصل ۴** مانند مشاش در بثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

داشته باشد بلوم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد بشرط زنند و مبرهم اکال بزدایند
پس مرهم سپید مندمل کردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی
اگر تر بود درک زنند و مسهل دهند پس مرد اسنگ بروغن گل بمالند و اگر خشک
بود موم روغن مالیدن کافی ست **فصل ۶** در رُعاف یعنی برآمدن خون
از بینی علاج بازو و ران و انگشتین و اذنین و شدمین بستن و پس سر جامت
کردن و همچنان بر جانب مجسمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپر از اگر
از چپ آید و سر کهن تازه خرفشرده دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت و سیاهی کرده
و بغبار الرحی الوده در بینی دراوردن و سرش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن جلس خون
گردد بسیار اگر خون غالب بود درک زنند و حب حال خون برارند اندک اندک یا یک دفعه
و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس و برنج خورانند لیموآمینه که
بغایت مغلظ ست **فائده** اگر رعاف در تپ یا در امراض سرافتد تحقیق بدانند که
بحرانی ست یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انجامید مگر وقتیکه
خوف غشی باشد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **تنبیه** هرگاه در
امراض دماغی تبرعیف حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوص ست درون بینی
بخراشند و اگر کندش و مویز و فرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله سازند و در بینی
دارند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج
اگر سبب وی شبره یا قرحه بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی
بود فساد دماغ گواهی دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخارات آن بانف آید نشانهای
معده شاهد بود تدبیر وی تنقیه دماغ و معده بود بسکنجبین و رغوه خردل غرغره کردن

طب اکبر

وچیزی خوشبو در بینی بدمیدن فصل ۳ در عرض لانف یعنی کوفتگی
بینی علاج اگر خوف ورم بود زود در رگ زنند و در جمله باصلاح پیشتر لف
کوشند بوعیکه مانع نفس نشود یعنی انبوه بعرم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید
و بعد اصلاح ضرورت او بدست صبر و مغات و اقاقیا و مرمایک ساخته
و باب لسان النحل شسته و بر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند فصل ۴
در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج بروغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب سیب
بنگرم بر سر ریزند و روغن بنگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم گوش و کام نهند
و اگر کودک افتد کرده کو سفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند فصل ۵
عطسه معتدل دلیل صحت است و افراط باعث آفت فصل ۶ در خفقان الانف علاج
خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن
شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر از تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند تا
جران فصل ۷ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب صفرا بود
مزاج دماغ کنند و اطریفل هندو اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن
مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست فائده اگر چیزی از خارج در
بینی درآید و بند شود روغن چکانند و بالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسا
باشد که از راه حلق برآید بل تصدیع باب ۶ در امراض لسان و دهان
فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج سبب تنقیه نمایند و بعد
غرغره فرمایند و در دموی صفراوی تا کسه سوزکنده باشد شیره کاهو
کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

عنب الثعلب و لعاب تخم کتان هم آمیخته و در اخلاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و مغز خیارشنبر آمیخته و در بلغمی بسیل تنها یا صعتر و یا بارج آمیخته و در سوداوی بطبیخ خبز خلابه و
روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کلنسی کشنیز تر اکثر در دهن دارند تا سرطان نکرده و
استعمال دو به حارهٔ غرغره که در بلغمی سوداوی ست مقید بوقتی از ابتدا و انتها و اخلاط
بخلاف غرغره و رم گرم اگر سبب رم سرد بود علاج نماید **فصل** در تقل اللسان یعنی
زبان گرانی کند و ادای حروف چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قحی باشد اصلا بر تلفظ
نگذارد علاج تفحص سبب نماید و تدارک آن فرمایند و آنچه که استرخا بود بنگرند
که فتور حواس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ باید کرد و
بعده بوج و جزآن زبان را مالند و اگر نه باشد آنچه در باب فالج ذکر یافت بعمل آرند
و آنچه از بسیاری عصب و عقب تشنج استفراغی فتد علاج پذیرد و آنکه عقب سام افتد قدری
شود و بدستور اما قبل از زمان طلح اندرانی نوشادر مالیدن تا لعاب آرد شفا می‌یابد
و مجرد باری بر زبخ نهادن در استرخای نفع تمام دارد **فصل** در عظم اللسان
یعنی بزرگی زبان و این را ادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظم از دهن بیرون
افتد علاج اکرد موی مورک زنند و ترشیها مالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی بود
بعد تنقیه بلغم نمک سرکه مالند **فصل** در استرخاء اللسان علاج وی مثل
فصل در شقاق اللسان یعنی گسیدن زبان علاج اگر سبب غلبه خشکی
دماغ باشد مرطبات دهنده قیروطی و غرغره بنفشه مالند بعد یل دماغ کوشند و کشک خیار
که بریده بهم میالند بری آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده کواهی بدو آثار یبوست دماغ و بی خوابی نمود تدبیر وی تنقیه معده هست

دهپستان در دهن و اشتهن و انچه دیبسی ست بکار بستن **فصل ۶** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اکر از کرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه با آب
نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اکر خلط لزج بر سطح زبان گراید و خشک
شود و چوب سپیدار بمکند و همچنین الوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زدوده شود و این قسم
فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است و لزوجت آب دهن خاصه است
و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی فرید غلظت میکرداند **فصل ۷** در
حرقة اللسان یعنی سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اکر مادی بود مسهل دهند
و کافور با حبی مالیدن اثر تمام دارد و از الصبه بسرده هر چه در دهن کیرند زود تحلیل
کنند و بدان ملازم باشند **فصل ۸** در ورم اللسان یعنی ورم زبان علاج بعد
تنقیه مضمضه کنند با اب کرم و بعد و شستشو شکر آمیخته و بعد بسر که و روغن کل و
بدانند که هلیله زرد خائیدن و بر زبان مالیدن در استفراغ مادهٔ کرم زبان اثر
تمام دارد **فصل ۹** در ضفدع اللسان یعنی فزونی سخت عضله زبان
که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد از بختن در بعضا اجزا
لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر و زاج سوخته و زنگار و مرداسنگ
آمیخته بمالند و اکر دفع نشود و دستکاری نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا
آن دو شریان که زیر زبان است دیده نشود **فائده** کاه باشد که مادهٔ ضفدع بغایت
متحجر شود و چون پوست بالا بشکافند مثابه پاره سنگ باید دفع کرد و کاه باشد که فزونی
نرم زیر زبان پدید آید و چون بشکافند رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که
بشکافند و پوست از اطراف تمام بردارند با حیطه تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ۱۰**

در فساد ذوق دوی است که طعمی تا طبعی همی آید در ذائقه وقت تناول یا بعد و ان آن
و سبب این غلبه خلطی از اخلاط است و طعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند بفصد
یا باسهال و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه
محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت نیز منفعل نگردد
زبان و سبب این علت نفوذ ماده رطب ست در جرم عصب علاج بعد نضج و تنقیه قاغ
غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویز خرد دل اگر حرارت نباشد والا کل سعتر و سماق
بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا بری آمیزند و تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان
و دهان یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن و زبان چون بخر زه مانند بعد تنقیه همین کرده
علاج بعد فصد و اسهال صفرا آش و کل سعتر و کلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳**
در شور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن برآید علاج رگ زنند و مسهل دهند و بسرکه که در او
کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمض نمایند **فصل ۱۴** در قلاع
یعنی جراحت در ریش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعد از آن گرد مویی
باشد با صفرا وی غرغره کنند بدانچه در شور گفتیم و طباشیر و کلنار و کافور باریک ساخته
در دهن سازند و آنجا که قرحه نهایت بد بود بسرکه تمک تمضمض نمایند تا رطوبت زود بشود
و اگر از لذع سرکه تیز سند زعفران بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود مامیران و بلیله و عاقرقرحا
در سرکه جوشند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق کاو بمالند
و کابی جهت تقویت محل مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشند و مضمضه کنند **فائده**
شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بدستور
کا و زبان سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در آکله الفم و آن قلاع خبیثه ست که زود

پراکنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدودن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد
بازپستادن قحه از انتشار فلذ فیون بکمدارند یا سورنجان تا پاک کند هر گاه ازین ادویه خیر
شود یا بقیه مضمضه نمایند و یا بشیرازه شکر آمیخته **فصل ۱۰** در کثرت سیلان لعاب از دهن
خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت
و رطوبت معده بود انچه از حرارت ست در خلو معده زیاده شود و انچه از برودت ست
در پری معده و ایضاً ضعف ماسکه و ترشی دهن لزوجت لعاب کواهی بد علاج تنقیه
معده نمایند از غلط موجب و در حار کاست تازه با قدری نمک نیکوب بخایند و اندک
ملح نمایند و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند **فصل ۱۱** در بخر الفم یعنی بدبوی
دهن علاج اگر بسبب دردی اجابی دهن باشد تلطیفاً و تنقیه و اگر از ورم لثه بهمی آید یا از معده
تنقیه و قلاع و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن
ملازم باشند و تمضمض بغرغر کل با کنجد کاه کاهی صبحکاهی در ازاله بخر غیر قوی اخیر ست
فصل ۱۲ در ورم اللثه یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ رنگ
باشد و بلغمی سفید و لی در دو علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره کردن
گذشت موافق خلط بکار برند **باب پنجم** در امراض شفت یعنی
لب **فصل ۱** در ریاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر رطوبت
علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بکدارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند
فصل ۲ در تشقق و تقشر و خیاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ
در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفتیم بعمل آرند
و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

کثیرا کوفته و بخته در سیه باکیان سر شده ضماد نمایند که مجرب است و هر دو اینکه بر لب بندند آبله
وی پوست در دهان نخم مرغ بچسبانند **فصل ۳** در خلاج الشفه یعنی بریدن لب علاج آنکه
سبش ورم از خون بود و در رگهای لب و سجیل بریدن شدن یک فیقال زنند و غذا
خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر با دغلیظ باشد انچه در خلاج مطلوب گذشت بکار برند و
انچه از مشارکت معده بود و یا فتیان و فواق باشد و مقدمه فی بود بقی رفع شود و انچه
از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد بپرهیزی پرهیز ست و منع حدوث امراض مزبوره
کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خورد شدن و کشیده شدن لب علاج انچه از
تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و انچه از تشنج یابس افتد مدارک بندند و
در اطفال انچه مولودی بود در ایام طفولیت بمکیدن و راست بستن باشد که اصلاح کرد
فصل ۵ در بواسیر الشفه یعنی قروحی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا
نمایند و هر ادهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه
نمایند و ضماد مناسبه بکار برند و خضض با شیره عنب الثعلب طلا کردن اشر
تمام دارد خصوص در حارا ما دراید **فصل ۷** در شقوق لب و علاجش نیز تنقیه است
فصل ۸ در تشریح لب علاج بر اتم پرداز **فصل ۹** در
اکله لب علاج انچه در اکله الفم گذشت بکار برند فائده هر کا سوی
مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته مدارک نمایند **باب ۵** در امراض
اسنان و لثه یعنی دندان و دین و دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان
انچه از گرمی بود با سرد ساکن شود و در کهر و انچه از سردی بود با گرم
رسیدن البته بایستد علاج اگر سوی مزاج ساده بود و در عارضه که

باکلاب و ورباره و بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و دراوی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
را بچه در پی معده و بفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند
و کشنیز در طعام بیشتر اندازند و قی منع ست درین قسم آنچه منتقل بود از باد باشد
تنقیه بادمنود ن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن نیکرم سود و دهد و آنچه
از تولد کرم باشد تقدم تثقیب کواهی و دهد تخم کندنا و بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته
در آتش بسوزند و بوسیله نی دود آن بدندان رسانند **فائده** عرق کوکرد بر
دندان کذاشتن خوراندن دفع درد میکند باید که بدیکر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کلاب
بازو و کذلک بسیل زیر آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود
و باحتیاط کنند تا داغ بدیکر مواضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اکر جنبش کمتر بود علاج
استقامت کوشند و اکر بیشتر بود به از کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن سخت
بیخ او سعی کنند پس مرهم کنند تا به چشم ضرر ندهد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا
انیسون فشار کند ربا ریک ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در
ضرس یعنی کند شدن دندان سبب آن کرستا ول چیزی نرخت یا بسیار ترش بود علاج
در حار قمزاج خاییدن برک و تباخ خرفه با تخم او و کباب کرم یا نان کرم بدندان کرفتن
ست و ورباره مزاج مغز با دام تلخ و مغز خوز هندی خاییدن و آنچه از باطن بود آروغ
و ترشی دهن و بسیاری براق کواهی دهد علاجش تنقیه بلغم یا سود ست خاصه بقی
زیرا که چون رجوع ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست و برامدن ماده فم معده بقی آسانست
فصل ۳ در ذهاب ما را لاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد آنست که دندان
از ملاقات اطعمه ایمنا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج به تنقیه و تعدیل کوشند و طلا

بریان ساخته بر دندان نهادن دربارد و بر دعن کل و کافور مضمض و حارنفع بسیار دارد و
این چیزها قسمی از ضرس ست و تدبیر او تدبیر اوست **فصل ۴** در تآکل و تفتت و ثقب استخوان
یعنی خورده شدن و پوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه و مانع کنند و مضمض و
مازو و عاقرقرحا سنون سازند و انچه از ادویهٔ رطوبت اصلی باشد نهال دندان و استخوان باو دل
پیدا شود و این زوال میگیرد اما جهت بطوء اثر و بول تر طبیب باید کرد **فصل ۵** در خضر یعنی
چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود فرو رود و ده کرده و این را قلع نیز نامند علاج تنقیه
ماده غالیه نمایند پس به آلت آهنی آنرا بزدایند و بعد ده سنون نمک و زد بدالبحر و شیح سوخته بمالند
تا بقیه را دور کند و دیگر متکون شدن نهد **فصل ۶** در تغیر رنگ دندان صفرت نشان
صفرت ست و سیاهی و باد بخانی نشان سوداوی نشان بلغم غلیظ علاج حسب ماد تنقیه
نمایند پس در صفرت اردعدس با برگ مورد و سرو بیخ کبر در دعن کل و در بیاض دعن مصطکی
باید مالید **فصل ۷** در تحرک دندان یعنی جنبش دندان علاج انچه در صبیان و شیخان افتد
باقتضای طبیعت مزاج او نشوند اما انچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب
و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد او نه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت و قن
و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای مقوی نافع ست و هر گاه دو اسود هد و
حاجت بکندن آید نخست آنرا از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمنقع بیازند
پس برگ انجیر تر بار یک کوفته با شیر انجیر خام بمالند دو سه روز این عمل کرده باشند که
بلا تصدیع منقلع خواهد شد **فصل ۸** در زیادتی دندان یعنی آکنده شدن یا دراز شدن
دندان علاج اگر از غلبه خون بود کم نزنند و مسهل دهند و این بارد می باشد اگر بانعی
یبوسی مدد باشد مسهل بلجم باید داد و اگر زیادتی تحقیقه نباشد بلکه دندانی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شوند دوای دراز نماید بر او قطع است باقی

مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت

بازنی تواند بادویا رو بر هم سائیدن دندان و خائیدن چیزهای علاج تقیه لبن و دماغ

کنند و تدبیر خوردش و شوربا پیتر مدو مسبر که که در وی بیخ حماض مطبوخ بود منع نمایند

فصل ۱۰ در ضربة الاسنان فی الیوم یعنی بر هم سائیدن دندان در جواب علاج

اگر استلا بود تقیه و داغ کنند و روغن بنفشه بر کردن مالند و الا تعدیل کافیست فائده در

بیان تمع هر یکه دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و منقر ساق کاو بر کاه بمالند و مالیدن

شیر سگ مجرب ریشه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که علل را دهد نکوست و عصاره

عنب الثعلب و روغن کل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و انگشت آلوده بر دندان مالند

در وی که در وقت روئیدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در دورم لثه یعنی آماس گوشت

بن دندان علاج حسب داده تقیه نمایند و منضمن فرمایند **فصل ۱۲** در لثه دامیه یعنی زدن

خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود تازه و عدس سوخته و طباشیر بمالند

و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و مبردات منضمن نمایند **فصل ۱۳** در قرحه و ناصور لثه

هر گاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل روز ناصور نامند علاج انچه در

قلاع الفم گذشت بعمل آرند در ناصور داغ دهند میل باریک **فصل ۱۴** در نقصان و افتادن

لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان باعث تحرک دندان میشود علاج مثل سرخ

و جفت بلوط و کلنار و حب الآس حمایا رو در هم خرنوب سنبل و سماق و عاقرقرحا هر کب

پنجدرم بار یک نموده بر لثه کذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که بر لثه برآید

و بیشتر در حفر پس آخرین افتد بعد در هم علاج مرو راج سبز هر دو بار یک سائیده

باب ۹ در امراض حلق و لهاة و مری

و قصبه ریه حلق مشهورست لهاة ملازه یعنی حبی که آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام و قصبه
ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهاة یعنی آماس ملازه علاج حسب مادّه تنقیه نمایند بعد
تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و کلاب و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در
بلغمی مری و انجبین خردل آمیخته و در سوداوی بنفر فلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲**
در استرخاء اللهاة یعنی ملازه سست شود و فرو تر آید و این به اسقوط اللهاة نیز گویند علاج
اگر خونی بود زرک زنند و بسرکه و کلاب مضمضه نمایند و کلسخ و صندل و کافور بکاهند
و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره نمایند بعسل و شب و شاخ کوزن سوخته و نوشادر بار یک ساییده
بکفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر شیش کداخته زنند که فوراً سفل آمیخته بکنار زنند
باسپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و بازو بسرکه ساییده بر تارک طفل نهادن مشکل ملازه
افتاده است و همچنان کل سرشوی سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه
نباید برید خواه بداس خواه بدواء آسیفال نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف مینماید از
هیچ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی دم گرفتن یا در چیزی فرو بردن و یا در بردن
فتوا افتد بسبب حادث آفتی و حلق بعلاج در دموی و صفراوی بخست رگ قیفال بزنند
رگیکه زیر زبان بست و باید که خون اندک بدفعات گیرند و اگر استفای خون بسیار بود و
ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعد از آن اگر حاجت آید اندک اندک
گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره
باید کرد و جهت تعدیل اثر مقطعه باید خورانید و آبش جوشانده بسیار باید و رسید اگر سرفه
نبود جوشانده بکار توان بست سه بار و غرغره و هر گاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود وضع محاجم در سال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید دور روی حجامت
ساقین مفید ست وچون سه روز از مرض بگذرد و مغز فلوس در شیر کاوحل کرده وصاف
نموده غرغره نمایند که نافع ست هر گاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او رسد
تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هر گاه ماده خناق پخته شود و خود بشکافد از دو
جلیست و حریر خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشکافد
و بعد شکافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بخیر
که از آب سبوس کندم در روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در
درد گلو و دای سر در ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تفیقه شکافته باشد زفت و لطوف و جلو
باب سابیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر کراید و بمری و قصبه یه نریزد و وضع
محاجم زیر زنخ نهند استوده اند و در بلعومی نیز تجربه طبع کنند تا باد و میشره و یا تب
سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان بزنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم
نهند و در سر و دای رگ با سلیق زنند و شکاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و
بلانچه در بلعومی گذشت طبع ملائم کنند و بشیر مغز فلوس تغرغر نمایند و حلبه و بابونه و گل کرنب
کوفته پخته بر روغن نرگس و بید بطآمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعی ست از
خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن بگشاید
و زبان می برارد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تفقیه نمایند و چنانچه
گفته شد و اگر زوال قفرات بود و بازالهٔ سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نیز عیست از
انواع خناق مسمی بذبحه و صعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه بنوشند بتکلف
از راههای خاصه عیست و هر گاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمودست و تدبیر بدانست که گذشت

فائده آنجا که بلغم متعفن بود بهره دمین کردن مجمجه نهاده بکند که مری قدری بیکشاید و بلغم چیزی رقیق تمکن بیکرده و آنجا که تنفس ممتنع شود و حنجره را باید شکافت بطریقیکه در مطولات مذکورست **فصل ۴** در شور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه پدید علامت شور مری شدت در دست در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان شور حلق و قصبه ریه از دیاد وجع ست عند تکلم و خایسیدن از درد و غبار رسیدن نه وقت مرور غذا علاج فصد کنند و آب فواکه تلیین کنند و از آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هر کاه بدانند شور پخته خواهد شد بهضج و بعد انفجار بحلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در شور حلق غرغره خناقی بیشتر میکرده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی در آنچه دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون از آن کسی نوشد آن دیوچه در درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی دود انجا آویزد یا انچه درون سوراخ بود و منظور نشود و از غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و کاه کاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما انچه در قصبه آویزد دیگدم از سرفه خالی نباشد و انچه بحری بینی آویخته باشد بکام برآید بستکی دماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید استفاش کرفته برآرند چنانچه سر او در انجا نماند لهذا کفته اند که از استفاش کردن علق بخش کنند و بهوش زبانی کرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و چون اکر دو پس بیرون آرند واکر به آلت نتوان کرفت یعنی درون باشد کل سیاه و خرطیطه اندازند و دهن بهمار بدان پر نمایند تا زود جدا شود و بکل در اویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اکر بکام برآمده باشد شود نیز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سر که پخته در بینی چکانند و هر کاه دیوچه چنین جدا کردن بعد از افتادن وقتی کیانند والا مسهل دهند تا برآید **فائده** در شدت

آنرا کرفی دشوار باشد

اکرفی کیاکم خرنباتست

دیوچه مجهول است بکلان

آب احتیاط لازمست بی مدن مع بدون بالا بیدن بنوشند فصل ۶ در تلخ الابر یعنی
فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهر بست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک فاشق شراب
انگوری ناشتا نوشند و بعد نیم ساعت بخوبی مسهل دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده
تدبیر یکه لائق بود توان کرد حسب حاجت فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق خارها و
جزآن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن در آن علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند
والا اگر چیزی تعفن نموده بود چون تخم انبه دست بر کردن و بین الکتفین همی نشنند تا آید
بامعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه
انجیر خشک را در شیشه محکم بسته و اندکی بخاییده فرو برند و سر شیشه بدست خود دارند پس
بیکبار کی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر خراش در کلو شده شاید بعد برآمدن طعام
علاج کنند فصل ۸ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علاج
است که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بدشواری
خورده شود بی درد علاج تغذیه ملهم نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی
تجرع نمایند نیم گرم و زیر زبان مجمعه ناری بمکند یا باکی زده چند دفعه بمکیده مانند فصل ۹ در
استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نقس نمایدن ست یا بصعوبت آمدن علاج آنچه در
انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحد ست فصل ۱۰ در حکاک المری یعنی
خاریدن وی علاج قی نمایند و سبر که بهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند فصل ۱۱
در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پدید ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او
آنست که کاه کاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام او
آید چنانچه در بعضی پیران مشهود ست علاج بر آنچه در عرشه و اختلاج عام ست تدارک کنند و غرا

و غرغره در اینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برارند و بیهوش بود
اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در سرکه
جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد بخورد و شیر دهند تا مزاج ایشان را
صلاحیت دهد و انچه عوام میکنند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات عیاشد مجنون میکنند
راغلط محض ست همین که نفس وی میشنند حکم بموت وی کنند و بتعذیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳**
در تدبیر مخنوق بوجهین یعنی کسی که گلوی وی بگشند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی
الفور کشند هر دو لب بینکزند کف در دهن دارد دیانه اگر ندارد در گرفتال زنند و بحقنه نرم طبخ
نرم نمایند و با پیهار الخر دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بقدر مایند که بروغن بنفشه و
آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری
فرو بردن چیزی انچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت
اما انچه بسبب سوی مزاج مری بود علاجش بتعدیل مزاج ست حسب بسبب و
وضع امنده در بین مرض بین الکفین باید کرد و که مری بطرف پشت نزدیک ست
و قصبه بشش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند
و تعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش وی لزوم
صوم ست در مجلس و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم
تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که در اینجا عکس این باشد
و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز
افتد از ماده حاده علاج موم سفید و روغن گل یکبار مزد و جرعه جرعه بنوشند بعد از انکه
دو سه روز با عسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

در تحه الصوت یعنی کرنگ آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و صلابت بنیان
آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد شربت خشخاش
دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک
فرمایند **فائده** کباده جاسیدن آواز درشت را صاف کند و با قلا و مویز و انجیر و خرما
چلغوره و مغز بادام و شیکر و مار العسل و تخم کتان هر واحد ازینها مصفی صوت را کلا

باب ۱۰

فصل ۱

در امراض سینه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه
یعنی ضیق النفس و این را بهتر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق میکنند باجمله
مرضیست مزمن دیرآور اعسر البرء هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از
بود برآمدن بلغم بسیار فربه و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا
بآب کرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو تولچه و گاه گاهی لازم دارند طبیخ
و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند تا بلغم حار آمیخته و عند غلبه بلغم تخم کتان
و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و به ادویه کرم سینه پرداز
که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن بید کرده بزور و روغن تخم کتان که موم در
آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف
بمالند و آنچه از گرمی ساده بود که بهشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض
علاجش تعدیلست بسیرو ات شربا و طلا بر جمل الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه
لین نبض و نفس بکا یعنی نفس مضاعف گواهی دهد تا سینه رست نکند نفس بنا پذیرد
روغن زنکس بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند

از خشکی ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع بمرطبات کواهی دهد علاجش تر طیب ست و بابزن مرطب
نشستن نافع تر و شیر تر نوشیدن سود مند تر و انچه از برودت شش بود قصر از سردی
کواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس در اید عدم کرانی و
سرفه بی بلغم قصر از چیزهای بادی کواهی دهد علاجش کسر باد ست بتنقیه و تعدیل
و شربت و مایونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و
و کبد و جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور یاید و انچه از خناق بود کذشت
و انچه از امتلای معده بود در پری معده پدید آید علاجش تنقیه معده و ست و تقلیل غذا
و تجویع هضم و نوعیست از عرض که صعب ترین اقسام ست و تا بهار سینه راست نکند دم
نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد این انتصاب النفس کویند و سببش یا باد و غلیظ بود یا دوم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک کذشت

فصل ۲

در سعال یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه تنها بود نشان هر واحد کذشت و علاجش تعدیل ست
و انچه از خون بود یا عظم و کرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اکر کرمی در
جکر بود اطعای او مبردات نمودن و بقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از انچه از تحتن
ماده رقیق و نافع بود بی نفث باشد و شب بعد خواب غلبه کند و علاجش منع غرغره است بطبیخ
کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از تحتن ماده پرشش بود و از و نافع
و خلیط شدن دی دران و برامدن خلط لزج بسرفه شدید و کرانی سینه و عقب ذکام پیدا
شدن کواهی دهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ خطمی نوشیدنست و اکسور
و فلفل و شکر هر سه برابر جب ساخته در دهن کرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار
بسرفه براید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

قانون طب الاکبر

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت تعقل آن زمد و انچه از ورشتی ربه بود که بسبب غبار و
دخان یا صیحه شدید شود و علاجش ترطیب ست بشربت حسو های مدر بن و تدهین ناف
و مقعد بسکه و انچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و انچه از حدوث بثور در
ربه بود بسرعت نبض و حرقت بول و نقع از بردوت کواهی دهد و علاجش فصد ست و حجامت
سفینه و سهال صفرا و هر چه در بثور حلق گذشت و انچه از استلای معده افتد تدبیرش تنقیه
معده و تقلیل غذاست و انچه از ماده سودا بود بسبب حصول او در ربه چیزی سیاه و کبود
سرفه برآید و دیگر علامات سودا کواهی دهد علاج حریره مسوس کنند م بقند یا عسل مسهل و بعد
نضج اسهال سودا نمایند و غلا تخود آب از کوشت مرغ یا کوسپند سازند و انچه از روغ
آب و جزآن در حجره افتد تا که آن جسم غریب بر نیاید بسرفه نایستد و محتاج بتدبیر بسیت و کاه
باشد که جسم ثقیل بود و بر نیاید و بهلاکت کشد و درین صورت مالیدن سینه و حلق
فی کردن فرمایند تا باشد که از حجره و قصبه ریه برآید فصل ۱۵ در نفث الدم یعنی برآمدن
خون از دهن و این یا از اجزای دهن آید یا از دماغ یا از عضای باطن انچه از اجزای
دهن آید به تقل برآید و انچه از زیر آید به تنخع برآید و بسکی بر بعد برآمدنش و دیکر آثار کواهی دهد و انچه
از حجره و قصبه ریه آید به تنخع برآید و کمتر اید ا در حجری خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبی
خون کف دار بود با سرفه و درد باشد و انچه از سینه آید خون صافی بود و کف دار و بی سرفه و درد
باشد و انچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و بسرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند و چون برآمدن خشید
سرفه و درد علته کند و انچه از معده باشد یا از جکر یا از سپرز آید بقی برآید و وجع آفت در عضو
مانوف بر نفین عضو کواهی دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس
کلنار و مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و انجا که تعلق بزلو سبب باشد تدبیرش کذشت

گذشت و انجا که از سر ید فصد قبال و حجامت نقره و تمضض بطبیخ مذکور کنند و انجا که از حجره
قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و حجامت قصبه متعسر
العلاج ست مگر آنکه دغشای درونی بود فقط و انجا که از پشت آید فصد صافن و باسلیق
و حجامت ساقین کنند و طبیخ نرم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند الحاجه
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در پشت نباشد و انجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند
و قرص نفث الدم نوشانند اندک اندک و ایضا بر سینه ظلا نمایند و جرح سینه زود به شود و انجا
که از معده و غیرها آید تدبیرش در محل بر کیب مذکور ست فائده نافع ترین ادویه در
همه اقسام نفث الدم شاه تره مغسول ست یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل بنوشند و
برگ خرفه خایدن و خوردن مجربست هر گاه خون در پشت بنفشر دو سرفه شدید بود بسیر که
و کلاب تمرغز کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند و خاکستر چوب انجیر با
آنیزه دو بنوشانند و اگر حاشا تیز آنیزه بهتر و قوی تر بود فصل ۴ در نفث المدة یعنی بر ادرار
ریم از دهن انچه بسبب انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل بود و یا دیگر علل بعد
بود هر یک جدا گانه آید و انچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و دیگر ورام این جاها
ظاهر شود اما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس و علاجش تلطیف و غلظت بدانچه در سعال
بگفتن گذشت تا ماده تواند متریح شد و موم و روغن بابونه و سپستان با هم سرشته بر سینه ضماد
نمایند و قطعا چیزی باید بالفعل قابض نرم بسند و اشربه مطبوخ زوفا و حاشا و انجیر و اصل السوس
بنفشه تلطیف نفع تمام دارد در همه ورام که در جوف سینه یا در پشت افتد و بکشاید این ضمادها نطیه باید دارند فائده
ماده سینه در پشت دره از راه قصبه برمی آید و دیگر مدفع طبیعی جهت برآمدن ماده صدر
واقع نیست هر گاه مده پشت مدبر آید در فضای سینه رنجیده جمع شود و آنرا احتقان المدة

فصل ۵

کویند وجد اکفته آید ورذات الریه یعنی آماس شش انچه بسبب حرارت بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شود نشان وی لزوم تب صعب و شدت ضیق النفس و ورود و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسار تا بنفشکی و شدت و خفت اعراض حسب ماده موجبه علاج رک باسلیق زنند و اکر امتلای خون بود بسخت صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد بمطبوخ بلین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اکر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بکشایند فائل جلیله که در اوایل ربه وجنب و معالیق و انشیه سینه نفع تمام دارد فصد کردن ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز کذشتن باید که از طرف مخالف کنند و بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اکر بر است بود هم از دست راست رک زنند و اکر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برابد و بدانند که ورم ریه اکر بامین بود وقت تب رخسار همان طرف سرخ تر شود و کرانی بطرف امین لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اکر بطرف چپ بود ضد این باشد و انجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رکی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد و جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید و اوضاع و ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و صماد و شوصه و تسکین و رد اثر تمام دارد **تنبیه** چیزیکه قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیا تو از زنهار ندهند و کذلک آب سرد مکر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و کمی دران کوشند که درین امراض که سینه از بلغم پاک شود و هر کاه برای تب حاجت به برودت دادن شود باشربه موافقه قناعت دارند آب خیار و آب ترنج و آب کدو نیز مجوز است زیرا که در ینها جلاست نه قبض و درین باب بسیار رش بود سخت نافع ست و هر کاه نفس تبواتر آید لعاب اسپغول رقیق با جلاب

شربت قند جرعه جرعه بمکند ونیز آب نیکرم بر سینه وپهلو ریزند تا درم باعتدال آید ودر وی بایستد
بدانند حال آماس در هر عضو که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود یا دیر پخته شده
بخفت برآید یا ریم کند یا صلب کرد ونشان تحلیل آنرا من این الامکن خفت اعراض ست پرتو
وسهولت نفث ونشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روزیکه پخته شود وچون پخته شود
تپ ودرد ساکن شود اما ثقل بیشتر کرد وپس روزیکه آن ورم بگشاید باز تپ شدت کند و
بلرزاند ونشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست وشدت ضیق النفس وسرفه خشک وثقل
وناد باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد انفجار اگر مدهٔ خوب برآید بهتر والا مدهٔ دهند
بدانچه در نفث المدة گذشت وبسیار باشد که پیش از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و
حرکت وجز آن ورم بگشاید وخون صرف یا بامدهٔ خام برآید وچون چنین اتفاق افتد زود
رگ زنند ولعلاج نفث الدم کوشند وانچه بسبب برودت بود وازملغم ساده یعنی غیر شور یا
یا از سودا نشان ملغمی کثرت لعاب دهن وشدت ثقل وضیق النفس وترهل وجه ست واتفاقی
اعراض حرارت اما تب در جملهٔ اوام احتمالا لازم ست لیکن در حار بشدت میباشد ودر بارد
بخفت ونشان سوداوی سرفه یابس ست وتعسر جذب هوا وافزودن ضیق نفس
بمرور ایام واگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم اوکواهی دهد علاج در ملغمی اندر ابتدا تلیین
طبع کنند ورواد عات ضماد نمایند وبعد چند روز که تپ ساکن شود انچه در سعال ملغمی گذشت از تنضیج
وتنقیه بکار برند ودر سوداوی لعاب تخم کتان وخطمی بروغن بادام تجرع نمایند وکذلک شیر خران
وملینات ضماد سازند واین کمتر بپخته شود وبدانکه کما باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود وهمچون
سنگ مثانه وبعده سرفه بایستد وباشد که بسبل انجامد عیاذا بالله منها

فصل ٥ در سل

یعنی قرحه ریه ونشان او وجود تپ دق ست وبرفزوده در سرفه وبدانند که مدهٔ بارطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در اب فرومی تشنید و بر آتش بوی برسید و بحلان
طریقت علاج هرچند که این مرض لادوا است اما اگر تدبیر نیک باید ممکن است که بسیار زیاد بزید
بوعلی گفته که زنی بست و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هرکرا اول دزنج
که خون از بینی آمد و علاج کردم نفرشد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع این مرض بایلین
زنندازان جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر بازنزده بود فیصال نیز کشایند
با الشیر با سرطان پخته و هرچه در تب دق بباید مناسب است و بوعلی انچه آزموده خوراندن
کلفندست که بهان سال ساخته باشند اما بسیار خوراندن حیض که نان خورش نیز همین سازند
بشرطیکه شکم نبارد فصل دراورام که در جسم عشیه و سالیون و عضلات صدر و نامیها
افتد و بدانند که هر دری از بین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باهمی مخصوص است
چنانچه ذکر باید مطابق جمهور اکرورم در عشاء مستبطن اضلاع قیام باید در حجابی که حاجز است
در آلات غذا و آلات تنفس باشد ذات الجنب خالص گویند و ذات الجنب
صحیح نامند و هرچه عام بود با عشیه مستبطنه خانقه نامند خاصه و اگر در عضلها که
فیمابین اضلاع واقعند باشد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و
ذات الجنب مغالطه گویند و در ورم عشاء مستظهر اضلاع را نیز بهمین اسامی
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد شوصه نامند و بعضی شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد برسام نامند
و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجزست و جمهور این حجاب را دیافراغما
خوانند و بعضی مغرض فی المعده و الکبد را دیافراغما خوانند و اگر در عشائیکه متصل بسینه باشد ذات الصدر
گویند و اگر در عشائی بعینه که متصل پشت باشد ذات العرض نامند بدانکه از برای عظام تقاص آنچه که

آنجا که عضو دف خنجر نیست جلی برابره است و دوشق شده یکی بطرف سینه و دیگری مائل
بطرف پشت برابره تا منتهی اکثر قوسین رسیده و در اغلب سیم بوسیله جهت توضیح فروعات
ذات الصدر و ذات الریه شرح این عشاصر و زنده فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر
و شوصه و برسام فرق میکنند و مترادف میدارد و بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام
حسبا ده از ورم ریه جویند و مراعات بمه قوانین مرعی دارند و از اختلاف ماکن
اعضا حال هر واحد از احساس و حرکت دران پوشیده نیست و صداع در ذات الصدر سینه
باید که داشته و در ذات الریه میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام
آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل
لازمه برسام است لهذا بعضی از سرسام آنرا ممتاز نمیسازند فائده بسیار باشد که
ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جریان مشابه شود بذات الجنب
و فرق میانها آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر
ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید اشتباه هر گاه داده این اورام پخته شود و بطور پختگی از اعتدال
قوام نفث و لون او معلوم است بزودی دران کوشند که داده پخته پاک شود قبل از انکه دم
کرده و بهر این کار آب کرم و کشکاب با قیقن با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است و بر پهلوی
معلول خفتن یاری میدهد بر نفث ملاقات الریه بجانب الجنب و شقها میانها بالا ستقصاء
فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه
باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چون که محتبس و غشیه است
بواسطه عدم انتقال مشابه کرده بحقیقی و فرق میانها از خفت که لازم ریح است و عدم لزوم
حمی در ریحی و خیلان ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که بسهیل یا فصد حاجت

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اصبع النفع ست **فصل** در احتقان بدنه در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم انجا که در ریه بود یا جزان منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش ست کرد آید و بسبب کثافت در شش نه رود و نه بجانب بول و پراز برآید نشان او تقدم اورام عضوی از ین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن پیوه و مدهٔ نا برامدن و تب دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان و میویزبد هندوغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا مادهٔ رقیق شود پس بر نقیع طباشیری برارد و هندو مدرات نیز میداده باشند تا باشد که از راه بول برآید و یا از راه براز پس هر گاه در بول بروز کند هر چه شانه و کرده را بشوید و هند و هر گاه در براز ظهور نماید ملین هند و اگر بهرد و جانب میل کند و این نادر بود گاهی مرد گاه ملین هند **فصل** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر ست علاج روغنهای گرم بمالند جند بیدستر و بگمید بطبیخ او دیه گرم و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و جسدهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند **انتباه** بدانکه شرب افیون و خان السرب که وقت که احتقان او میشود و نیز جمود الصدر می آرد و تدبیر وی استعمال مضاد ست بگمید بطبیخ حشائش کرم نافع مدروغن بعضی و رافیونی مالیدن سخت نافع و روغن قسط و اسرن بس مفید با نجمله وقت تذویب سر بخود را از وصول هوا مصون محترز دارند **باب** دیواعراض قلب یعنی دل **فصل** اندر سوء مزاج قلبیه بدانکه هر گاه سادهٔ بهت تعدیل کائیست و اگر بارده بهت تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل دقیقه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن
مع لحاظ لین و قبض طبیعی مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشند و آنچه
تب یا شود و تدابیر او نیز ملحوظ سازند و تهمل در علاج نکنند که بعد ازان مشکل می کرد

فصل ۲ در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که امر ض
دو گونه است یکی آنکه سبب او در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر
و امعا و رحم و شش و مجب و یا در همه تن و بمشارکت آن دل نیز آید یا باید دانچه از تشنج و لذع
افتد ازین قبیل ست علاج در مشارکی اصلاح عضو ماوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی
تعدیل دقیقه حسب ماوه بدانچه در کلیات گذشت و انچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ
حس نمایند و انچه از افراط استفراغهای معتاده و غیر معتاده پیش و مادوه و اغذیه مقویه از آنکه
نمایند **فائده** کسی را که خفقان کرم بود در شهر کرم مقام نسازد و کسی را که
اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاجها و غشی بیاید بتعلیق سنگ

فصل ۳ اندر غشی یعنی بیهوشی هر گاه اسباب خفقا
وی مفرط کرده و هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است یکی انکه
متحقق کرده دوم آنکه متولد کرده و هر چونکه بود ضعف
و فرحت و لذت و صحت ست هر کدام که مفرط باشد و سب
از شراب یا غم یا تریس عظیم ناگهانی و اسباب قلت تولد روح
سبب ضعف و دل شود و مزاج مکتمر متکون کرده و یا
گنیزه داشته باشد **فائده** هر که بدل آید یا در
از فی القلب مفصل باید علاج و جزئیات غشی را

فن ششم خلقت ناخن دوم

[illegible]

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مسکک و امثال آن
بود باشد و کذلک در چگالیدن و مضاد کردن عادیت مزاج نماید و محروری اکلاف
سرد بر برگ و سینه زدن و از اغتباء اسهال عشی ما اگر سبب عشی اسهال مفرط بود یا بران
خون مفرط و خیان که موجب برودت بوده باشد کلاب و آب سرد بر برگ و سینه وی
زنند و در بیخابوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و جو را لحم با قدری شراب
تدهین قم معده بروغن گرم کافی ست و در کثرت عرق اطراف بکلاب و آب سرد مالیدن
نافعست لیشرط یکه سبب کثرت انضاج مسام باشد بواسطه حرارت و هر چه که باشد جهت
قبض عرق بر که مورد خشک کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و باز و در جبران فایضات همین اثر دارد
و در وجعی بهر تسکین او فلونیا دهند اگر چه قریح باشد و آنجا که حالت عشی غثیان ما قوانت
بوده باشد قی کنانند مید انند که قی در اکثر انواع عشی نفع میدهد اما در کثرت عرق شاید که
مضرست و در سعی لذعی تریاق و فاذزهر دهند و آنجا که سبب عشی اختناق رحم بود بوی
قطعا نشا مند و در امراض رحم گفته اند که اشیای بد بو شمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن
علاج بنیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و موفق اما با این همه بر بدقت بهوشی باید
اما در حالت افاقت تدبیر نیست که سبب تذکار کند مثلا در سوی مزاجی تعدیل او در
استلای تقیه و در استفراغی احتباس آنچه از مشارکت باشد در تقیه عضو و قی کنند فایده
زردی رنگ و بر و اطراف و ضعف نبض لازمه عشی ست اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و در هر
باشد مغشی علیه را که ندا کنند در می باید بخلاف مسکوت و فرق مبنیا ظاهر ست که آنچه لوازم
عشی ست در سکته نباشد و از اسباب نیز بهمین وجه تمیز دارد و در عشی که از قوت حس
دل افتد باز ک سبب پدید آید و ضعیف باشد و زود زائل گردد و بیان او بدین که

باب ۱۳

این ماده رطوبت ست که زیر غشاء که بر دل محیط ست بهم شود و علاج آنرا رجات دهند و
گلسرخ و سنبل و عفران با آب باورنجبویه بر سینه نهند و نمایند و ریاضت فرمایند و
بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست **فائده** گاه باشد که رطوبت
مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس
مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات
بر سینه تا ازاله میس کند پس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب منظور داشتن
دبدانند که دل شریف ترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت

باب ۱۴

در امراض ئدی یعنی بیماریهای که بپستان تعلق دارد و آنکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی
داده که چون خون دران آید سپید شود و چنانکه در خصیتین منی شود

فصل ۱

در قلة اللبن
یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ حیض
یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید یا ضمه ثدی را عجز دهد
ردی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این از سوء مزاج
ظاهرست علاج در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر در زرد بیضه و کوشتها و
جزان حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح
فرمایند بدستوری که معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرا ست و
شدت بیاض و مایت قوام و حموضت او از بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و
قلت مقدار نهایت از سوداوی انجا که بلغم یا صفرا مرکب باشد شیر شور بود

فائده هر چه پدید
منی ست شیر نیز بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن انجا که سبب قلت یبوست و خفاف باشد
مجربست

فصل ۲

در کثرت و در لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدرا ماحیض بود و دارد و این دوا نافعست لک و مروارید را
بروغن گل بستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و بر لک بیندند عمل
لذا مادر غلبه و دت برک سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند **فصل** در
بستان علاج اگر ماده کرم بود سرکه باب کرم و رعشه خیوان کرده تکمید کنند و عقب التعلیل
توقفه ضماد نمایند و بعد سه روز انیخه در تحین اللبن بکوبیم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس
توقفه ضماد نمایند و بر بهند یا بابونه کوفته با بویان **فصل** دیگر قوانین و رام مطلق
دارند **فصل** در تحین اللبن تدی یعنی بستن شیر و بستان آنکه چون شیر در پستان بندد و رم آرد
و را کثر و سبب تحین یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد یا تحلیل لطیف نیابد و دت
مفرط و شیر را بیفزاید یا به برآمدن شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود و علاج حسب
مدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و آنجا که نا برآمدن شیر سبب بود و خواه از ضعف
امتصاص طفل یا جزآن که اتفاق افتد بدیر تش آب کرم بر تحین بست و بکمدن یا اسفنج
تا همه شیر برآید هر گاه عفونت با تحین یار شود فساد لون و رم لون و طعم شیر را آن دانی
دهد تدبیر زایندن کنند به تضمید تخم کتان و خلبه و خطمی و تخم او و بابونه حمله برا بر کوفته
با آب چندین یا با آب خالص شسته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد تحین اگر دوای منفجر
بشکافد فبها والا با هن بشکافند **فائده** گاه باشد که سنگ خفیف یکند و بموضع ریم رسد و
صرف ایدعوا فهم است که ورم ریم نکرده پس درین وقت جراح دانق یا دو دانق را
عمیق کند تا ریم بیرون آید معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان دهان گذشت بکنند علاج ریشهای زبان
یکسانست و هر گاه تعقد و کرده در پستان افتد موم و غنها استعمال نمایند
فصل در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بزماش بکوفتگی

در وجانب سپرز پیدا شدن کواهی دهد علاج تکمید کنند و خیربوا و کلاب بجوشانند و بنوشانند و
پودینه خایندن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اکر باد و غلیظ باشد مسهل ملغم خورانند
تجویف بیضم در جمله لازم شناسند و مجهز ناری بر معده نهادن نوا اثر میدهد **فائده** سکنجبین
آب یا کلاب آمیخته و اکثر اثر تمام میدهد و اجماع معده را از هر سبب که باشد و بدانند که بسیار
باشد که ماده در ملغم رقیق یا ملغم شور بود و چیزی خشک داده شود و نباید منع تحلیل سکونی دران
دهد و کمان افتد که ماده حار بود همچنان بسیار باشد که ماده در حار بود و چیزی کرم خورده شود
نباید تحلیل انجره کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد بود و این هر دو مخالطه است آخر
ضرر میدهد پس واجبست که آثار دیکر تحقیق نمایند و باینچنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند
و اکر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را کیفیت یا کیفیت لازمه علاجش استخراج است
بتی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در انجا که کیفیت سبب
بوده باشد غذای صالح الکیفیه دهند و اکر ضعیفی معده بوده باشد علاجش غلبه در دست بعد غذا
خوردن و ساکن شود مکر بقی یا اسهال علاج متقویات معده دهند و نوشدارو فائده و اکر سبب
ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و بنچنین قرص انیسون و اکر
قوت حس معده بود علامت او ظاهر در دست بهارند کسبب چون بخار طعام و تناول طعام و نصبا
سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده فتوری نبودن علاج در
تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند قشرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و یوغست از زود معده که در نهار
و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه کونه است یکی آنکه باد و غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه
تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد ازان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جکر بمعده ریزد سوم آنکه سودا از
سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از انچه باید یا بکیفیتی حاد و کیفیت شده نشان

ریحی خفت از آروغ ست واز و یکرا آثار معرا بودن ونشان صفرا وسودا کرر کذشت وسوزش
سر معده در سودا وی البته باشد علاج در ریحی تنقیه وتقویت نمایند و در صفراوی تعدیل و
تنقیه وفصد اسلیم از دست راست و در سودا وی اگر کثرت ماده بود تنقیه وفصد اسلیم از چپ
کنند واگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند **فصل ۳** در ضعف الهضم
وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم
آرد واگر قوی ست تخمه واگر متوسط است سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست
که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست
که غذا هضم تمام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد و
همچنان برآید یقی یا باسهال علاج حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه ماندن طعام در
شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزونتر از بیست و دو ساعت تندرستی نباشد و بدانکه
سکنجبین سفر جلی که مقداری بنجبیل سوده در وی آمیزند همه علتهای معده را که بسیار
نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه بنجبیل میکنند وحسب حاجت می دهند
فصل ۴ در هیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید و
باسهال قوی برآید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال مفرط کرآید لیکن از
غشیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطرناک لیکن افراط اسهال وشدت ضعف
وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک زود همه عوارض زائل
میکردند خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج
از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد بتمامه برآید یقی یا باسهال وزود بند نکنند بلکه اگر
دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بقیات و مسهلات مناسبه و عند خوف

ضعف حسب مزاج حس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن رایحه است و آنچه که تشنگی موارث
باشد تریاق فاروق و دیگر کرمیها زنهار ندهند و این چند چیز در همه یاد دارند بدانکه هیضه از
هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بعد از ما مذکور شد مگر وقت ضرورت
دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری از ساکن ماندن و ناخوردن نیست و جمله
تدابیر شنوده بکار برند شاید که خواب آید و بعد سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف تر
دهند **فائدہ** مغالطه در عوام افتاده که هر کاه آخر شب قی صبح قی کنند از آن سخت
میترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرص و امثال آن کرمیها میدهند و به تب و بحرارت
مبتلا میکردانند و پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا از نکاری گویند صدوث وی
مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه روز و
اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سهشک میکند بالجمله قی که در صبح افتد
اگر از ری و غشی و جوان و اشته باشد تریاق فاروق مناسب والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا
غذا ندهند تا که غشی افتاده باشد بار و غن کنجد به جوز بوا سایند بر بدن مالیدن مکرم اثر
تمام دارد **فصل** در نقصان و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد ست
لیکن اگر ضعیف ست کمی در شهوت طعام می آرد و اگر قویست اصلا از روی طعام نمیماند و اسباب
بسیار ست یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در
معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از معده
معده چهارم کثافت مسام روشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه معده ضعیف شود
یا دروی یا در ما سار یقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سیر فم معده واقعست سد افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سادج

سانج وبادی وجز آن ظاهرست اما انچه از مادهٔ غلیظ سودا بر سر معده واقع شود بنا بر دو نوع
سبب در مجری انچه از بطلان حس واقع شود نبا بر دو قوع آفت در دماغ مثلاً افعال
معده بران گواهی دهد و فرق میان آنست که انچه از مادهٔ غلیظ سودا باشد چون تشنگی
خورانند اشتها پدید اید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود و فائدهٔ نگاه
اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها هم چنان از جگر
و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده چون فم ذکی بحس ستانند میشود ازین درخواست
امتصاصی هم درین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفونت و حموضت
خمیر میکرداند و در هم میکاهد اجزای آزاد انحالت عبارت از کرسنگی پس هرگاه در تدبیر
ازین امور قوی افتد قصور در کرسنگی ظهور نماید علاج در سانج تعدیل و در مادی تنقیه
و در تکثیف سام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سپرز منفد و سپرز و معده
تنقیه بسپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ برقم
معده آمده است فائدهٔ گاه باشد که قلت خون بدن و ترک عادات از عدم و هم خزان
باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسبت تواند کرد و اگر دیدان را معاسقط
شهوت شمرد باشند بعلاج آن کوشند و کذلک از برودتی که باشد بسبب تدارک نماید
ذکر ادویهٔ مشتهیه سکنجبین سادهٔ شربت لیمون نعناع سبز سبز کوه و یا زیاسرکوه و مانی
و انار ترش و شربت بنفشه و مانند آن فصل دهم فساد شهوت یعنی زیادتی جهت
ناخوردنی چون گل و امثال ان جانیکه جاهلها را حتی قند و این دو شم تیز کرده
زنی را دیدم که خوردن غبیره و کاغذ را دوست داشت بجمله بسبب این اجماع خلط
ست در معده و علاجش معده آن را در حوالی بلطیع باید گذاشت که بعد

ماه و اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده و خایدن و آب او فرو بردن
آرزوی تباه خصوص که برکل باشد و در میکنند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و قمری
و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده بهمان عمل دارد و نانخواه و زیره خایدن و آب او خوردن
نافع ست **فصل ۵** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اکثر
سوء مزاج بارد یابس غیر منفرط باشد که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرت نفخ گواهی دهد
علاجش تسخین فم معده ست نخاییدن نانخواه و خزان و مالیدن جوز بوا و سنبل الطیب بر
فم معده پس اگر بارد او بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر سوداوی باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده
ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش نایستد
و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا سیلم کشودن و مجمجه ناری بر سپرز گذاشتن
و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سببست
و علاجش ازالهٔ آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده ریزد و دیر بنجا ترش کرده و ترشی
آرفع و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده او روده
باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا برباید و غذا باعضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان
جویند **فصل ۶** و جوع البقر را این راهبونانی بولیموس گویند و وی مرضیست که گرسنگی
اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک سائر اعضا گرسنه
یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از بهر آنست و الا جوع که عبارت از انعصار
فم معده ست چنانچه گفته شد در بنجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا زوال
بدن و سقوط قوت ست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج در حالت
غشی تبدیر افاقت کوشند بنوعی که در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

وتا قوت نباشد زنهار جرات در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل وتقویت معده ملاک امر وانهند

فصل ۹ در رجوع اشتهای وایمن است گرآدمی را صبر بر جوع نبود واگر غذا نیابد بیهوش

افتد علاجش غذا مهیا داشتن بست وتقویت فم معده گوشیدن باغذا در زمان

دراب اندر میخوش وآب سیب تر کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی واین دو گونه

است صادق وکاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت وعوض رطوبات طبع

را رغبت بآب شود ونشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست واثار حرارت ویبوست پیدا

بودن وکاذب آنست که بلغم شور یا بلغم عصبی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس

طبیعت جهت غسل سواد مذکور طلب آب نماید ونشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن

ست وحسب مادر دهن متغیر بودن وخاصه وقت است که اگر بر عطش مصابرت کنند و

آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است

یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس بتبرید آن عضو کوشند وبدانند که حرارت تشنج

وسینه ودل را استنشاق هوای سرد ومشمومات بارد نفع بیشتر دارد وحرارت معده وجگر

را نوشیدن آب وزاشر اسرع تر وبهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای

غذا واگر آثار مرطوبات بود بآب کرم وسکنجبین قی فرمایند وآب بادیان وسپند وگوشت مرغ

بخورد آب خورانند وشوم یعنی شیر بمرا عسل خورانیدن مجرب ست اما در بلغم شور که سبب حرارت

باشد بغیر از آب بادیان چیزی کرم ونگر توان داد وهر جا که شائبه یبوست بود تبرید طلب کنند

ودر عفن بادام انفع الاطباست واگر بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد

فائده بسیار باشد که بعد برامدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید یا بواسطه غلبه صفرا

یا بواسطه خوردن ماهی نمکین جهت لزوجت اول را ابتدا بتبرید حرارت وتنانی را

بند پیرنگه بهر بلغم کدشت تارک نماید و خوردن بف نیز عطش می آرد و دیر هضم شود اما اگر حرارت
دارند با بجا شربت لیمو نرمل آنست و آب کرم جرعه جرعه خوردن میفکند گر لک بسیار
چیزیاست که خوردن آن عطش می آرد و چون مزاج آن مسکین توان کرد فضل اندرورم معده
و وی از هر ماده که بود با درد بود یا تب غایت آنکه اگر از حار بود تب و درد باشد و اگر
بارد بود نخبت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد ست پیدا باشد علاج در حار فصد کنند
و اگر سهل قوی قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغرفلوس با طبیخ عنب الثعلب و مرهندی
کل سرخ بدهند و در ابتدا اصندل و مامیثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد و خطمی
با کلاب ضماد نمایند و در مابود تین نضیج گوشند حب المادہ و خاکسر و خشت
انگور و سعد و اذخر و سنبل مسر که ایختنه نیم گرم ضماد نمایند و اگر بلغمین حب ما مغرفلوس
در طبیخ زوفا بنوشانند و در سودا وی صلابت لازم ست و آن اگر بلی حرارت بود
روغن بید انجیر و مغرفلوس آمیزند سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن بود فصل
باید داد و فصل در قبله المعده هر گاه مادہ تحلیل نموده و جمع شود و ریم کرده و آنرا باین
نام خوانند پس اگر آنرا ماس گرم نموده باشند خارج تیز نماند و نشان تخلیل او دهن بلا
انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت علاج چون مادہ وی نضج یافته باشد
مرد و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا بخته شود و بعد از اگر خود منفجر شود
فبها و گر نه آب گرم بنوشانند و او را امتقر سازند تا بشکافد و بعد انفجار شیر و ارالصبان یا
جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و مر الاخوین جلنار و کهربا و گل ارمنی
بکوبند و بخورانند تا بچسبد فضل در قروح و بثور معده قسان وی غلبه دوست
بتناول چیزهای تلخ تیز و قرنی که در فم معده بسته باشد تیز تر از محل او ملاهر

اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز کذارند و قرص ایلا و سن بهترین چیزهاست در یلغمی و سودا وی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد **انتباه** هر کاه سبب قی فساد غذا بود و غذای فاسد تمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اکر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اکر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۰** در قی الدم یعنی خون بقی آمدن مروی دو کونه است یکی آنکه رکی از مری یا معده پشکافد یا بکسلد یا دهن او بکشاید و نشان این جو آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بحر است مر بست علاج رکها یا سلیق زنند و حسب احتیاج خون بکیرند و انجا که خون بسیار بود تا یکمن توان کرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و موز نمع و انار و خوردن در بند نمودن و نهای رک اکر آفت در مری بود دانند اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کهل و رکها قتن کهما نفع مید هد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سود مند ست دوم آنکه بجکر یا سپرز یا بهر آفتی رسد و از انجا خون بمعده بر زود و قی آید و علامت انقسم و جو آفت ست دران عضو و علاج همه فصد ست مع اصلاح حال عضو مأوف و در بخا خون اندک اندک بتفاریق باید کرفت اما اکر امتلای شدید بود بیشتر کیرند بیک دفعه و انچه از قرص معده افتد تدبیرش کذشت **فائده** کاه بسینه ضربه رسد و قی الدم آرد بعد فصد ماش و مغات و اقاقیا و کل ارمنی و صبر و مر با آب مورد و سرشته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا بکشقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند و باشد که این ضمادی فصد نفع دهد **فصل ۱۱** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون و شیر در معده بدانکه بهر کاه باشد که خون از عضوی معده یا یزد و نهند دفع نکرد و بسبب ضعف حرارت بهند و همچنان باشد که شیر نوشند و بواسطه بر دیا باستعمال چیزی منجمد

چون پنیر مایه و جزآن نبود و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید
و باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
کرباکرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و تذرو و بط خون و شیر بسته نفع تمام
دارد و خاصیت پنیر مایه آنست که شیر رقیق را بندد و بسته را بگدازد **فائده** بسیار باشد که
در معده اطفال شیر خواره شیر بمنند و بسبب فساد شیر ده با ضعف معده و علاجش بعد
تذرو بآنست که ازان شیر ده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند
این حیوان را سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیر ده ممکن نبود اصلاح غذای
وی نمایند و کاه کاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و تکمیر شیر شتر قطعاً
ندهند و تکمیر طفل پوشیده دارند و پودینه خشک پنجدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید

فصل ۱۹ در قواق یعنی کهلک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب

طعام واقع شود و فوراً علاجش اخراج آن غذاست بقی و تجویف مضم و باشد که از خیر بواسیر پدید
بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب او باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و
این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهای باد شکن استعمال کردنست و اگر سبب
خلطی بود حاد بکیفیتی یا دوای حاد علاج نخستین قی فرمایند به سکنجبین و آب کرم و بهر
تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشد و در نیقم آب کرم و روغن بادام جرعه جرعه
نوشیدن و مسکه و طعام خوردن سریع الاثرست و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بسطح
معده چسپیده من بعد آب بود و مضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص بسهال
بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد یابس مزاج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شراباً و طلاءً
و اکلاً و این راه یکی راه و بطولی نافعترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و

کرانی طب الاکرم ۱۲

اشتمال آن کہ روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معدہ بود علامت و علاج آن
بحث جگر و معدہ متقدمہ جویند فصل ۲۰ قانع عطسہ آوردن اکثر اوقات بجہت آب بینی
آب انار ترشش نوشیدن و آب بہ و بسیار نوشیدن و بند ق در کلو آویختن و ترسانیدن و
طبیخ دارچینی مسکے آشامیدن فصل ۲۱ در انقلاب المعدہ و وی آنست کہ آنچہ خورده شود
بعد ہضم قی مفرط کرده و سبب او خراش معدہ است کہ بعد پوشیدہ زیرا کہ غذا بعد ہضم
حرکت کند و از خوف ناوبت طبع آزار بوده بفرستد و بالضرورہ قی را جع نماید علاجش
فصل ۲۲ قلق المعدہ وی آنست کہ در معدہ اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و
یکشکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند علاج
حسب الخلط تنقیہ فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند فصل ۲۳ اختناج المعدہ
وی آنست کہ جنبش خفقان مانند در سر معدہ ظاہر شود علاج حسب الخلط
تنقیہ کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۴ در وجع الفواد
وی دردیست قوی کہ در سر معدہ پدید آید و برود تا اطراف و عشی لازمہ اوست
علاج بوجع المعدہ رجوع نمایند فصل ۲۵ در حرقت معدہ و سبب سوزش اگر ناول
نان فطیر و فواکہ خام بود یا اجتناس سطوبت خام در معدہ باشد تقدم تناول غلیظ
وی طوبات کواہی بدہد و در کسنکے خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود آبے
در کسنکے غلبہ کند و از خوردن چیز ہا کم کرده و علاج در انجا کہ از طعمہ غلیظہ رطبہ باشد
قی فرمایند و غذا بسک ہند تقویت نمایند و در سودا وی سکیم یا سیلق از چشانیدہ بعدہ
علیلہ مرباو سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۶ در سستی معدہ این وی کونہ
در نفس معدہ بود و نشان او فساد ہضم ست و برادن سہ نوع دوم آنکہ در مسالیق

معالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضا و نشان وی مالهٔ معده است بلطف
مخالف رباط مستقیمه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بلطف طبیعی
مانند یکی بر قوه دوم بصلب سوم بامین چهارم بالیسر و هر جانب که معده
میل کند ثقل انجا محسوس میگردد علاج هر چیه در استرخاء فالج گذشت بعمل آرند و غذای
لطیف دهند و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و انچه در تهلیل نسج گفته آید بدیر
انیست **فصل ۲۶** در تهلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده
و این استرخائیست قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امراض معده است
و نشان وی بطلان هضم ست با وجود تناول غذای لطیف و قبض طبیعت
با فراط و معرا بودن از آثار رورم و سوء مزاج علاج جوارش عود دهند و
روغن مصطکی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگی
خشک سازند و کوفته بیخته نیم مثقال با طریفل یا با شراب حب الآس آمیزند
و بخورانند و سنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور زائل دانند **فصل ۲۷** در تشنج
المعده انچه در نفس معده افتد نشان وی فساد هضم ست و انچه در رباط بود اگر در
رباط خلفی باشد غذا بمجرد ورود از معده در گذرد بسوی امعاء و مریض بجانب یمین
یا یسار مائل بود و اگر در رباط ترقوی باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست
نتواند کرد علاج انچه در تشنج مطلق ست بکار برند آثار امتلاء و استفراغ در یافته
فصل ۲۸ در حیاة المعده یعنی سختی معده و این ورم در فم معده اکثر
افتد چون بلعس می دراید محتاج بعلامتی دیگر نیست و هر گاه بزرگ باشد بنظر محسوس
میشود و فساد معده لازم اینست علاج اگر آثار گرمی یابند بارد یابس لایق نمایند و موم سپید

برگ بیست و هفت

واز خردلیه و تقل و بادام تلخ و پیه اکسان بهم سرشته ضماد سازند و هر چه مقابل اخلاط غلیظ باشد
مع الترتیب استعمال نمایند شرابا و حقنا فائده کاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در
اجزای معده که مجاذی بدانست پدید آید و علاجش علاج سپرز ست فصل ۲۹ در جباوت
عضلات که زیر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر
طرف رقیق چون ذنب الفار و از انکه معده سالم از آفت بست سلامتی در افعال وی
اینجا لازم ست و علاجش همانست که گذشت حسب الحرارة و البرودة فصل ۳۰ در ذرب
و خلفه و این هر دو یک معنی و از مدتر بعضی و مقصود فساد معده ست مع الجریان بدانکه
انچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب چنانچه گذشت و انچه
از شهوت و فروح افتد تبز مذکور شد و سفوف زلق الامعای تیوری نفع تمام دارد و همچنان سفوف
حب الرمان و انچه تزاله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند و نشان وی وقوع اسهال ست
پیهم بعد جواب طویل این یا زیاده منقطع شدن و علاجش حسب سبب یا زاب مراض سر که بهر
تزاله گذشت نوان نمود و انقیاه در این علت زنهار حبس اسهال نکنند و بحکمی عنایت به تنقیه و
تقویت دماغ مصروف دارند و انچه از ردات تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذا ست
و منع تزاله
و تجویف مضم و انچه از اسهالی عروق بود از خلاط نشان وی آنست که بیمار پرکوشت و پرقوت بود
با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبة آید و علاجش فصد ست و ریاضت و دلک و تعریق بحمام
و کثرت صیام و انچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن ست و زبردز و برز اسپید یا سبز
علاجش تقویت جگر ست مع تقویت معده شرابا و ضمادا و انفع اشیا جوارش مصطکی ست
فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید برمی آید و اگر بسیار رقیق رود دانجا
بایستد پس بر کرده سبز می آید و نوعیست از ذرب که سمی ست به دور لبطن و اسهال

دوری عوی آنست که بدو معین آید بدو سبش انصباب اده است اعضوی و نشان خلطی
ازیرا دو نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد سهال معلوم
علاجش تنقیه بدرست از خلط غالب و نوعیست از درب که سبش وقوع سده بود در جدول
یعنی عروق اسهار یقاد و نشان سده جگر و علاجش باید و نوعیست ازان که سبب باب
خلل معده افتد و ظاهرست که چون خلل معده نرود ده شود غذا دران نایستد و علت دماغ خلل
یا در خلط اکال ست یا در م حار معده یا تا دل سوم حار ره علاج بعد از الله سبب سماق و درد
و طبا شیر و فوفل و صندل و پوست انار و حضض با ب به یا با ب برگ کرم بر معده ضماد
سازند و پست جو و سیب و روغن با دام خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا
تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست بیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از شیر زنان سپید
سازند و بنوشانند که با لخاصیته بنست خلل ست و انچه از شرب ا ود به مسهله افتد علاجش
آنست بدانچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثرست **فصل ۱۳** در تصعر معده
و وی اگر طبعی بود از ابتدا کثرت مقدار غذا ضرر رسیده باشد هر چند لطیف بود و دیر
وی آنست که غذا قلیل الکمیه و کثیر الغذا بنیت و مهند و اگر سبب تشنج یا ورم بود ازاله
وی نمایند **باب ۱۴** در امراض کبد یعنی جگر **فصل ۱** در سوی مزاج جگر و نشان ا ر
واحد ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که بهر یک مخصوصست
و علاجش ازاله سبب ست لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء
مزاجهای جگر و کذلک هر گاه مقر قلوس با دی ضخم سازند و زیادی مطلق نافع ست
بشرطیکه تلیین مطلوب بود و در سخا بیر کونه دوا که مخصوص بجگر ست مرقوم
شود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین

او دویه بارد آب کاسنی و آب انار و شربت صندل و سکنجبین و آب ریشک و دوغ سرد کرده و
لعاب اسفرزه و مانندان فرا دی یا دیگر ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض
مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض نافع تر ست و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر
بدستور و رد موی اگر مانعی نبود قصد باسلیق یا بطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی تبرید
بیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز مجوز ست و او دویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت
ست ادرار ادوی قبل از تقیه اجتناب ازان بهتر ست تا سده نیارد او دویه حار یا دیا
تخم کرفس کلقند عسلی و اناناسیاه دوا را الکرکم ست و جهت تنقیه بلغم ما الاصول و حب صبر
نافعست و طبیخ زوفا با یک مثقال دوا را الکرکم بستخین و تقویت جگر خصوصیت دارد
فلاسفه بطرنجبین کبیر بستو و در تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال بود خرفه و
تخم ریحان و سفرجل عربی هر یک سه درم بریان کرده و بگلاب تر نموده بنوشند و جهت تنقیه
سود البعد رطیب تمام مطبوخ قثیون یا حب قثیون و یا الاهین و قرص طی مرطب و رازالیه پوست بر جگر نهادن
کردن اثر تمام دارد و در رطب افراط منع ست تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه آنچه ابقی
بحال مریض باشد اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند

فصل ۳

در ضعف کبد و وی از هر سبب که افتد نشان او در اکثر است که بول او بزاع سالی بود و بدن
نحیف و اشتها ناقص بلکه ساقط و از پهلوی است تا قبر غده زیر تن قرص نرم ممتد باید بود
خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مریض اکثر بسبزی و سفیدی زند
و باشد که بزردی یا کمدی مایل بود و فایده در هر عضو بیمار قوت جاذبه ماسکه
هاضمه دافعه و ضعف قوت جگر را علاجی ست چنانچه ذکر کنیم اما سپید و نرمی باز و
کثرت مقدار او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و تهیج و جه و غالیشا را پوسید

سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس مالیخولیا
غذا که لازمهٔ صحت ست از ضعف ماسکه ظاهر ست که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر نتواند
نگهداشت و هاضمه فعل کردن نیاید پس انچه لازم ایست و درین نیز سپیدی بود و قلت تلون بول
و برازو قلت مقدار آن مع ترسل من و قبض شکم از ضعف دافعه و از انکه کاو ضعف در بعضی
افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها بود یا در بعض آنها و دریافت
آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت
ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق میفرستد آن نیز ضعیف میکرداند پس بالضرور
بول سرخ می برامد بواسطهٔ متمازج نشدن آب از خون علاج انچه از سوء مزاج باشد بدید
گذشت و انچه از سده یا ورم یابس شدن و جز آن افتد گفته شود و انچه از شارکت عضو بود
عضو مأوف نمایند مع تقویت جگر باجمله ادویه و اغذیه هرچه بی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف
جگر ملاک امر همین ست و مضاد سلیم در ضعف دافع نفع دارد

فصل ۳ در سدهٔ کبد و وی انست که

در حلق گوشت جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون و بدست
و صفرت لون و اسهال عنانی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در مجدب بود ثقل مشتهی محسوس
شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود برازش بسیار و کثیر الرطوبة برامد استه و قرقف
در سده و ورم جگر است گه ورم بی تب نباشد و گرانی در سدهٔ بیشتر بود و درد
در ورم فزون تر علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر
بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند
و انجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره و روغن بادام
و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهر ست که

از صفرا سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او جهتاب مغاظات و دوام شرب مدرات فصل
در سده ماسار یقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه طحال جکر بتدد غارد
ثقل محسوس شود و جکر سالم بود و معده نیز اما بزرگیوسی برابر بدن جکر و علاجش همانست
که در سده مقعر کبد بکار آید فصل در نفخه الکبد و نشان دم شدن جکر که آنست
وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تب و بعد هضم غذا تفخ زیاده شود علاج کمونی
و شربت دینار مفید است و بهار بحمام رفتن و تمکید کردن و حسب حاجت بمسهل مدر
پرد اختن و اغذیه بادشکن خوردن فصل در وجع الکبد بسبب درد اگر سوء مزاج
یا سده بود یا تفخه باشد کفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاه و رمل بود کفته آید
فصل در شرقه و وی آنست که بهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد برامدن از حمام
فورا آب سرد بنوشند و آن آب زود بجکر رسد اعتدال نیافته و درد آرد علاجش آنست که شربت
تاب کرم ترکنند بر جکر بمالند و سپستل و مصطکی بنهاد و سازند و آب کرم بر ریزند که زود فرو شود بعون
الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا یرقان می انجامد فصل در ورم کبد وی اگر
از خون بود یا صفرا نشان او تب و تشنگی ست و ثقل و درد در حرقت محل جکر و دیگر اعراض سبب الماده
ظاهر بودن و علامت بودن در مقعر یا محدب در فصل سده کذشت و اصلاح وی و عشی و برد
اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ثقه باسفل
و بروز ورم بالای شکم لازم محدبی علاج در دموی بخست رک باسلیق یا اکحل زنند
و خون بر فقات کیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آبانارین
همراه سکنجبین قندی بدهند پس اکر ماده در مقعر بود مدرات ندهند و بهر تلیین
تاب فواکه قناعت ورزند و اکر قوی تر خواهند مقعر فلوس یا شیره کاسنی و

و آب عسب الثعلب نیکو چیزیست و اگر دردم محدب بود با دارا رکوشند و لیکن قبض طبع
نیز روا ندارند که مزید الم ست پس درین صورت هرچه بغایت خفیف التاثیر بود بهتر
رفع قبض کافی ست چون لعابین و ماء الشعیر و مانند آن و در دردم دموی چگونه در ابتدا
و چه بعد آن انچه ضماد کنند باید که جامع بود در روع و تحلیل غایت آنکه در ابتدا رقت
غالبه داوع بود و در انتها محللات راود در تزاید تساوی و در صفراوی انچه مذکور شد بعمل
آرند اگر فصد ایجاب در ابتدا، رد داوع صرف ضماد توان کرد و چون آرد جو و صندل و کلاب
و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان
او کثرت ثقل ست و تپا بودن بگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان و زیادت قلت
وجع علاج در حدبی مدرات بکار برند و در مقعری مسهلات و بعد مسهل داوار تعدیل
نمایند و اگر از سودا بود صلابت دران محل پیدا شود و علاجش نضج ماده ست بشراب
منضج و تضمید قیروطی و بعد نرم شدن سبخی مسهل مدر سودا داون و اگر مناسب بود فصد
کنند که سریع النفع ست و شیر شتر یک پیاله بقند شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود
فائده اگر دردم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود ورک زنند و کل ارمنی یکدرم سائیده
بلعاب اسبغول مهند و راوند و کل ارمنی و حب الآس در شراب مجرب ست و این ضماد نیز مفید
نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته و بیخته بروغن بنفشه یا بروغن کنجد شنبلید
شیر شتر ضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت از انچه مذکور شد بکار توان بست فصل دوم در دم
عضلهای شکم و این دو رم از یکطرف آکنده بود و از طرف ثانی باریک مطول یا مشدد عرض
اما هر گز مایل بشکل نبود بخلاف دو رم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و رواد عات صرف
در ابتدا ضماد سازند بلا خوف تجرباده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف اخلال قوت

طب اکبر

زیرا که مرض در عضو مریض نیست که در انواع و محل فقط ممنوع بود هر گاه پخته شود زود و با آسانی بگشاید و انتظار نکشند که خود سر کند یا دوا منجره شکافته کرد زیرا که خوف ست که عضله و اصناف را فاسد سازد یا باندرون سوء هضم کند **فصل ۱** در دمیله گوید و تدبیر این همانست که در دانیه و دمیله معده گذشت و انجا که ماده بجانب بود و مایل بود تسهیل خفیف و هندوانه اگر بطرف کرده مایل بود در روهند و اگر بقضای جوف روی نهند مترقب باستقبال بود و تدبیر بر ترقی کوشند و هذا اعسر هرگاه ورم بعد تحلیل فرو شود اعراض خفت گیرند مع ذلک بسیم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد **فصل ۱۱** در بور سطح کبد و نشان او وجود اثار سوء مزاج گرم جگر ست مع الحرقه و باشد که بر جلد بسمت پیدا ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره ناقض افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حاری مادی گذشت

فصل ۲ در خفقه الکبد و این مرضی ست که جگر بطپد بحرکتی اختلاجی و در باید که گویا کسی میدمد در جگر و بزودی این حال زایل گردد و سببش سده جگر ست و علاجش تفتیح و فصد اسیلم از راست نافع تر **فصل ۳** در حصاة الکبد و نشان تولد سنگریزه در جگر انست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلط و درد در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی بمسس یا بنظر محسوس گردد و اکثرست که چون بالش سلیق یمین بخشایند و خون بامتحان نجایند خون چیزی شبیه بریل مینماید بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند

فصل ۴ در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت و کذا تدبیرش و ایضا در بیخا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملعقات و مدرات **فصل ۵** در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی بخشش گونه ایست یکی صحیح و سبب او شکافتن و بیله جگرست و تدبیر او در دمیله گذشت دوم عسالی و سبب

سبب او ضعف جگر است و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بیوعلی خوردن مغز را در وقوع اسهال مجرب گفته سوم دموی او مسمی است به دوسنطاریا کبدی و سبیش اگر استلائی خون بود بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعه برآید هر گاه که آید اما دیر برآید و دیگر بار استلا پیدا کرده تفرق اتصال بود از استلا ریاضه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده و امعاء و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در استلا حبس شاید کرد دیگر عند الضعف و هم ابتدا نصد نمایند بالمالکوشند ربط اطراف و جریان خون کمتر کنند مکرات و اگر نقیض حالت آید قرص کهربا بنیره تخم خرفه و اب لسان العصافیر دهند و تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال استلا مدبر همین است و در غیر استلائی زوال سبب کردن و قرص تفاح الدم که راوندیان افزوده باشند هم چند یک حرارتی تمام دارد در قبض والتیام چهارم صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر است و علاجش از سوء مزاج جگر جویند و قبل از تقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند تخم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط است در جگر و علامات و علاجش هم است که در صفراوی گذشت و مراد از زرداب بالسهال در اینجا لازم است و تصمید صندل و کلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلم و هر است نافع ششم خارشتی یعنی شبیه بدرد برآید و سبب او نیز مانکاهش و بیله گی دست باکشادن سبد و جگر باحتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بداچه گذشت توان نمود فائض فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی بوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد دست بدلو میباشد و اکثر بدوری میآید و در خلو معده کم میگردد و لولی در دمی باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش مینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پیدا اسهال معوی نیز احداث مینماید

آن زمان آماسیج مرکب منکر و در با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۲** در سوء
القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظلوین هیچ است در وجه و دیگر عضاو آثار
کبودی و سکون و فتح با تحتیان یعنی سوء القنیه فساد خراست
ضعف جگر بود یا بودن و علاجش همان ست که در استسقا باید اما چون مرض قوی نیست
از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز ست و پیاده رفتن و چون مستسقی
که مستحکم شده و با استسقای اخماد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع
دانگی سکبینج و از فواکه نارنج نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بروغن
کاسنی و بادیان اقتصار رود چه آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدان
گوشند که احتباس بگشاید بعد از ات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر
گیرند آنهم بعد از تسهیل خفیف و دادن **فصل ۱۳** در استسقاء وی سه گونه است لحمی و زقی
و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا که در
فاحش در شکم باشد خواه مدبکر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های
شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر باد او
باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز کشیده میبود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد
علاج بحسب آن زاله سبب نمایند و بعد از به تحلیل و تحلیل جگر کوشند و بر کاچرا رشته
باشد بر انچه بهر جگر کرم گفته شد تشکیل آن نموده پس بند پیرا استسقا کوشند و آن اسهال ادرار
و تقریب ست و اندمان و تصفیه مخففات احتراز از هر چه بسیار کرم بود لازم شمارند همچنان
از آب سرد نوشیدن و اگر صبر بود از کوزه تنک باشوره قدری بخوشند و منقی و باید که آب مطبوخ
بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست آنهم کم تر بهتر
بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نباشد و قدر غذا شش حصه از حال صحت

بابد نافع ترین چیزها خوردن انارست هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا کبوتر جوان یا بخود پخته و بسماق قرص داده بسازند و ناممکن بود جنس حبوب ندهند اگر ضرورت باشد بیرنج مجوز ست دنان که انیسون در آن باشد همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوة نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین چیزها برای نوشیدن شیر شتر ست خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب همین بسنده کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نماید تا شیر در معدة نبندد و پودینه و حب سکبینج از انواعات بجبین لبن ست گاه گاه همین دهند و تشرب بول شتر و بول اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لبن دهند حب اوندست و اگر با حرارت بود مطبوخ هلیله و شربت گل بنفشه و در زمستان گلقند و اگر بی حرارت بود حار دهند و الا بارد و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبل بیرنج حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله بعد تقیه بهر تقویت جگر قرص انیزه با رب سیب و مانند آن و بهر ادرار قرص ها ذریون و امثال آن باید که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همین فرمایند تا طبع بیک چیز ناکوف نشود و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد حکیر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا تک با ریگ سازند و با پیه گاو پر آمیزند و بمالند و اگر بشیر مطلوب بود بحمام خشک نشانند عرق چینند و اگر در تنور فاتر که در و تواند نشست نشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندرمان آنست که بیاورد از نخست و پر بگیرند گرم آنرا در پوشند و چون بگیرد سرد شود دیگر اندازند تا که بردارند این عمل فجاة چند تخفیف در درم می دهد و اگر برامد کی در عضوی بود همان را تدهین بیرغن نمایند و همچنین

عمل دارد پشت بآفتاب نشستن و با چشمهای گرم و با آب دریای شور بدن شستن و نمک
اگر با آب گذارند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضمادی که آب آنرا بکشند
و خشک کنند آنست آرد طلبه خرد حمام را عربی علک البطم شحم عتیق با نیم سیر شسته و ضماد دیانند
و طلی بر تمام بدن و در رزقی بر شکم و در طلی بر اطراف و بدانند که در طلی بعد تنقیه
به تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده کدشت و از سداب خشک و تخم حرمل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر بجعول فرمایند و در
رزقی بعضی بزبل می کنند و زرداب برمی آرند و این کثیر الخطراست و طریق طبخ آنست
بسر که چنان ست که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و
بجوشند تا سوم حصه از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و
بدانند که سرکه در ازاله عطش مستقی و تفتیح سده سود مند ست خاصه در حار و زرشک
نیز انفع ست اما اگر با سرفه بود تشنی ننماید داد و همچنان با سر عارضی که جمع شود و عاب
آن نیز ملحوظ دارند و این طلا در رزقی بر شکم نهند بوره ارمنی یخ سوسن فرفیون ا
هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو سرکین گاو هر یک
شصت درم بسایند و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقا
طبلی چون مزمن شود و صلابت پیدا آید با مرض بهبود نیابد و مجبر بامدن شکم مکروهی بنماید
مسمی میکردد بچنین وقت چیزهای تلمین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود با بونه و اسفل الملک
و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و چند بیدستر و خاکستر طرفا و نطرون کوفته و بیخته با سداب
و بول شتر امیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دواسو دند
داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم

چشم بالای ناف اگر مرض قوی بود یکبار کی دهند والا بفاریق باب ۱۵ در یرقان و
امراض طحال ما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل ۱ در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفرو ثانی را باسود موصوف میسازند یرقان
اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید قسم اول در یرقان صفر
و این چند گونه است یکی آنکه بسبیل صفرا بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تنهای صفراوی در
ایام ماجوری علاج این قسم ظاهر و صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود دوا
بطبع گذارند و انچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شربت بنفشه بین فقط
یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه انچه مجلی جلد ست
بکار برند دوم انکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث سوء مزاج جگر
جویند و این قسم در اکثر ما بوناجس باشد سوم انکه از سوء مزاج گرم مراره افتد و نشانش این
آنست که دفعة پدید آید و بول سخت سپید بود بعده زرد شود پس ازان سیاه و غلیظ
گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج بنفشه بین با شیره
کاسنی و هندو دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بفصل آرند چهارم انکه از تورم مراره افتد
و نشانش لزوم تپ و قی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج ورم جگر گرم ست پنجم
انکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدنست و قبض طبیعت و حکه
و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر مزاج بود تبرید و اگر مادی بود تنقیه و
تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و مدهین ادهان مقر طبه و دخول با بزن مطب نفع
تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک بدن
بران گواهی دهد علاجش بتفتیح مسام ست بغسل در حمام و جزآن بطبیخ بنفشه

واکلیل را بریشه و خطمی و سپوس سفرجم آنکه از ورم حکر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از
سده حکر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول
ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و
در حار و تریاق فاروق در آبرد نفع دارد و دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا
از حکر جذب نکند و بدان سبب بر قان افتد و نشان او ضثیان و قی صفرا و بسیاری
قبض بودن و برازش منصبغ بافتیل انصبغ برابدن و علاجش همانست که در ضعف حکر
ست یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین حکر و مراره است افتد علامتش
که در ضعف مراره رفت و برازش بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده حکر ست دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجرائی که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که برازش
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع تر و دریرا در نوع سدی
مقرفلوس مرآب کرنب حل کرده در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن بغایت
مفیدست سیزدهم آنکه در بین دو مجری کوشت روید یا تولول پدید و نشان او بجهات
که در سدی گذشت و لاعلاج ست چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه بلغم نمک
بردهن کی که با معا آمده ست و منصب صفرا ست و علاجش حل قولنج ست فائده
بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسر که کهنه استنشاق نمایند در حمام و سر که
وکلاب آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم
در یرقان اسود و آن را یرقان سندی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بسبب بحران امراض طحال و خفقان عقب آن لازم
سهت و علاجش بدو طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر قدمین

بروغن بابونه و شبت مضمد دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز است افتد
سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده است افتد و نشان این هر دو
آنست که بریقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط شهیا بتدریج در اول گرانی سپرز و
سقوط شهیا بسیار کی در ثانی لازم ست و علاجش تقدیم سده ست بمسهلات و مفتحات
و فصد باسلیق یا اسیلم اسپر القع چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت
مفرط در جگر و علامت و علاجش از سوء مزاج جگر نماید پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد
خواه ضعف در جاذبه باشد یا در ماسکه اش یا نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط شهیا ست
و سپیدی چشم کمتر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سودا بقی و اسهال مع ششم
آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد
و آن تر کفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و مدارک آن از سبب جگر یابند
فائده هرگاه بریقان زرد با سیاه جمع شود باید که از هر دو دست کم زنند بفاصله
سه روز و بطبوخ خشکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس اگر غالب بود در عقاقیر
در نقد ملیش بیشتر مری دارند و با صلاح جگر و سپرز کوشند فصل ۳ اندر سوء مزاج گرم طحال
یعنی سپرز وی اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار
حرارت هویدا بودن و اگر بارد بود قراقر دران محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و اگر سکی
ساقط و اگر یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و ضخامت در بدن ظاهر شود و اگر رطب
بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بسیار و لون من اُسرلی شود علاج در سه فوج تعدیل حفظ
و در مادی مع التقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ۵۲ در یابس موضعیه سپرز نهند
فصد از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب لغلب و آب کبد

کشوث جمله با سکنجبین و بهترین مطبوخ بابلیه و مقرقلوس و عند شدت حرارت قرص کافور کرده و

انغوزه قندریون باشد و در بار داب کرفس با سکنجبین نیم وزنی حار روشلث بر نهار و آب

ترب و تریاق اربعه و کلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین نیم وزنی و در یابس شربت بنفشه و مانند آن

و مانند آن هر چه مرطب بود شربا و ضمادا و اکرما ماده بود فصد و مسهل سوداوی و مقدم دارند و در

رطب از کل سرخ و بیخ کبر و راوند و سنبل و لک و زرشک که بار یک ساخته باشند افراط

سازند و بدهند و حقنات ضماد نمایند و بهترین جهت ایاره بکار برند و هر کاه ماده مرتب

بود علاج نیز مرکب کنند و انچه در پاک کردن پیش زبار در طب مقرر است پوست بیخ کبر

و افتیمون سادی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و انچه از ترکیب دو بیش افتد

از اجساده و غلطت طحال ماند و جدا باید فصل ۳ اندرورم طحال و وی اکر حار

بود تب لازم باشد پس اکر دمویت بود بعد ربع استفراغ کند و اکر صفراویت بود در

و دیکر اعراض هر یک پیدا بود و اکر بلغمی بود تنهج الطحال خوانند و اکر سوداوی باشد صلابت

وجسادة الطحال خوانند و نشان بطوبت و یبوست در مزاج کذشت علاج حسب الخلط

تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو و برک کرناج و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در

بلغمی خاکستر چوب درخت انکور بار و عن کل آمیخته یا خاکستر سرکین بز سه حصه و خاکستر

بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه کداخته یا سداب و بزد نبه

بسرکه سرشته یا خاله در سرکه جوشانیده و اشق در ان آمیخته طلا سازند و کفته اند که اکر از

چوب کز ظرف سازند و طعام و اب در همان ظرف بخورند در چهل روز سپرز بکداز د و

اکر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنکشت با سداوی کوفته بیخته بعسل سرشته

دو درم بدهند سپرز بکداز د و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل حار دن بدستور و مطبوخ

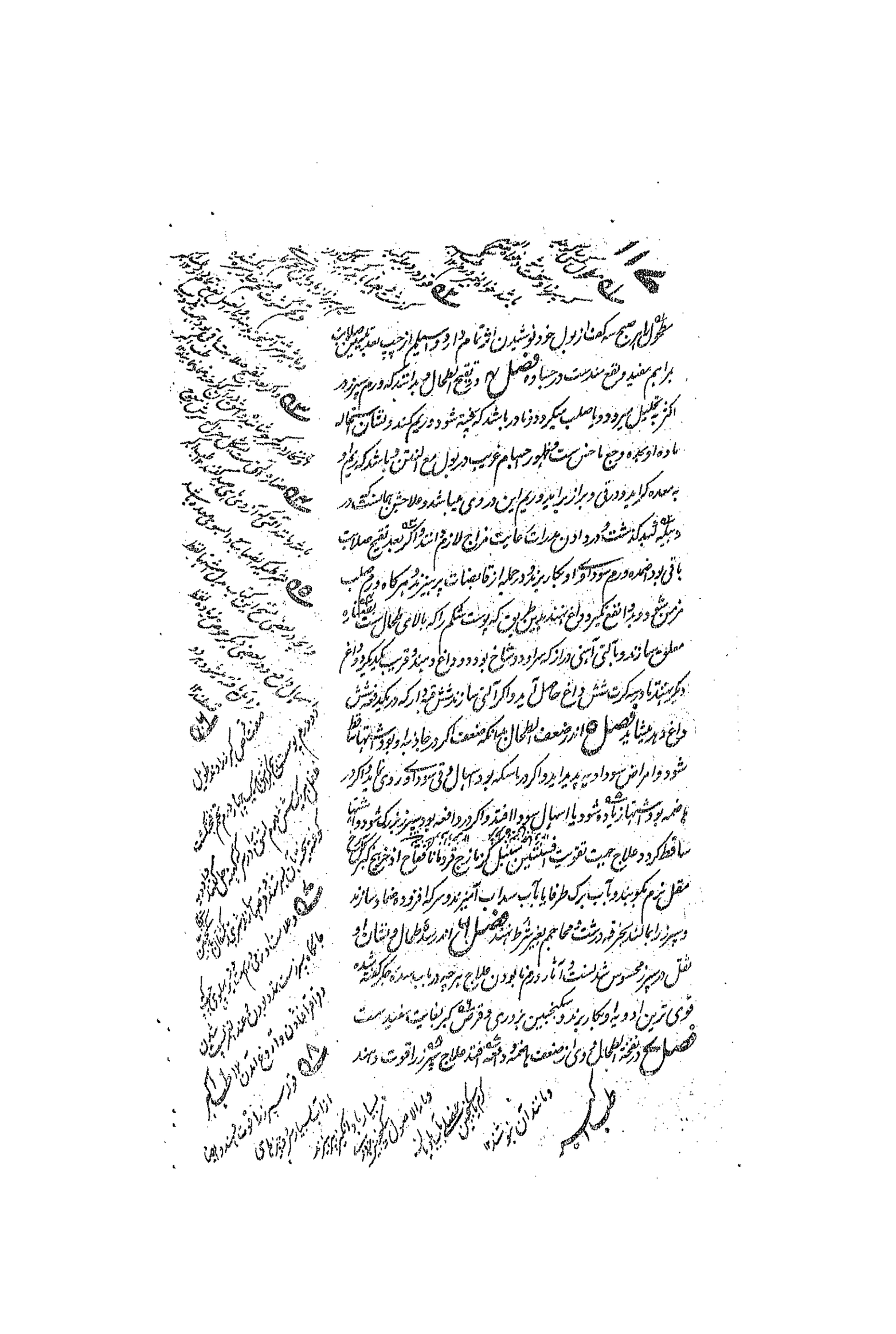

و سیوس و کاوس و نمک تکمید کنند و بورد و پودینه و سداب بسر که عسل ضماد نمایند
و محاجم ناری گذارند و شفوف حرف خورند **فصل ۵** در حجامة الاطفال و نشان او و برائه
رکست در دوای خلش در سر زنند و دو کبر اعضا سالم بودن علاج انجیر مغلی خورانند و
ضماد نمایند و بدرات کاراث که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض
اسهالی بود **فصل ۱** در زلق الامعا و وی آنست که طعام از معده زود بیرون آید و
سبب او اگر ظهور بشور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون هضم داده
درد کند و بزرداب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین میرداند
شربا و حقنا و سفوف نارزلق الامعا شوری بلغم تمام دارد و اگر ظهور بشور بود بر سطح بردنی
آن و غدغده و لذع در احشا پدید آید و وجع کاهی بر ناف بود و کاهی بر ناف و کاهی در پهلوها و
طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همان است که گذشت و تضمید بزرات بر ناف
در بجا انقع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس کرداند خروج رطوبت با طعام
غیر منهضم کوای و هر علاجش اسهال قوی است و در بجا حب لایاج نفع تمام دارد و کذلک
هر دوای و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج رطب سادج بود که بامعا افتد
آثار رطوبت پیدا بود و با طعام سبیج رطوبت برنیاید و علاجش سفوفهای مجفف بست و
روغن کل بر شکم مالند و اگر غلط صفراوی بود آثار او پیدا بود علاجش تنقیه بنشست و
بلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید در تقدم تناول
دوا که کوای و هر دو علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع است
بلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کزنا زو هر یک یکنیم مثقال
رازم کوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در معا پدید آید بوطاسه

وقوع فالج یا در عضب امعا آماسی خاصه پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب سهل
قوی موجب لق بود چهار تخم ریحان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد
در دوغ بجوشانند نافع بود و بخورانند زود عمل کند فصل ۲ در اسهال صفوی که مبدء
او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده بجراشد و آماس کند و دوم آنکه
رگهای روده از خون پر شوند و دهن یکی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل
بر دو قسم بیان کنیم قسم اول در هیچ دسبب او اگر صفرا بود و نشان وی آنست که
نخستین اسهال صفراوی افتد بعد از صفرا با خراطه مخلوط آید بعد از خون و خراطه از رجاء
و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و مبرد
دهند و اگر اراده کثیر بود و تقیه و نمایند پس از قطع سبب اسهال بمسهلات و مغرات نوشانند و شیر
خرفه با کل رسی اثر تمام دارد و سفوف طباشیر با بسوس و مسکه قبض رود و در مطلوب باشند تخم ها
بریان نما یند با تنگ محفظ نافع زرشت بهم قطع ماده و هم هیچ و اسهال و اتخاکه در وشد پدید شد
چهار تخم یعنی اسفرزه و ریحان و کنوچه با تنگ در آب کرده بدهند و لعابات بدان بگیرند و
روغن گل از مگس آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی کرده ابی و هاضم بشیر
زکام فرو نشاند علاج نخستین قطع سبب کنند با استفراغ و منع اسباب بعد از مغرات
دهند تخم ریحان و اشال آن و الیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر ماشه بهم چند
آن قند سپید آمیخته بخورانند نفع کلی بیند هر و اگر سودا بود نشان او پیچش و امی است و کرب
شدید و برد و سودا مع خواص خراطه و برای علاج بعد قطع سبب بتقویت پسر کوشند و
تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثقل غلیظ خشک بود که بهمه را بحر اشد
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یاپس قابض و برادن ثقل خشک کوا هی

و در علاج مرطبات و ملینات دهند چون مهاب بهداشه و سفوف مشربت بنفشه و عنب یا دام
و مانند آن و هر گاه اسهال از ثقل پاک شود و سجع باقی باشد قابض مناسب باید داد و ماهیین
از تقسیم مهاز نبات قابض هند که سخت مصرست و اگر او ده سیب بود که تناول آن انتفاع
افتاده باشد چون زرشک و نوشادر و سجع و حرآن علاجش قی میشتر باره و حسو و نوشادر
و اگر شیر باد و سیه مسهله بود علاجش معریات و مبردات کنند و دوغ اهین دواع هر ع
ست قسم دوم در سهال که سبب او کشودن رگ رو ده باشد نشان وی آنست که خون یا مد
با سهال و قولنج و تاریخ و بواسیر و اسهال کبدی هیچ تباینی ندارد و این اکثری در دو بود بخلاف
سجع که دوچ و اکثر آن لازم ست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود باید نمود
بعد حبست حسب قرص کهربا و امثال آن در هند و کل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس
یا شربت تفاح یا نقوع بسیار زرد و پوست انار و کنار و کل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته
حب سازند و دو درم در هند مجربست و مجمره بر شکم نهادن و چهار ساعت نگذاشتن در منع اسهال
مخصوصست فائده تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضروره تا شافه کار باید
نشاید خورانید و اگر در هند اصلاح داده در هند چنانچه در شرابادیه نیاست فصل سی در
خروج المدة من الامعا یعنی برامدن پیه از نفس رو ده سیب و تقیح سجعیت یا انفجار دم
رو ده و علامتش تقدم سجع با دم رست و علاجش نخستین حقنه است بحقنه محلی و بعد تنقیه
مده بحقنه مدر مثل صفت حقنه محلی پوست انار سماق آس از هر شیر حلبه نیم کوفته
در اب بجوشانند و بپالایند و قدری آهک سرد کرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مدر مثل صمغ عربی کل ارمنی دم الاخوین عصاره بیخ السوسن کاغذ سوخته بآب
بسایند و در شیره لسان الحمل مرتوت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده آنچه سبب مده

یعنی در رودده و دوی در قولنج و سیج و زحیر لازم ست و آنجا که در دماغ بدون اینها بود
حسب سبب ارکن کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و سبحث بدان و انچه تشنج
او و به مسهله پدید آید آب کرم کفایت کنند جرعه جرعه بنوشند و عن کل الاسند فصل در
نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول غذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا بر دی انچنین
گوشت گاو و بیش تناول نمودن علاجش تجویز غذا و تبدیل معتاد ست کلفند و کلاب
نافع و اگر ضعف و برد بهما باشد نشان او حدوث قراقر ست با وجود تناول غذای صالح
معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلانا فلی و کمونی دادن و اگر سبب اسهال بود و خوارش
خوزی نفع تمام دهد فصل در قولنج و دی در دست شدیده که در بها افتد تا او طبع مطلق
قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول غذیه غلیظه
حبس شدید کواهی فی الحال دل بما یچیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین شیافه
و حقنه طبع نرم کنند و بعده بهتر نقیه تمام مسهل نوشانند و انچه با وجود اسهال معده تا قوی
دهد و غثیان دفع کند سفرجل مسهل ست شهر باران فائده آبزن کماد و ضماد قبل از
حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا در ین سودا
نخود اب ست کرا ز گوشت خروس پرساخته باشند و کباب و عصفور و کبک و سفیدوی جوان نیز
مجوز ست با تواتر حار و تقلیل آب و حبس ست و اگر عوض آن بکلاب و عرق بادیان با
مایعسل قضا کنند بهتر ست و اگر با دغلیظ بود و جع مسلی و المقدم تفکه و تغذی بفاکهات
کواهی دهد و قراقر کنند و در اکثر و جع منقل باشد و علاجش همان ست که گذشت و بنجا
تمسد و تنظیل قبل از حل طبع باک ندارد و در وقت شب بالیدن کمونی خوراندن و انچه نفخ
المعدة نفع دادن و از آردماش هندی که بارد مشهور ست نان ساختن و از مکطرفی

در ساعت نشاند فصل ۸ اندر خصر یعنی قبض ماندن شکم بی ارود علاجش انما تیج
ست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد فصل ۹ اندر دیدآش یعنی کرم شکم و وی
چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عریض مشابه بدانکه دو آنرا حب
القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان
ویران است مطلقا که روزانه کهنا خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل کردد
و مالیخ شدن و رفع معده و حالت کرسنگی حرکت تصاعد حاس کردن خاصه حیات است
زیرا که محل تولدش امعای باریک است و کثرت اشتها و خروج کرم در سر از کاه خاصه
حب القرع و قسم سوم ست و این در فولون و اغلب متولد میشوند مخارش دود و غرغره مقعد خاصه قسم
چهارست و این بر روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند
بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقند شیرین پیاشه و در روز چهارم این
دوا دهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و مرش و مرد و فتیل بمیکیپچد رم ترمس و قسط
لخ بر کیک ملعقه درم شیح دو درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بنی هند کفتند تا بوی آن نرسد بکریزان و اکر مزاج کرم بود زنهار دوای کرم نباید داد
در بیخ الصابین دوا نفع ست پوست درخت نارتر ش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند
کرم را بکشد و بیرون آرد و اکر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اکر
این هر سه مشکل باشد سماق و اقاقیا دکل مختوم بشیر آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و
فتیل و ترمس و کبر و کرنب مسهر که آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خود آنست
که خاد و موم بهم بر شته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بران آید بکیرند و زینهار اتفاق

وباشد که استسقال خون آرد و فراقرلازم این مرض ست علاج تقیه شود انمایند و چیزهای ماکول
دهند و این نفع دارد و پوست بیخ کبر کمجر و صعتر پارسی نصف جزء شتری دو درم و گل ارمنی
و سواری اسپ و ریاضت سود مند ست و مضد باسلیق در اکثر مفید فصل ۳ در ناصور مقعد
و آن قرحه ایست غایر عسر البرء که در سر مقعد فتد بطرف رود و مستقیم و پیوسته زرداب از آن
باید علاج بخست قرحه را بیفشرد تا زرداب برآید پس شیاف غرب را با آب بسایند صبح و
شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین بنهاده و نان که دوا
خشک شود همین عمل بار زند و اگر ناصور فستیله تواند رفت فتیله بادویه شیاف
غرب آلایند و در آب صمغ کرد انیده بگذارند دران و اگر میل را بپنبه پیچیده و بهمان
فتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هر گاه ناصور در رود نافذ باشد باد بر زبر زند تا
راه برآید درین وقت مقصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در ورم مقعد وی اگر گرم بود
باد رد و الهاب باشد و علاجش فصد ست باحجامت قطن و سپستین بیضه مرغ بروغن گل آبخته
در ماوون قلمی یا اسرب مصلا پخته کرده بنهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند
بدانند که قی نفع تمام از دو ملاک امر تعدیلست باشربه اغذیه مناسب هر گاه باده وی
بجمع آرزو زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند باده غایر شود و ناصور کردد و اگر مزاج
سر طبعی بود خلط دموی و مقدمان آثار حرارت پیدا باشد علاجش قی ست و مرهم محلل نهادن
و اگر بخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات تحلله چون تخم خطمی و بابونه و مانند آن بهند فصل ۵
در شقاق مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و حذر از آب سیار سرد و بسیار
ترش لازم ست و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح مشربت
بنفشه بروغن بادام بالعاب بهدانه آبخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در اسهال خاص شرح و آنرا استرخا المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و ریاح است بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم آنها کواهی دهد و تامل پیدا بود و علاجش تنقیه مادهٔ مرتبه است و تبدیل هوا بآنچه در فالج گذشت و اگر بتوهم معتمد بود کذشت علامت و علاجش و اگر خشک باشد عصعصه و از ضربه بسقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعه و تقدم سبب کواهی دهد لاعلاج و فصل در خروج المقعد وی اگر از ورم بود در بیرون پیدا باشد بسهر باید اندرون رود و حیله داخل المقعد متورم آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه نشانند و موضع بروغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندرشود و مدبیرش آنست که در روغن کل خام بر مقعد مالند و سپیده ارزیز و کلنار و مازو و شب یمانی و سرمه پوست انار باریک سازند چون خاکی بران پاشند و رها کنند بعصابه محکم ببندند فصل در خروج المقعد علاج مرهم اسود سابیده بنهند و هرچه قوی التجفیف باشد فرو ریزند و در شدت وجع افیون مالند و صلاح و دیگر تدبیرها بست که در قروح مطلوب مضبوط یافته فصل در حکهٔ المقعد و سبب او اگر تولد در مدران خرد بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از خلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت عصعصش در جمیع مقعد و سر که در روغن کل مالیدن بغایت نافع **باب ۱۸** در امراض کلیه یعنی کرده فصل در سوء مزاج کلیه و نشان او و وجود آفت ست در محل آن و دیگر آثار حرارت و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج حار گذشت و گذشت علاجش و در حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصات فصل در بزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و در آن

ونخافت بدن و قلت باه و وجع نرم در صلب و در مورخر لازم بودن علاج قطع سبب کنند
پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و اگر بسبب ناقص
واده و یه بسیه مفید فصل ۳۳ در ضعف کلیه و نشان او در و گرست مخصوص عند الخاء و
انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو و ایضا ضعف باه و قلت تقاضای بول و عسالی بودن
آن بعد بضم کبدی و مالی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج سبب بود در
تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر بزال کلیه باعث شاه بود معالجه او نمایند اگر سنی جهم کرده
و اسباع مجاری وی موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه بر آن
کواهی و هر علاجش منع سبب ست و به تقویت کوشیدن و هر چیه بقوی کبد بست مقوی
کرده آست و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذلک اغذیه بیه فصل ۳۴ در وجع الکلیه و نشان
او وجع و کمد و حوالی کرست بی ثقل و بی آماس و در حالت وجع خفت یافتن علاج
زیره و شبت و تخم سداب با بابونه بر کرده ضماد کنند و شربت بزور نوشانیدن و انچه در باشکر
ست خوردن و مالیدن نفع دارد و تجویز بضم بیه فصل ۳۵ در وجع الکلیه بسبب آن باشد
باشد یا ضعف یا ورم یا حصات یا قروح که در کرده فتد علاجش از اسباب ست و در
جمله از بلیغ بابونه و شبت و خطمی و برک کرنب آبزن ساختن نافع ست فصل ۳۶ در دم
الکلیه علامت و علاج وی حسب باده همانست که در ورم حکم کذشت و وجع موضع کرما
لازم آنست پس اکر ورم در کلیه این بود در واندکی بالا تر باشد و اکر در اسیر
بود پست تر باشد زیرا که کرده راست نسبت بچپ بلند تر ست و شدت درد
دلیل آنست که کرده از انجا که نزدیک بنشا و حالاوی ست درم کرده باده کرم
و اکر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اکر در نواسی رسیده بود

بود در دنا ریو دوا باشد که قولنج آرد و ورم کرده که مزمن شود و فصد ابض تمام

دارد **فصل ۵** در قروح کلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور ریزه در بول و وجود وجع

در کرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو قوی کردن و در جانب ضعیف

نرسیدن تا ملین سبک مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات و بعد جراحات برود و بعد

مدملات نشانند قرص کاکنج تمام در اروباد و سود مند **فصل ۶** در حرب الکلیه و نشان

وی قروح خارش و دغدغه است و موضع و علاجش مثانیه است و قی در هفته دو بار لازم و

شربت بنفشه نوشانیدن بشیاف اهلیون بروغن بادام در احلیل چکانیدن و بنا قی الزرور

خوانیدن **فصل ۷** در ذوابیطیس و این مرضیست که آب بجرد نوشیدن از راه بول

بیرون آید و تدبیرش حسب حرارت و برودت و علامت او شدت شهوت است و سقا قرص کافور قرص

طباشیر و قرص ذابیطیس و در بارد مشروذ بطوس و معجون باسک البول ملین و **فصل ۸** در

حصاة و رمل که در کرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت باشد او میکند بعد یک ماه و یک

سال یا کم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفرت یا حمرت بول و خروج سنگ

و ران کاه و غلبه درد و تردد امتلای معا و انجا که سنگ بود و اعراض بشدت باشند و در یک

نخفت علاج نخست قی فرمایند بعد بعد و مسهل مناسب و ازمدرو منقیات خورانند و عند شدت

وجع در ابزن کم در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود و در مغث تمام

دارد و پرهیز از مغلظات و تجدید بضم لازم شناسند و کذلک در خلو ریاضت کردن و بحمام

معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام

برنهار و کاه کاه نوشیدن مانع تولد حصاست **باب ۱۹** در امراض مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع تحسر

والاسقاخ وتب کرم وعسر البول پیدا نباشد وعلاجش فصد باسلیق ست وبعد او بعد سه
روز رگ مابین زند وبلعین مبارک دادن با آب عنب الثعلب و در بهار از نهار مدرات
قویه بدهند و دواعات صرف قطعا ضماد نمایند خصوص در دموی هر گاه ماده روی بجمع
آرد در تنقیح و انفجار و تنقیه بدو امدال کوشند چنانچه قاعده او در کرم اعضای باطنیه ست و اگر با
بود از صلابت و لین و رم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سودا ست توان دانست که سودا ست
یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و شستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات عامع باسل
وخیار شنبر نفع دارد و در سودا وی چیزهای مابین ضماد نمایند و فطول سازند و آب کرنب و
آب تخم دلو شانند و از تخم خیارین و بلعون و انیسون و رسیاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب
سازند و روغن بادام آمیزند و بدهند قطعا در اورام بالغه نمکند که ضرر دارد و بعد از نضج
در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع ست **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان و خروج قیح
ست در بول و متن بول و عسر حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت
و هر گاه وجع شدت کند شیاف بیض بشیر زنان جل کرده در اصل جکانند و آنجا که چرک
بسیار آید با عسل فقط جکانیدن در تنقیه قرحه تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه
رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع ست و در مجرای بول آن رقت توان رسانید
فصل ۳ در حرب مثانه و نشان او ظهور وجع و خارش ست در این محل و حرقت متن بول
و باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه بتعدیل را بیشتر کار
فرمایند که در اینجا تعدیل اسرع الاثر ست بخلاف حرب کلیه که در وی تنقیه اولیتر ست و لعاب بهدانه
و شیر زنان و روغن بادام در مجرای بول جکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه با
النفع باشد و بهترین غذا آش جو و پاچه و امراق حرب بی نمک ست و شیر بز بخ باشکر مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او عشی و کرب و بر و دت اطراف ست و باشد که زرده افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و بنیز مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خوراندن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزی که قوی الاثر باشد و مفتت الحصاه باشد بدهند و طبیخ بنفشه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن از بهر تمام دارد و انجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری نمایند و خون بسته را بر احلیل حصاه بیرون آرند و عنق مثانه را شق کرده غذا در بن رحم آب منع بخورد سیاه و دارچینی بخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاه یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت یا ده را بدین جهت و این هر دو در بخار مذکور شود **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول مقدم تناول مدرات و چیزهای حار کواهی دهد و علاجش تبرید ست اکلا و طلا و بنادق البزور بارد سریع الاثر ست و اگر بارد بود مسکپه بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن کواهی دهد از سبوب یاح بارد نیز پدید می آید و علاجش تسخین غذا و دوا ست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن نیز دوا ثر سید **قسم دوم** در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشانهای وقوع آنست در روز بحران بول بسیار روز بیاید و علاجش اعانت ادرار **فصل ۶** در خلع مثانه یعنی بجا بشدن مثانه و سبش ضربه یا سقطه ست که بر پشت رسد علاج خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و جمجره خروس سوخته با آب

اسفل تا اعلی بماند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا برمی آید و در حوض مثانه می افتد و بول
گشاده میکرد و در حجر البول اصیل مجرب است **فصل ۹** در حرقت بول و سبب بیرش اگر حرب
کرده یا مثانه یا رحم مده که از قرحه اینها آید یا مثانه بدبیر حرب و قرحه کوشند و اگر قرحه مجری
قضیب باشد بدبیری می آید جلد و اگر کرمی حکر و علبه صفرا بود نشان حرارت حکر و علبه صفرا
گواهی دهد و علاجش تدبیر بدانچه در سوء مزاج حکر گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت
باده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده و بروغن گل یا بادام تخته در احلیل
چکانند و قضیب در لعاب اسفرزه یا تخم خربزه حراشیدن مطبوب که در مجری بول ملتصق
باشد تقدم شرب مدرات حار و کثرت جماع و امتداد آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد
قطع سبب شیاف ابیض شیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر بعد مغریات استعمال نمودن ستر
و قطور **فصل ۱۰** در احتباس بول و دی اگر بنوعی باشد که هیچ چیزی از بول بیرون نیاید سر خوانند
بالف و الا عسر مانند بعین و سبب اگر ورم کرده یا مثانه یا حصاة اینها یا حبوب خون یا مدة در
مثانه یا رحم مثانه باشد گفته شده از بدان هم و اگر برآمدن گوشت زائد بود در مجری بول
فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج مذکور لیکن بهر نفع تا ازین نیکنند از طبیخ حرجاک
و این بعود می بهتر کرده و اگر استرخای عضله بود که عارضست مثانه را نشانش آنست که چون
بر مثانه عمر کنند بول بآسانی برآید یا دران و علاجش تسخین بست شبر یا دطلا و روغنها
که در فالجست مالیدن و اگر نفهمد و خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و
قضیب بست نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و معرا از آثار
دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فوراً بعد خروج از آبزن
روغن خشک و عقرب در احلیل چکانند و اگر اقتای مطبوب مجری بول بود

بود تدبیر آن عضو با پیکر و دوا کردن زوال فقرها که معاذی مثانه بهست باید در فشار کوشند

سلس البول این را مشروحا بگوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب وی را سبب اتساع معلوم شود و

حسب آن سبب معالجه بتوان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی بیاندن بول بی اراده و

سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یاد کنم که در اعضای مجاور

افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از بحث اتساع جویند و اگر شربت بارات چون شربت خربوزه و

مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات معاذی مثانه بود بعد ضربه بسقطه عارض

شود پس زوال کرده اصل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا بتضمید نفت و اگر بخار حب

رودا و نماید بدست و آنچه با نقطاع از بسطه مثانه انجامد علاج پذیرد **فصل ۱۳** در بول

الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین بست و

باز الله استرخا عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که از

خواب مکرر برخیزند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این دوا بایدوا دزیره کندر

حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل ۱۴** در

بول الدم سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ کرده بود نشان وی خروج خون صافست

بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه پندارند که آید از انفتاح رگهاست و انچه بسیار آید از انشقاق

رگ ست و علاجش فصد باسلیق ست و صافی و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن

و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند

و مبردات نهاده سازند و خبردار باشند تا خون بر مثانه بسته نشود و شربت عناب

بقوع کشنیز خالص و مطفی ست و اگر ضعف جگر پاکرده بود که بایست از خون

جدا نتواند کرد و بول خالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف کرده است

ماکل پسیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در حکم بست تا کل بسرخی و رقت باشد و علاجش
تقویت جگر و کرده است و اگر تا کل بر کمیای عضای بول بود نشان قروح پیدا باشد و
تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج نافع است **باب ۲۰** در امراض که بران مخصوصست
دوی مشتمل بر چند فصل است **فصل اول** در نقصان باه و اشتغال این عمل موقوف بر صحت
عضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت
و آرزوی جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت بسرخی کرد و **قسم اول** در ضعف شهوت
و اسباب ضعف انواع ست یکی آنکه بدن ضعیف شود از رقت غذا و بدان سبب روح
و ریح و خون کم شود و نشان وی ضعف قوتست و تقدم جوع و
علاجش تقویت ست باغذیه لذیذه و ادویه مقویه بلهو و لعب و غناء دوم آنکه منی
کمتر تولد کند مع تناول اغذیه بوفور و نشان وی رقت خروج منی و نزارت اندامست
و علاجش وقوع سوداجست در آلات منی و تحرز از هر چه تولد سوداء کند و انتفاع از ضد دلیل قوتست بر غلبت
سوء مزاج و علاجش تبدیل ست سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و وخز غضه در دی
نماند اگرچه متولد میشود و کثیر بود و ظاهرست که تا منی در حرکت نیاید و انجهاز
دی نخ برآید شهوت پدید نیاید و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و
بر شواری خارج شود و ابتدای لغوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد
علاجش تشخین بست با استعمال زعفران و لبوب و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه منی
جماع اتفاق افتد زمانی طویل و منی ضعیف باه شود و علاجش بتکلف خود را مایل
کردن بست بدین کار و نظر در تشافیر حیوانات و استماع کلام جماع و تناول ادویه مهیجه مفیده و عطر
بروغن منعنع نه و اطلاء کردن جانه و تخلیل و قضیب تا نهم آنکه مرد از زن همه در نفس تکمیل کند و اختلاف

و شراب بنفشه مخبوش نافع و اگر شهد نه را بجوشانند و بعسل آمیزند و بدهند نهایت سود دهد و اگر
کثرت منی و غلبه خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و علاجش فصد
ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مقلل منی و خون بود باید داد و اگر حدت منی بود
نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و تخم کاهو نهایت سود مند
اگر ضعف اعضا بود خاصه و سبا نشان او آنست که با ضعف باه بود و ضعف عضو کوهی
دهد و علاجش تقویت آن عضو ست **فصل ۳** در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون و منی
بود خوبی بدن بران گواهی دهد این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرر افتد
بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی ست و غسل ماء
سرد نافع تر و اگر کثرت ماده منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی در
بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش شوینز و تخم سداب و تخم خشخاش داد انست و
جوارش کمون نفخ را دفع دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای تناسل
دی ظهور ضعف ست در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه و علاجش تخمیر
اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور شهوت یا فروج باحکه بود در اوعیه و
مجاری منی نشان او غلبه شهوت ست از جماع و انزال لذت تمام و بسرعت شدن
و آنجا که بشهوت مقترح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان علاج قروح مثانه تدبیر پیشتر از
فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب استقاء بود
نشان وی شدت نفوذ دست و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود
مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باو دهند و اگر سوداوی
باشد با سلیون دهند و مسهلات سوداوی دهند **فصل ۴** در درد و رمی و مذی و ودی

قصبیه دان در فرج زنان چسپانیدن نافع است بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در جمع
الاتنین و بیش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منقل باشد و کمید و تدبیر
او همان کرم کافی ست اگر سوء مزاج بود حاری باشد یا بارد معدلات این با بر ها گفته شد شرا و طلا
و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و بیلوفر و کدو
نافع **فصل ۱۴** در قصبیه خصیه و سبب بیرودت ست که بعضیه را افسرده سازد و تدبیر بیرش استعمال
ادارخا و تخمین ست **فصل ۱۵** در ارتفاع خصیه و این گاه باشد که همانه بسوی بالا رود و در
ظاهر پیچ نماند و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در دهم بهبا شد اما چون دیر ماند آفت می آرد علاج
استحمام ست و روغن فربون بهر چند جذب السپین و اگر بعد حمام و آبزن مجمعه بزرگ بر خصیه کند از زود
بتدریج بکمند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب تقع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش
همانست که گفته شد بهتر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیسه خصیه
برآمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای باید و صلابت
اگر در کیسه افتد بداچه در ورم صلب خصیه گذشت **فصل ۱۷** در
استرخا الصفن یعنی فرو هشتن کیسه خصیه علاج مازو و اس و کلنسرخ و کلنار و مانند
آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی
آن و این دو گونه بهست یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و علاجش مرداسنگ و نشادر
کنند در روغن مرتا و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیرینه باشد علاجش
باین هم کنند دم الاخوین هر یک دو مثقال مصبر مرداسنگ از هر دوا یک دو درم
بروغن گل هم سازند فائده قرحه که در اصل افتد حرقت بول و ورد موضع آن

کواهی در و تدبیرش همانست که در قرحه مثانه کذشت فصل ۱۹ در درم قضیب تدبیرش از
درم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب و علاجش فصدست و حجامت و انودران
و اسهال صفرا و بعده تطیل آب کرم و سرکه و روغن کل السیدن و سپیدبیضه طلا کردن
فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش مرشقاق مقعد کذرد فصل ۲۲ در ثآلیل و بثور قضیب
که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند
بعد از تآلیل مطلق جمع نمایند فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب و سببش اکر شیره بود
بول بدشوار آید و حرقت کند علاجش فصدست و شیره خرفه و تخم خربزه بشربت خشخاش
دادن و اسفغل بروغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن چون بیرکند شیاف اسپغول و روغن
کل و شیر دختران چکانند در احلیل و اکر وجع شدید بود اندکی افیون بیرامیزند و اکر غلظ
رنج باشد که بچسپد در احلیل بول العبور آید بی حرقت و در بول غلظ ظاهر شود و علاجش مدرات
دادن ست و تطییح مرخیات تطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری آمیخته بیرون
در احلیل و اکر قولون بود بول العبور بر اید بی حرقت و بی خروج بلغم در بول علاج اکر قولون
بخارج قریب بود مبرد سپیدار زیر بروغن کل بچکانند و اکر قوی الوجع باشد بقصد صافن و
حجامت دارند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن و سببش یا تشنج عصب بود یا
ورم عضله و علاجش بعد از اکر سبب تلیین عضوست بمالیدن روغنها و خزان بسیار ست
راست کردن در حمام راست شود **باب ۲۱** در امراض صفاق و ثرب و مرق بدانکه
پوست شکم را مراق کویند و غشائی که زیر مراق ست صفاق خوانند و پرده غلیظ چرب را
که زیر صفاق و محاس حشاست ثرب خوانند فصل ۱ در قبل وی آنست که منفذ صفاق که
در کشن زن واقع ست بجانب خصیه بکشاید پاره از پرده مذکور از انجا بشکافد پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیسهٔ خصیه فرود آید و این را فتق بزرگ بند بلغظ مطلق و جمهور آورده و در فرق میان
و آنجا که نازل در خصیه شده غلیظ بود قرولجی خوانند این فصل بسه قسم ذکر کنیم قسم اول در
قیلهٔ اما و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید بمشقت بالا رود و وقت بجوع آرام کند
و درین قسم باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بالا بند و ده را بکرداند و اگر نرود کرد و آب گرم
بریزند و در آبزن بنشانند پس از زدن این ضماد بر بیخ خصیه و کشمران و عانه بندند مصطکی و از زرنب
کنند و جوز سرود بر سر و دوا قیا کلنار و مردم الاخوین و مشب یمانی و حضض اهلیلج
مهر جمله را برابر کوفته بیخته مسیر بشهدهای پرشته دوا را عجن کنند و در آب عنب الثعلب کداخته و بر لته کشیده بکنند
و در ناوه بجوز بر بندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض پرهیز باید کرد خفته باشد و
سه روز هیچ چیز بر نخورد و اگر چیزی مضر بود کلاوشر باد علاج پرهیز و پوسته خوراش
کمونی بخورد و به جامیکه بایین کار مخصوص ست بسته دارد قسم دوم در قیلهٔ اقرب و نشان
وی نزدیک بقسم اول است اما فرق اینقدر بهین فرق میکنند در معانی و علاجش بهمان است که گذشت
قسم سوم در قیلهٔ الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و فراخ شود یدکند و علاجش
چیزهای بادشکن و ادویست دراز باد انگیز پرهیز اندین و موضع را بسته داشتن قسم چهارم
در قیلهٔ الماء و نشان او آنست که کیسهٔ خصیه سنگین و آبناک نماید و بیخ خیلی بالا رود و علاجش
نشف آب است بدانچه در استسقای نی گذشت اگر سودمند نیاید بطریق کنند بطریقیکه در قسم پنجم
در قیل کیه قرولجی کرده و نشان او غلظت و صلابت و سختیست که در کیسهٔ خصیه محسوس
شود و نه در حجم کیسه و بهین فرق میکنند درین و در دوم صلب خصیه و علاجش سقیه
بسوده و سهم بدانچه در دوم صلب خصیه گذشت پرداختن فصل دوم در فتق
مراق الخصیه و فرق الاریه باید دانست که گاه باشد صفاق از جامی ناف بالاتر

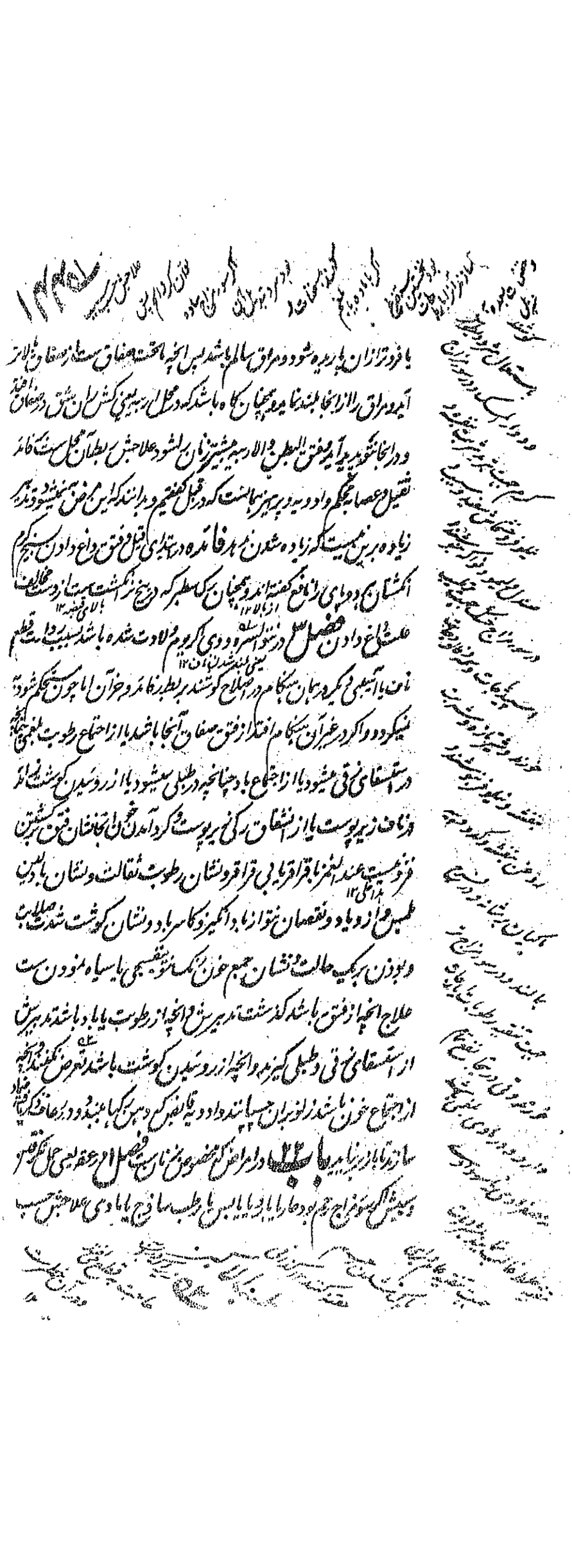

آمدن کبر و دهن و بینی آنرا کبیر نزاقوت عطسه در وی افتد و مدد و هر دو را کبر پوست مارکبیر
کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن بر رحم رسانند زود برآرد و آن بهیچ حیله بر نیاید قطع نسیان
باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آن از فصل ۵ در علاج بطلان نفاس و پیرون
از احتباس طمث جویند بیان او دیه که در رحم را که بعضی نامند العذرا و لادت افتد ساکن کنید
تخم کتان بجوشند و بر رحم رسانند یکسیر خرنیم کرم کنند و آبدست نمایند و یکسیم سنبر و خرد و
کنند و یکسیر آب صعتر نوشانند و یکسیر طبیخ خبازی نوشانند و بر رحم رسانند و یکسیر کرسنه دوا نوشند
توان و او پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب ترنماید قدری زان بنوشانند غیاه
گاه باشد که بسقاط حاجت نیفتد و ضرورت نبود ارتکاب این بنا خصوص بعد ظهور حبات
و تدبیر اسقاط آنست فتیله از کاغذ بافته بدین رحم گذارند اگر این را بقطران یا بآب حنظل
یا بطبیخ او یا بزبره کاوا کوده باشند قوی تر باشد و یکرا انگزه نیم درم سداب خشک درم
کیدرم کوبند بطبیخ اهل دو سنبح و شام بر یک شربت بدهند غذا خود آب باشد یکرتی
اربعه مجرب است و بر چه در اخراج مشیمه و جنین بیست نافع و بهنگام اسقاط بخست استحمام تدبیر
شکم بروغن بنفشه گرم و شراب ممزوج چرب لازم ست بعد سقطات بکار بستن پس از اسقاط مقبل
و خرد کی تجربه کنند رحم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد فائده هر کاه خواهند زن باز نگیرد
تدبیرش آنست که بعد از زجاج زن را بهیدن فرمایند هفت بار پاره پاره و فوراً خیزانند بعد
انزال و عطسه آورند و سر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن تا بغزاند دیگر طفل بعد
جماع بر دارند و یکسر سر کنیز کمرش باشهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سر کنین
فیل خشک کنند و باشهد بخورانند زن را فصل ۶ در زجاج و این مرضیست مشابه
بحمل و فرق درین و در حمل آنست که در حمل از تجاوز بهنگام حرکت و دیگر آثار بوشیده نیست

برودت و همچنان فرق در رجاء استسقا با هر آن با جمله صلابتی که در پیچا میباشد از نهایت رقت
و بسبش اگر در رحم صلب رحم بود تدبیرش و اگر انصباب غلیظ یا تولد ریح بود در عقر گذشت
و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم حبست اشتمالش بر آبی بسیار فقط تدبیرش استقاط است
مستقطات جنین فصل در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و انچه در غیر ایام معتاد آید
مسمی ست باستحاضه و بسبش اگر بسیاری خون بود آثار استلاء پیدا بود و علاجش تقلیل
است و اما له بربط تدبیر و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد حبت قبض قرص کهربا دهند
و بشافه ممسک پرازند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه است
و تغلیظ خون و قرص و شافه که در دسوی گذشت بکار بستن و صندل و ماء طلاکردن
و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و تجفیف
و اگر حدت و کثرت سود ابود و سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن کراهی آید و علاجش تنقیه
سودا ست بفصد و اسهال و اگر بواسیر از رحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر
انخراق کهای رحم بود از کسر و لادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر ذوالی
بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن ست بطبیخ قابضات قبل نشستن و بروغن
کل چرب سیاخلق و خاکستر درخت انگور بهم خرقه نهاده فاده مانند بر فرج بستن و فاذهر با
دوغ سائیده و ادویه مشقاق را بهم آمیخته مرهم ساختن فصل در قروح و جروح رحم و نشان وی
لزوم وجع ست و خروج ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته با جمله قرحه بی ریم نباشد
علاج تا که جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا
دهند و حقنه قرحه جاسبه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سر دهد قرحه این باشد تدبیرش حقنه
برحم کردن ست بروغن کل و روغن بنفشه و آب سکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعد

بعد مرهم با سلیقون و روغن گل حقنه نمایند نفع کند و اگر قرحه در عمق رحم بود فرزجه او بنیه کوره
کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده بصوف یا پنبه بحمول کردن
در تقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران بشیر زنان بحمول سازند فصل ۹
در شقاق رحم نشان او زیاد وجع ست وقت جماع و برامدن و گرخون آلوده خاصه
در عنن بود علاجش مراهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم با سلیقون یا بیضه بطه و روغن
بنفشه نفع تمام دارد فائده کاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله بکارت محابکه میان در
قبل واقع ست بسکافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو و موم سپید پخته کرده بر کنند و
سنگ حراحت کثیر المقدار سائیده بر فاده بنهاده بر بندند تا بعضو ملتحق لاصق شود
و از هر چه مضر باشد پرهیزند فصل ۱۰ در حکه رحم و علاجش نفع تقیه بر گ پودینه پوست
انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بشلث یا شراب یا سرکه آمیخته بحمول ساختن
ست بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکه القبل را نیز مدبر همانست
فصل ۱۱ در بواسیر رحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش همانست
که در بواسیر مقعد کذشت فصل ۱۲ در ثور رحم و وی بس معلوم شود و باشد که
خارش کند و علاجش تقیه و تعدیل ست و مرهم اسفیداج مالیدن اگر ثور در عنق بود
و در رحم حقنه کردن اگر ثور غائر باشد فصل ۱۳ در تآلیل رحم و این نیز بس معلوم شود
علاجش فصد و اسهال سود ست و بتلطیف با بونه اکلیل و حلبه و تخم کتان آن را بساختن
مدام قبل شستن فصل ۱۴ در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه ست و تدبیرش کذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برامدن رطوبت از رحم و علاجش تقیه و تجفیف
ست و بمراعات حرارت و برودت مزاج فصل ۱۶ در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت دمنی آنست که رطوبت باعفونت باشد و منی سپیدتر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض مسببش اگر قلت خون بود نشان وی خفاف بدنست و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست بافذیه مقویه و اگر غلظت خون سبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب وجود آثار بر وی پدید آید باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ ست و استعمال مطفات شربا و نخوراد اگر نهاد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت ست تا برودت یا بیوست و حسب آن تبدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انهضال فروح رحم باشد علاج پذیرد لیکن جهت اس از آفات کثرت فضلات ریاضت و تقلیل غذا لازم ست و اگر ریق بود ذکر ریق می آید و اگر فرجی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تنزیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر سیلان وی نماید **فصل ۱۸** در ریق وی آنست که چیزی شبیه بمنی از فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بزم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول تمام و ثالث مانع دخول لذیذ یعنی مانع می آید خروج حیض را و علاجش دشوار ست **فصل ۱۹** در تنور رحم یعنی بر وزرحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاز از و رعشه افتد و در فرج حسی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه نمایند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعده رو عرق نبوق با کل بلیذ و قدری و عن خلوق و قدری غالیه دران آمیزند و نیم گرم در رحم بکمانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها باز دارند بنهج عمیق کشاده باشد و نیم تپوز بدو اید را فرمایند تا از مرعزی گرد و سه ساخته و بطریق قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در رحم افتیا و دسک

ورا بک آلا نیده و بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کرده بهما بجا بردوبر فایر
دیگر فرج را محشو سازند و بعصابه ببندند و بنوعیکه الیق بود پس بمعالجه نواحی فرج قیام
ضماد نمایند بر بکر گاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بکنند و تا سه روز باید که بر
همین هیئت بماند از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات بیویند
در روز سوم پنبه را و آن کرده را که بدیده نمایند و مربوط العصابه بیش کنند تا
تا خاطر جمع شود فصل ۲۰ در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بس اصلاح معلوم
میشود قبل از او ایضا رحم در وقت جماع لازم است باشد که زخیر آرد و بول فاحش
حبس کند علاج اگر سببش امتلا و تهدا در کهابود از خون فصد صافن کنند از محاذی
شق مائل و اگر بقبض بود از صابت برود در آنرین مرطب نشانند و روغن بابونه پیه
الله و اگر ایضا بامطوبات بود بر رحم تنقیه نمایند یا رجاث و بعد دوال سبب اگر میلان
باقی بود قالبه را فرمایند که بانگشت است کند بعده تمریخ قیروطی با شحوم بر انگشت تا اوبت نیز
فصل ۲۱ در اورام رحم و سببش اگر ماده حار بود نشان وی تب حاد ست و تواتر نبض و تقطیر
و فساد معده و دماغ و ظهور و جع در عانه یا قطن حسب قوع و م در مقدم رحم یا موخر آن و در
خاصه تمیز اگر بمقدم رجحان بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون بانگشت کنند و شکاف
بتدبیر قرحه رحم گویند و اگر بلغم بود و جع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود علاجش قی ست و آنچه در
ورم مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت بست و میلان رحم و قلت و جع و
کثرت ثقل علاجش تنقیه سود است بفصد و اسهال و استعمال مرهم شحوم و ادهان زنگار و مومیا و طلا
و بطبیخ مشبت و حقنی آبزن با خشخاش شبا روزی دو بار فصل ۲۲ در دبیله رحم و رحم چون بخشش شود
و سر نکند دبیله نامند علاج اگر ورم بود بشکافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

نوشانند واد[ویه] مرخیه ضماد نمایند و همین تدبیر ملازم باشند فواکه بریان شده انجیر و خرزل
جهت انفجار رودم تعفیر[حم] که سنگ فته سوده[ش] زند و بعد انفجار
تنقیه رطیم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در بطلان رحم و این اکثر عقب رودم رحم
رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت ضرب[ان] است در دماغ حجاب سینه برامدن و پشت پای
متورم شدن و هرچند مرض مذکور دوا پذیر است لیکن چون انکه قوت کبد را صلاح می کوشند
باستعمال مر[هم] در دنشان فرزجه فجران و مر[هم] رسل خاصیتی عجیب دارد و چون تنقیه سودا کا[فی]
فصد و اسهال لازم است اعانت ترطیب واجب فصل ۲۴ در خناق رحم این مرض مشابه
بصرع و غشی لیکن در این کف از دهن می آید و اضطراب بسی افتد اما بیهوشی مفرط نباشد که
هر گز خبری نمیشنود علاج در حالت مرض مذبور همانست که در غشی و صرع گذشت الا انکه چیزها
خوشبو قطعا نبویانند بلکه کوکرد و بقل[ین] بینی سوزند و عطر[یات] در رحم مالند و غرغره کنند
و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث بوده باشد نفع تمام دارد الا که
حبس طمث موجب دفر[فیون] و فلفل حمول سازند در حال افاقت عقب جا[ت] تنقیه و تقویت
توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او اعتبار جنین ست و ظهور حالتی شبیه
باستسقای زقی و باشد که کاهی بطوبشا از رحم بالا اید علاجش تنقیه است و مدرات دادن
و انچه از بهر استسقا و سلاین بر حکم گفته شد بکار بستن و جوع در ریاضت نفع تمام دارد و کوشند خرلق
سپید جمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع
از زدن دست چون آواز طبل کامدن لهذا البعضی در تعریفش گفته اند حالتی ست شبیه
باستسقای طبلی علاج تنقیه بدن و کسر باد نمایند بمفتتات مقتاد و فرزجه و ضماد آگر
کمیدا و آبزنا و هرچه در طبلی ست در بیخا بکار آید فا[ئد] عذلیطه و ابنه عاقرقرحا

وعاقونا بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش بیاست که در فران گفته شد باب ۲۳
در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل اول در حدبه و
آن دو دال فقار است بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبه بالمقدم
و تقعس نامند و آنرا که یمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبه بهر خرزه علیحده
مذکور و حدبه حقیقی سه بیش نیست و اسباب حدبه مطلقا پنج نیست یکی ورم عضله نواحی فقار
دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود و سوم رطوبت مائی که در جرم باطراف فقار نافذ شده ارخا
نماید چهارم تشنج ریاطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه بسببش باد غلیظ باشد سببی ست
بر پنج الا فرسه باکمله علامت ورمی تقدم وجع صلب بست مع حمی حاده و علامت باد شدت
وجع بست مع تپ علامت رطوبت سپید کونست و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه
ظاهر بست علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند بعد پختگی ورم
بست بعمل آرند و در ریحی آنچه بریح الکاکفته شد بکار برند و در سطوبی نیز همان کنند که ریحی در
تشنجی آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی هر کدام ایجا آرند اگر فرو رفته باشد
بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع رفت و مقل با قدری حاقر قرحا شسته و اگر بیرون
سوا باشد بردان به بندد هر چونکه بود بعد رداد و قایه نصبه ضماد نمایند جهت محافظت وضع ۲
در وجع ظهر یعنی در دو پشت و دستبش اگر وجع سوء مزاج ساذج بود در پشت نشان او
احساس حرارت و در دبی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین بست اکلا و ضمادا
و اگر تولد بلغم بود در آن با انصباب بی بران نشان او وجع مع الثقل ست پس تقدم
تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب و
جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه بست استعمال اشیاء

حاشیه: علاجش تنقیه

القع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تصفید مخلطات در اکثر کفایت کند بی تقیه و اگر مدخل بیشتر
بود در ظهر نشانش همانست که در اصطبالی رفت الا ثقل که در بن باشد یا کمتر باشد
اما در اکثر در منتقل بود و علاجش نیز همانست نیز اگر اصل این باد بلغم ست و اگر کثرت
جماع بود علاجش ترک جماع ست و مدهمین نشیت بر دغن گل مسور بخان و اگر کافی
نشود تقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن نگذشت و اگر مثلا
رگ نشیت باشد از خون نشان وی آنست که ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند
و ضربان و علاجش فصد باسلیق و ماءالجبن ست و تبرید بشراب و طلا و اگر مشارکت رحم بود
چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض میشود و بهبت فراغت یابد حیض علاجش ادرار
حیض ست مدهمین نشیت بر دغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره که اهالی علامت علاجش
فصل ۴ در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه عام ست که این درد با دم
باشد یا بلغم و درهم بالجمله انچه در مفصل سریع افتد وجع الورک نامند و انچه از درک
خیزد و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل کعب یا در انگشتان پا افتد
نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده
ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی ست و چونکه سایر اقسامش در اسباب
و علاج متحد و مدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص هر شاخه بدان کرده
خواهد شد بدانکه سبب وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک یا نشان وی
آنست که بتدریج حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آنرا خصوص هر کیفیت
بر وجود آن گواهی دهد علاجش تعدیل ست شرابا و طلا و اما سوء مزاج مرکب سبب
وجع نمیشود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست مقدد و ضربان و علاجش

مسی ست بیچ الشوکه و مدبیرش اخراج خون و تنقیه صفرات تنبیه وجع المفاصل کرا زمود در کب
افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سوزنجان در جمیع اقسام نافع ست اکلا و طلا خصوص
در بلغمی لیکن باید که چون بخورند پرهیز و تخمیل آمیزند تا معده را ضرر ندهد و در اثنای اکل و مفاصل
را لموم و غن حرپسا از دما عضلات مفاصل را آسیب نرسد ذکر اد و یه مسکن وجع سوزنجان سفید
و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند دیگر کشنیز خشک سه درم با هم چند شکر بدهند
دیگر تخم خشخاش سفید دو درم با هم چند شکر دهند دیگر اسبغول را با کرم ست کنند و روغن
گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند فائده از استعمال ادویه مخدر در نظر
و خزان اختلال دماغ پدید آید باید که آن دارا زود دارا عضو برآرند و بطبیخ بابونه و خطمی تخلیل
نمایند بران عضو تا ماده از دماغ بمجل خود باز گردد و هر گاه در وجع الورک عرق النسا دواعد
مذهبه داغ دهند بر ورک در وجعش و در شتالنگ و در عرق النسا در ورک عرق النسا و در
در عرق النسا نیز نافع ست و نشان این ورک آنست که کره دارا باشد احوط در داغ
آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت انگشت داغ دهند در عرض و یکداغ
بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند خطا مانند استعمال چوب چینی بشرایط محافظت از
تمام ادویه در ازاله همه امراض مفاصل و غیر آن **فصل ۵** در دوالی وی آنست که گرهای
ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیه سودا و بلغم ست بعد فصد و سهال قوی گرهای
مذکور را فصد کردن تا از ذات آن باده برآید و پس از ظهور خفت سپید و بیضه بیابان
طلا کنند یا بر بندند با عتدال تا ماده دیگر نریزد **فصل ۶** در داء الفیل وی آنست که پای
مریض چون پای پیل شود و علاجش نیز همانست که بدوالی گذشت و اگر شدید بود
متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سببش اگر

اگر تخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود دماغها و کل رطبی تاب یا کلا بخیذ و آب سرد ریزند
و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دون مجوزه بود تدبیرش نیز همین ست و اگر اضطراب بود
اگر اراده خوست فصد و اگر دیگر ست اقی و اسهال بدفرمود و در حار و خون کل و دماغ بود
با بونه و فرفیون و قسط بالند فصل در وجع کف الرجل و این مرضی ست که کف پای را رود
کند و پاها دون منفسر بود و علاجش عدس در سرکه پخته نهاد کردن ست و اگر خون غالب فصد
مقدم دارند باب ۲۴ در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشد حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی
فصل ۱ در حمی یوم و این تبی ست که بروح تعلق دارد اصالة و در اکثر بیک در زوال
میشود و لهذا بدین نام مسمی ست و وی حسب سبب پانزده مخصوص ست چنانچه غمی و فکری
و فرحی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و قشفی و فتی و استفراغی و وجعی
و غشی و جوعی و عطشی و سدی و استحصالی و تخمی و ورمی و شمسی و نامی
و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زحیری و معنی هر یک معلوم ست
و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را کرم میکند و تب می آرد پس اگر
تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تب انیز همان روح مضاف
سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضرر بین در
روحی ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم
علی الاطلاق اینست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت
میشود از آثار عضی و دقی معلوم بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود و بشر طیکه منتقل بحمی
دیگر نشود و علاجش ازاله سبب ست بهر چه در خوردی بود و بدانند که درین تب
از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سدی که پیش

و این نوع بسطر الغب خالصه موصوف ست فاما غب خالص لازم نیاید از انکه هفته و
غب خالص دائر زیاده بر هفت نوبت که در هفته باشد نیاید بشرط انکه سوء مزاج نشود
علاج ظاهر ست که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب ست و مقتضی تنقیه اگر طبیعت قابض باشد
لیکن بدانند که در انجا ماده داخل کبها بود افراط در تبرید نشاید کرد و بنضج ده بیشتر مراعات
باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوب ست بدق لیکن بدانند که ماده دران
نسبت بحرارت غالب تر باشد که در انجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و تنقیه
تبرید افزایند و در بین تب اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز ست
خاصه ماده داخل کبها بود اما جرائی که در دموی گستند بفصد درینجا نتوان کرد زیرا
خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیر ست
که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز
نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین در اب کرم باید خوراند تا شاید
که صفرا بقی برآید اگر چه نزاید بقوت بنوع التبته تحلیل میابد و لرزه ساکن میشود و چون تب
فرود آید باشویه فرمایند و با بهایما بالبند تا بقیه حرارت از سر فرو کشند و سکنجبین در نیوقت نیز دادنی
ست و استفراغ حسب مایل ماده در نیوقت باید کرد مثلا اگر با غثیان بود و با قی نبود قی
فرمایند و اگر با قرا سعا بود مسهل دهند اگر با تقاضای محل بود و فراغت نیابد مدرات
نوشانند و اگر نه ادویت پوست بود و عرق خوب نیابد یقین بینند انجا که سهل ناچیز جانب
اسهال او فتست و در نهایی کم اولی تر نست که تر نجبین بدهند کرمهاه اگر با قمر هندی تا که کار آب
فواکه کشاید چیزی فی کرداد نشاید بجز ملین مبارک و انجا که صفرای خالص نبود و پیش از نضج مسهل ندهند
بلکه ملین هم ندهند مگر انکه ماده ناضج بود و هر چونکه ملغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر انکه

انکه بلغم شور باشد که در اینجا بجز تنبیه نباید کرد و باجمله در علاج تب باجنس و فصل و نوع و ترکیب کما حقه مفهوم نشود و دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص کافور در مرکب بسیار نافع است و سکنجبین همراه کلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عروق در عضو و سبات و صنیق نفس و شهوت کلی و عطسه متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هریک از جمله جمع بیند بارعایت نبض و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که در دون کم بود و بیرون سرد و این نیز مسمی ست به لیفور یا دلشان و وی لزوم نسبت ست و نبوت عنب مشتد شدن دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غیر خالصه است و سکنجبین با کلقند نافع و نوعیست که صفراوی باغشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از حمی غشی کمتر مرد وقت نوبت نان در اب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند و قسم سوم در حمی بلغمی و مادوی اکرد اخل رکها عضو شود و لثقه خوانند و این مادوی اکر بلغم شور بود در عروق و نواحی دل و معده باشد ایضا مسمی ست به محرقه نادر و محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثار یکیه بهر ماده مخصوص شده فرق بین ست اکر خارج رکها عضو شود و نا شبه نامند و مواظبه خوانند اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اکر چه فاتر شود لیکن محسوس نباشد و نوار و نا شبه بیرون یکبارد و بار فرزا نمیرد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مکر آنکه بلغم شور باشد که علامت صفرا در وی پدید آید و هر چون که باشد حرارتش این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم ماج است که ابتدا بتشعریر کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حاصل آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت باز تشعریر و برد و نا قض هیچ نباشد علاج تا یکیفته سکنجبین عسلی و با لعسل کهن در وی زود فاچیده باشد و کسکاب که در وی قدری با دیان و بخود مطبوخ بود بی وی مهند کرد لک

سکنجبین و کلقند و بعد کفته فی فرمایند به سکنجبین و آب کرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب کرم بمقدار دو سه پیمانه همراه آسانی میآید بیست مثقال
و نگاه دارند و بعد کلقند خوردن و پرهیز و خصوصی خاکبند لازم است و بعد نضج
تمام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد شب و اگر صفراوی صبح بمقدار حاجت و دن
کلقند خوراندن و عقب آن دو درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکه دفع
قبض مطلوب بود اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و انجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص کل ارمنی داد و اگر ناخواه کوفته بخته با
آمیزد و سه درم بپیمانه تا بعضی کهنه کرده بلرزاند و بیرون دفع کرده و غارقون یکدرم
با عسل بیمیزند عمل کند و در نقه بدون منضجات و ملطفات چندان در کیرمی که در ناسه کنند تا
کرد و خاصه که صدای باضعف دماغ دنبه باشد نوعیست از جمی بغمی که در درون سر
باشد و بیرون کرم و این را جمی الصبا گویند نوعیست از زکام که درون کم بود
بیرون زود و این را جمی الشهور گویند و این شش در نامه افتد طریق علاجش همان است که
گذشت فایده کاه باشد که بغور یا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی
نوعی دیگر است از بغمی که در وی حرارت بود و معا محسوس شود و بظاهر و باطن نوعی
دیگر است که بود و در باطن باشد و ظاهر حال اصلی بود و لازمه بود و از افتد بی حرارت و این را هر دو
نام نهاده اند نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند نوعی دیگر
ضد آنست و این را لیلی مانند علاج همه لطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم جهارم
در حمیات سوداوی و این هم اگر باده می خل عرق باشد بیع لازم گویند و نشان وی
لزوم تب است و مع ذلک در وی سرسان داد و شدید شدن و اگر خلج عروق

بود ربع دائر خوانند دوی بعد دو روز نوبت میکشد و اوا نکه روز اخذ دوی بحساب
روز ترک چهارم روز ست ربع می ماند بر همین قیاس نماید سامی این حمی را که تسمیه
دوی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمسی و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
کسور الاول و زیاده برین نیز مشهور شده بهت تا ربع کثیر الوقوع ست بنسبت باخوانش
ربع از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سوداوی طبعی بود و تقدم تناول چیزهای
سوداوی و اقرا و صغر نبض بران گواهی بار دوم آنکه از سوداوی غیر طبعی فتد و چون منشق بست
هر خلط که بسوزد سوداوی غیر طبعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا
سوداوی و ظهور آثار هر یک از ین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی حرارت بیاض
در رود و سکندر و پوشیده نماند که تب ربع از جمله امراض مزمنه ست اکثر دیجا باز باشد که در
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام ست یکی روز نوبت
خاصه که نوبت اول و روز بود غذا و آب نبات خصوص آب سرکه و هر چه از خلیس سوده تر
باشد و انچه باد انگیز و هر چه گرم و خشک و انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهیا انگبین و بلغم
کوشند چیزهای مرطب غلیظ اندود دارو پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بر فقاع و سکنجبین و سوی مصلح
فرمایند ما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست اما پس از نضج نکرده صفرا
و تنها که خون بزنج و صاف اید نشاید کرفت البته و از نکه این تب دیر میکشد بر اعانت قوت باید کوشید
و بهر بحث نباید فرمود و در سر ماه فصد اسلیم کردن و خون اندکی کرفتن و روز نوبت سه کبری عش ابن
آمدن تب مجمله شربت بنفشه و بسیار مکیدن طلای النفع ست ماده حمیات ترکیب افتتکبر
و باسمی علاحده مخصوص نیست مکر شطر لغب و عنب خیر خالص و از نها آنرا که بلا نظائر
مخلط نامند و ترکیب کبابات و سنه و جنبه بیرون نیست یکی آنکه تب شود و در بدن موجود

باشد که تبی دیگر گیرد و این ترکیب را مراخله گویند دوم آنکه چون یک تب بگذارد و دیگر
تب سر بر آرد و این ترکیب را سباد له نامند سوم آنکه دو تب معاً گیرند خواه ترکیب آنها
معاً باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش بتأمل نماید تحقیق نموده
و هر چه غالب باشد از آن مشیر مزعی دارند

فصل ۳ در حمی دق و دیقی است که حرارت غریبه
باعضای اصلی خصوص مثل آویزد و رطوبات طبعی مرا شروع در تلف نماید و این تب تا که
در ابتدا است بتجرد قی پدید نخواهند لیکن چون مدتی بر جهد دوم سد کدازش در اعضا فهمند و بول
نامند و چون ازین هم تجاوز کند موی سخیف گیرد و مختفی گویند و در نوبت تدارک
مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تب پنج روز لازم باشد و بعد خوردن غذا بر فزود و
نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت عظیم نماید و چیزی در بول
پدید آید علاج بر طبیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و ادویه مبادرت نمود و در اوشیر
خر دوغ درین تب نافع ست اگر با تب دیگر بار نبود و طرق شرب آنها از مطولات جویند
و درین مرض مهما امکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات تطیب و تا ممکن باشد
احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه ضعف پدید آید یا اللحم نکو چیزیست و آنکه مرض
ست مشابه بموق که اطبا آزادق الشیخوخه نامند و دق البرم خوانند دیقی است
که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خرابتر از انکه بود گردد بی حرارت دوی
بیشتر پیران را افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب بی سر شدن دلست از افراط تبرید
در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا موجبی دیگر و علاجش تعدیل من حیث
باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافعست اگر مستحکم شود
متعذر البرست الا دست از تدبیر باز ندارند که بسا باک عاجل نیفتد و دق زر سود مند

ست مخصوص بمرا مسل با جلاب و ماء اللحم نیروزه بصیه بدستور **فصل ۴** در حمی حدیه
وحصبه و نسیان ایشان تا شش عظیم ست و در اوایل شش و خارج بدن بینی و آمدن اشک سرخ
بیدار شدن او تا چهارده تا سیزده ناگاه بیهوش شده و در دکمر و بین کمتر بود بنسبت بحمی حدیه
و علاج این تا پیش از بروز حمره و حصبه خون کم کردن و تلیین بمنون و شهریت
عنابیه اوست کردن او تا بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و هم دران کوشند که تا همه آید و این
چنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه بمهند و خاکستی در فرش باشند و در
آب جوشانیده زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این تبی پست مهلک که در ایام
وبا افتد و علاج تا که طاعون بهم نیامده به تنقیه و تلطیف کوشند و دل و دماغ را قوت دهند
بعد ظهور طاعون بمبالغه بدی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵** در اورام بثور ظاهر
بدن و آنچه بظاهر بتن تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن و ورم خرد مسمی ست به بثور اورام
را اقسام ست و هر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه ظاهری و ورم غلیظ کثیر العظم دموسیت که
باورجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد ست و در ابتدا تنقیه و ادعات چون صندل و
نوفل و کل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و کل سرخ و کاسنی و مانند آن کم دون و در تزاید قدری مخدر
چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن بارو اورام و در انتها
مرخیات تا و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم نرد و جز آن بکار بستن و
در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمودن
و انجا که ماده تحلیل نیابد بدروی تجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشکافد فبها و گرنه چیزی منفجره
یعنی بشکافنده چون سر کین کبوتر و اشق بمهند یا آهن سرد بعد فصد اگر تلیین حاجت

آید بطبیخ فواکه یا معین مبارک توان داد فائده انچه گفته شد و سایر اورام

قاعده را مرغی دارند کمر و اورام مغابن که از دفع عضای بیمن باشد استعمال

روا داعات جایز نیست سقا قلوس و رم خبیث عظیم است که عضو را میاندازد و فاسد

سکر داند علاجش قبل از انکه عضو سیاه شود و شرط امین دانستن از نفس عضو خون کشید

و بعد کرفتن خون آن کرسنه بکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی بر عضو طلا

قطع کنند عضو را تا فساد از عضو کمر سرایت نکند لهذا فصد و بین مجوز نیست اکر عضو

قابل قطع نبود حوالی آن را داغ دهند تا که سقا قلوس مستحکم نشده خاکستر ایا نیز نامند جمره دوم

صفرا وست که بسیاری سرخ باده کویند پس اکر صفرای خالص ست حمره خالصه نامند و دوم

دود خشان و سیاهی باشد و زرد رنک اکر مرکب با خون ست سریع السمی نجم و سوزان نامند

و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند داد و یه سرد و تر طلا فرمایند همه قسم

خالص کشت فصد کنند بعد تنقیه صفرا نمایند و در تضمید قاعده فلفونی مرعی دارند عقب

اوقات جمره پیاپی آتشک کویند این جنانیست که پنهانی باشد و سرخ باد و قوی بود

کویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرست اکر خون غالب نباشد فصد نیز نمایند و بعضی اند که

خون آنقدر کیرند که غشی افتد و این خطا نمایند که جمره مخصوص ست در دی سر که

بر زمین کرم اندازند تا که بجوشد پس بکیرند و کافور امیزند و طلا سازند و اکر کل ارمنی

یا کل سرشوی نیز امیزند بهتر باشد نخاله دوی بژه باشد یا شورکه با حرقت شدید خارش

جامی خود تجاوز نمیکند پس اکر باده و صفرای خالص ست نخاله ساذج کویند اکر با خون

باشد متاکله خوانند و ساذج آن ز ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست کوشت پیهر و مرا

کند و علاجش حسب سبب نمایند و اطلاق جمره نافع ست و دوا الزد حوالی این جمله نمایند

و مدارک جراحت بهم آمیخته فرا بندد حما و سپیه بشود صفا رکادوس مانند سرش
سپید شود و بخیش سرخ باشد و متفرق تر آید علاجش تنقیه صفرا و ملین ست و پوشانیدن بکلاب
و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز ست نار فارسی بشرط پرآب قیس
شدید المخرقه و کثیر الحکه ست که چون بیاید زود و خشک ریشه کرده و پیش از بر روز او خطوط
طاوسی در انحل پدید آید و این را بهم آتشک گویند بعضی حمره مانند و علاجش فصد ست و
تنقیه صفرا و تضمید مرد سنگ بکلاب با زرد سبر که سابیده قفاطات بشوکبار شاب با آبله
است که از سوختن می افتد و در وی اکثر آب قیح میباشد گاه خون قیح گاه بخیر سرخ غلیظ
هیچ نباشد و در بخارات مسی ست آنفاخات نیز و علاجش فصد و تغلیظ خوشت و بعد از آنکه
نفاطه بعظم خود رسیده باید که بسوزن تیز بشکافند و بشرات طلا نمایند شتری بشور مغلوه سپیدی
مائل ست که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعه می افتد با خارش و گرمی بشور
از وی بر آید اگر خوانندش وی اکثر وی بود و گاه بلغمی آثار بر یک باشد علاجش در
وی فصد ست تکمین و تضمید بسرکه و گلاب رد عن کل و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شربتی
بلغمی و بعضی ثبات تکمیل خوانندش اثر اوست که از صفرا و خون چرکین پدید آید در روی نشان
وی آنست که روی بغایت سرخ باشد و در و کند عضلات بین سر گوش و بینی و جبهه منتفخ
شود و علاجش خون کثیر گرفتن ست و بعد آن طبایع نرم کردن و قی تکمین بصلق و سپیدهٔ مبردات
ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد و طبیخ سی دانه عناب بسیکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد
طاعون وی ست که اکثر در ایام وبا پدید می آید سرعت شدید لازم آنست نکرش سرخ مایل
یا زرد و یا کمدی سبز یا سیاه و هر یک بترتیب مذکور علاجش تبرید و تقویت دل و دماغ بسا لنه نمایند
و نواحی و رم جزهای سر و طلا نمایند نه بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط ست عمیق آبکیم

العوام می‌باید چون کل سیاه و ریزه سفال و ریزه ماهی و مانند آن علاجش بعد تنقیه
تلطیف تدبیر مرهم داخلیون بنماد کرد نسخت بعد تفتیح شکافتن و باید که ماده آبدفعات آزد
زیرا که یکبار کی براورد نش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم میپه کهنه دران بسازند
تا ریم بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دسیله که در عضای باطن افتد هر یک در محل خویش
خراج و آن نیز دو رم بزرگست که سبل تجمع کند و در هر شش سه مانست که در دسیله گذشت
فاما ده آماس تا نیک پخته نشود نشکافند و بهترین محل شکافتن آنجاست که بلند شده باشد
و نرم گشته باشد و باید که شق بایمن تر بود تا ماده خوب براید او دیگر دو رم نرم سپید یکست که
بی حرارتی در دباشد و بتازی مرمر خوانند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغم بست و نظرون
با آب خاکستر درخت انکور و قدری سرکه نهاد و نمایند و صبر با سرکه و کلاب نیز کافی ست نکوخه دوم
ریحی اکوینده و شان دی سبکی ست و بعد عمر همچنان بحالت خود بر امدن مشابه بشاک باد
علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیزیدن بست و شکننده باد خوردن و بکار بردن تکمید کردن
و طلای او دیما بکار بستن سپله و رم غلیظ غیر صلب ست که زیر پوست از حرکت دادن
حرکت می کند در مجلش دو دی اقسام ست خمیه و عسلیه و وارد ها و کیسه زیره
علاجش تنقیه بلغم بست و داخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد و دیه منتفخه گذارند تا بپیماند باشد
نمایند پوست او سلعه را برارند با خیاطیکه میدانند غدد و عقده فرو نهای صلب ست بظاهر
افتد و فرق درین و در سلعه نست که اینها سخت میباشد و کلان نمیشود و اگر شیر المادة باشد جنس
او دیگر غدد پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و هیچ حال خالی از نرمی نمیباشد علاجش
داخلیون نهادن بست قطعه ثقیل سرب سپید فوشجلا و رسکه در عضای غدد دی پدید آید
از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر همچون

سلسله بود در شود قول عمر مگر آنکه خنازیر نسبت به سلسله میل بسختی دارد و بیشتر در گوشت نرم
پدید می آید خاصه در گردن و بغل علاجش تنقیه بلغم ست و اخلیون بنادن و بر تنقیه تبخیر
حب خیران و حب اصلی ست و اطریفل غذوی سقیروس و در مصلب را کوبیده علاج
تنقیه سودا ست و مرهم و اخلیون بنادن تا شد که از بلغم یا از ترکب سوداء بلغم فتد و صلابت
درین نسبت سودا کمتر باشد و علاجش تنقیه ست حسب الخلط و بعضی ازین عدالیکس
باشد و بعضی فی حس و انچه فی حس باشد الم کند مسمی ست بسقیروس غیر خالص و این را
تدارک توان کرد بخلاف علیم الحس که بلا برء گفته اند سرطان دم سودا ست و گفته اند
اصلا نه و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطش اکنده و در عضو فروفته بود و در بزرگی
آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع نسبت سرطان تدارک علاجش تنقیه سودا ست تدریج در
اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا دواعات نماد کردن تا منقرح شود و بعد
تقرح انچه مدمل و مسکن دمانه از دیاد بود بکار برند چون بسپید ارزیز و توتیای
مغسول و حزان برد عن کل آمیخته و در مرهم سودا فی بیاریسی شسته کوبیده و علاجش در ابتدا
ظهور فصد ست و بعده بر نقس و رهم زلو بنادن و تنقیه سودا ست بمطبوخ اهلیلج و غیره
کشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص ست تا ول وزنیم
درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند در روز دوم یکدرم
صبر کنند در روز سوم یکنیم درم سه روز کافی ست و چون شسته سر بر آرد بر قطعه سر بشکافند تا
از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی رهم را عن مالیده و آب کرم مبالغه زیاد کاو بنهاد
تکمید نمایند و احتیاط در زدن تا کسته نشود و اگر کسیله بگذارند در طول نا کاده فاسد
جمله برابر پس مازمال کوشند و معجون قنبل نجا صیت نافع این علت ست حسب الخلط

خدام علتی ست که بهیئت اعضا را فاسد میسازد بغایت و بهم شدن وی مگر فتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاصه و دست این بدا الاشد بتر کویند و علاجش تنقیه بدست
بفصد ها و سهلهای متعدده و دوام استعمال ترطیب و ادام اغذیه آرد و سعوطات مرطبه
و بهترین اغذیه شیر کوسپندست اگر فقط بهمان قناعت کنند بهتر و الا بانان تر شاید خورد
و هر چه سودا افزاید ترک نماید و از مصالحه این بلول شوند که بعد از علاج مضر بود
سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید آید و وی اگر تر باشد زرداب از ان برآید
سعفه رطب نامند و شیر شجره کویند و اگر خشک باشد قشرهای پیاپی از ان جدا شود سعفه
یابس نامند علاج در رطب فصد نماید و بعد بطبیخ هلیله شاهتره تنقیه فرماید و در اصلاح
خون کوشند زرد چوبه پوست انار مرد اسنگ حنا بار بمیک ساخته بسر که و روغن گل طلا
سازند و در یابس تنقیه سودا نماید و در رطیب مزاج کوشند کلا و طلا و سعوط و نوشانیدن
از رطب که آنرا شهد یه کویند و نوعیست از ان و س الا بر نامند نوعی ست که آنرا عجمیه
کویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی
نامند و نوعیست که آنرا سعفه حمار کویند و نشانش آنست که چون بر شهد پوست سرخ شود
و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جریب بیاری کرنامند و وی خارش هم البته بود پس اگر
خشک باشد جریب یابس کویند و اگر تر باشد و زرداب از وی آید جریب رطب خوانند علاج در
جریب یابس بمرطبات کوشند ظاهر و باطنا و بعد حصول ترطیب تنقیه نماید بدرفعات و آب
کرم غسل کردن و روغن گل بسر که مالیدن مجرب ست و در جریب رطب سخت فصد کنند و بعد
سحیج طلبه خلط سهل دهند و زنهار ادویه حاد طلا نسازند چه خارش بی تر شود
علاجش همانست که در جریب یابس کذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

طب اکبر

در محلش گذشت و برای حکه قبل و بر جلسه و تخم کتان بعسل چوشانیده و مرقه بدان
آلوده بر دشش بود مندست فائده جرب و حکه و شری که اطفال را افتد بعد جراحم خون
بماجم یا حلق بطبیخ کلسرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بدن طفل
نمالند و تدبیر دایه نماید حصک شور خرد سرخ ست که با خاریش شدید و خلش باشد و آزار
شرکی نیز کویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نک و حنا بسر که مالیدن ست قوبا بارسی کرمان
و بهندی داد نامند و وی جنوبی ست دنی و در رکه بخارش شدید آید علاج کل نوشیده ست در
کوشت سایت کرده حضض بسر که یا لیله بسر که سانیده مالیدن کفایت کند اگر اندک تاثیری در
کوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بسر که و مر بسر که سانیده بمالند و اگر تاثیر تمام در کوشت
کرده باشد وی غلظت بود بخشت بفصد و سهل سود ارد زمد و بحام و مدبعد ابزن
خون کیزد و او دیه قوبا طلا نمایند چون زنبخ و اشق و خرول و مقل و زاج بزعفران کندم و سرکه سخته
فائده چون قوبا زائل شود او دیه او عه طلا نمایند چند کاه تا عود نکند قوبا بی طلا
آب دهن صائم بمالند و قوبا که بدو آبله بشود دشش نماند اگر ممکن بود پس وای عار کذارند تا کوشت
فاسد بخود پس جراحت اسفندل سازد ثور لعینی بثر پسیدست که بزبانی و پشانی برآید چنان
نماید که کویا نقطه شیر ست علاجش بعد تنقیه بدن از بالغم خاکستر چوب انکو بسر که طلا سازند
بنات النیل ثور صغار ست که وقت شب بهنکام سر بدیدایه خارش آنچه علاجش بعد
تنقیه بتفتیح مساهل کوشت بدانچه در جرب و حکه کذشت و مالیدن آب کرفس و روی سبز کفضم
و اکر قمالیل ثور صلب شدید لحم علامتیست که بهبودی نیابد کویند روی اکر مقرالراس و قویل الاصل
بود مساری کویند و اکر دراز و کج بود قرو ناخوانند و اکر باجوک و باریم بود حریسوس نامند
و انچه بر پشانی در وی پدید اید و پهن زرد بود عدسیه خوانند و اکر دراز مایل بسرخی بود

بود خطمی[1] با سپند علاجش بعد تنقیه نمک بسر که بالیدن[2] بروغن گل و چربی مرغ پوسیده چرب
داشتن بنجه[3] قروح مع البثور روی خشک نیکست که زرد آب آن آید و اگر با جفتان
وغشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسر که طلا کردن ست بزیل و ام تا گوز
خشک[4] و دو گوشت صحیح[5] برآید عظم[6] بزره[7] سیاه[8] که بر ساق[9] پدید آید منفرج شود و زرد آب[10] بیرون
برآید و علاجش بعد فصد و قی[11] منعات از نفس عضو خون کشیدن ست بزلو و حجامت بعده
خناسوخته و مامیران کوفته بسجه[12] بسر که و روغن بیت مرهم سازند و بکار برند تو تیا[13] تا بتا[14]
الفوقا تین بزره منقرحه[15] ست که در عمق مخسارد یا در منفعد و فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد
تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد بمراهم اجر مندل سازند داغ[16] م کریم ست که در
اصل ناخن پدید آید با ورد و شدید ضربان و تمدد و قوی باشد که تب آرد و علاجش بعد فصد و اسهال تنقیه
مزاج کوشیدن ست و در ابتدا اغل بسر که طلا کردن بزرگ[17] سود کرده و عند شدت و رجع بنج
وافیون بسر که طلا کردن بس اگر بدین تدابیر رجع ننشیند و عفن[18] تمکی م گردد و کشت[19] دارد نهند
تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم بپزد و دهن بمضع
دهند و مندل سازند ابور[20] سماء الدم نزگویند و وی آنست که شریان بریوست تسکافد
نفیره یا سقط و خون[21] و صدید بهوائی که در شریانست بدون آید در زیر پوست جمع شود و خامه و قت
وقت انبساط شریان ورم پست شود و قت انقباض بلند گردد و برای برگشتن باز آمدن خون
ولون رقم بنفسجی و باد نجانی باشد علاجش تضمید قوابض ست چون شاه بلوط و مازو و ماشد
آن اجتناب از محرکات خون ثبور[22] غرغرینه[23] وی اقسام ست یکی آنکه خرد و سپید
سخت بخ بود و عسر انضج بود و از سر ثبور اندک اندک بیرون آید و این را ذات الاصل[24] گویند
آنکه صلب بود و در وجه پدید آید و حوالی او بقدر دری سرخ نماید و این را اشیلم[25] گویند سوم آنکه ثبور بزرگ

کلف مشهور است و بوجه مخصوص فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد
بهق سیاه ذی خشونت **مش** نقطه سرخی مائل ست که در بدن پدید آید و اگر بر وضع افتد
برش نقطه مائل بسیاهیست و این هر سه بتحریک ثانی مشهور است و بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است
علاج ریوند چینی بعسل نهاده نمایند دیگر زرنیخ زرد و آب کشنیز تر طلا نمایند اگر نفع ندهد بقیه
الثالث از عرض مکرر ثانی ثالث
توتند بعد و مطلیه و عند طلاء دوا نخست باید که آب گرم نکنید موضع علت کند و دوا نیز
گرم کرده بر نهند **خلان** جمع خال بیست و آن نقطه خرد مشهور سیاه یا کمد کار
بدن افرشته باشد و علاجش بهاست که در کلف بکار آید **عشر** بیست آنست که بدن
زیر پوست بفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب یا بود نه ضماد نمایند و
آنست که عضو اهل تکوین بسازد چنانچه در زنان و هیفان مروج ست **ثآ** بیرون آمدن
باید که بنفشه و آب گرم انجار ایمالند بعد علک البطم بعسل نرم کرده ضماد نمایند و سه روز
و بعد ه دور کرده آب نمک گرم کرده بشویند و بار علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند
چند گه همین بهمان کنند تا بهمانه وال کیرد و اگر ازین دور نشود متقرح سازند بعلاد
باد شنام سرخی مائل بکبودیست که بروج و اطراف ظاهر شود خاصه بهنگام سرد و
علاجش فصد است و اسهال مطبوخ بلیله و اگر باجرا حت بود مرهم اخم بکار بستن و از
نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن آب گرم شستن و باز
طلا کردن و شستن کرر نفع دارد **فساد لون** یعنی متغیر شدن رنگ بسبب کثرت و قلت
یا بسبب نقاهت یا بسبب خوی بدن یرقان خواه یا بسبب غلبه خلط علاج قطع سبب نمایند و
فربه نمایند و حسب حاجت باصلاح پردازند و بتقویت کوشند و شستن بآب دوا طلا سود دارد
جرا از سبوسه ست و آنرا ابریز نیز گویند و علاجش مانند و در آب حقند رنگ آمده گرم
الثالث از ثانی بر وزن بفشه و روغن کرده

واگر کفایت نکند بتقیه ملغم و دم سوا توجه نماید تشقق اطراف و جه و سقف

علاج اگر از امور خارجی مجون کرمی و سردی قوی طی بکار برند و اگر از امور باطنی

بود بتربیت و تقیه کوشند سبب تقشف و تقشر جلد تقشف در شتیت و تقشر معروف

علاجش تقیه بدست و تدهین بادهان مطبه سجوج جلد یعنی خراشیدن جلد بجوست علاج

مرد اسنگ با کلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد جوف و رم بود درک نکنند و خرقه نکرده

برنهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید فصل دوم در انچه موی

تعلق دارد و اثعلب آنست که موی بزیر پوست دراید بحیثیه انکه موی بیرون

نیز جدا کرده و در ین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر غلط که پدید آید تقیه وی پدید کرد

انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد علاجش نیز سبب تو

گردد و انتشار شعر سر که بان بچیست سر نجایت نرم نماید سمی ست بعلت نعامه

نعامه را بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض با بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر

زود زود و تدهین سر بروغن بنفشه و روغن آمله اهم اصلح آنست که موی سطبر

برود فقط علاج انچه در انتشار گذشت بمانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد

تشقق شعر علاجش تطلیب تدهین بمت بموشیه آنست که سر حرب نماید علاج

تقیه است بطریق سابق یعنی سپید موی که قبل از وقت اید و قتا و کهولت

تدبیرش آنست که یک عدد دهلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته اطریفل صغیر بکار

و بعد دو ماه بعد مسهل ملغم عمل آرند و از حموضات و کثرت فصد جلوگیری نمایند فائده

برای محافظت شعر روغن بنفشه و روغن خیری و روغن بنفشه و مالند و برای تطویل شعر آب آمله

سر بشویند و آش گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب آمله در سر اندازند و برای انبات شعر یعنی

یعنی رویانیدن موی و غنیت کهنه یا خاکستر قیصوم و زبد البحر شستن مالیدن نافع است
و انچه در دوا را انچه دوا، التعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر ایک ز زنج مشهور است یا
حلق عانه باستره بهتر است بشوره خالی از مضرت نیست و برای منع ابتنات موی زنج و زنبور
و شوکران بسرکه بمالند مازو و خون سنگ پشت و بیضه مور چه نافعست و برای تجعید شعر یعنی
زبون موی که سدر و مازو و جلبه آب انداخته آب می نشویند برای ترفیق شعر یعنی نازک
ساختن موی خاکستر جوبنه در بوره آمیزند و طولا ساخته بر موی بگردانند روزی چند یا
ندارند تا حلق نکنند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا در هم نشود روغن بابونه گرم
نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی دهنگ با آهک سرکرده و گل
هر سه برابر بسایند با آب بر سر نهند بعد شستن موی تا یک دم برک بید بجویند بران بندد بعد یکپاس دور
سازند و با آب گرم بشویند و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تنشر شعر
حنا و دردی شراب انتیخ بهم شسته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت نکی سیاه
و زردی برای تحمیر شعر بطبیخ سعد کنند بشویند و برای تبیض شعر سرمه سنگ ها
و بسرکه آمیخته حنا و سازند فصل در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن بر اصل الا
یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش جلبه و تخم کتان کوفته بسرکه حنا کرده بدست و اگر کف ید
شقیقه باید کرد صفرة الاظفار یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم خربق سپید سرکه
کردست و تقلیل صفرانون و جمع الاظفار یعنی دو تا شدن ناخنها و علاجش برک مورد و برک سرو
حنا کردن تعقف الاظفار یعنی غلظت که بیشتر در اصل ناخنان پیدا
طرفا ناخنها الاظفار تیز کردن علاجش تنقیه سوداست مرهم اخیلون و دیگر قیروطیات نهاده دانند
تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی بشق الاظفار علاجش

دانو شدار و مطیب عرق ست قساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و کبود شدن
دست‌ها و پاها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی بش از نرم روغن بنفشه گذشت
یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور رسم قبل از سیاه شدن در طبیخ کلیل و شبت و جلبه کنان نهاد
آن اطراف کذاشتن و آب گرم تنها نیز کافیست و چون اطراف از نهاد برآرند روغن گل بالند
و عدس نرم کوفته و بشراب جمع نانین بکذارند و بعد بورسیا سر عسیق آن دست بعد دراب
گرم داشتن تا خون ایذا نکند تا که خود ایستد بعد اوردن از آب کل رمنی آب و عسل و سرکه طلا
نمایند و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن
از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه
کنند و کل از رمنی آب و سرکه بمالند و عدس نخته بکذارند و سیاه و دوده و صمغ نفع دارد و سپید
بیضه بستور و حبرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و ورم
اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و مؤثر تر آنست
که در حرق النار گذشت و این مخصوص ست سپید بیضه باندکی زیت اسفیداج آمیزند و نهند
حرق الماء الحار یعنی سوختن آب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدنست الاحراق
من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت الاحراق
من الشمس یعنی سوختن از آفتاب علاجش هم کافوری و مرهم خل کنند احتراق بالجلد
من عسل البلاد یعنی سوختن از بلاد زه علاجش شرط زدن و حجامت کردنست بعد هم
خل نهادن احتراق اللسان من الفوم یعنی سوختن زبان از راه کیفیت این ماده زبان
اثر ماند علاجش طلاب اسفیل مانند آن متضمن ست روغن وا مرهم نوره نهند می مالیدن

فصل ۳۴ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد و

تا بحضرت نکند او دو یکه دافع زهر است الا عجمه شیراو کردن اعضای انفع تمام ارد و تخم ترنج دو مثقال جمع
زهرهای حیوانات را سود مید هد و بار و خشت چهار که تازه برآمده باشد عجیب است و بطون و معده
ابن عرق کرده و بنشیر بریان سوخته و خشک کرده نفع تمام دارد و سرکین سوخته خوردن و ضماد کردن
اثر کلی دارد و پودینه کوبیده خوردن و ضماد کردن سخت و مندست شیر بخته و خام و جوشانده سود دارد
و شنیز سه کف خوراندن دافع زهر نوشورمورچه و مکس عسل اسود و هدهد چون او دیه جامعه کافی در معالجات
معالج هر دو ی علیحده نیز و خشت زخم سگ و یوانه را تا چهل روز به شدن ندهند اگر فوراً هم آید متعفن
سازند تا خوب پاید و اسهال سودا مبالغه نمایند زیرا بعد سالها غلبه میکند احتراز از سگ و یوانه و از
تشنگی سگ و یوانه و پرهیز کردن تا شب لازم ست بمجرد یکه از گزیدن سگ و یوانه اقدام گزیدن معضوض
دمی نیز افتد و از آنکه معضوض از شنیدن آب لازم و ست از خوردن آب بهلاکت می افتد
آب نوشانیدن آنست که نیزه دراز بگیرند یک سر او در مشتر به بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه
وی آب از ندهند و بعضی اهل تجربه گویند که همان وقت که سگ و یوانه گزد و خون آن سگ
گرفته و آب آمیخته آن کس بنوشانند هر اثر نکند و گفته اند تا شش شبانه روز سگ خوراندن هر روز یکبار نفع دارد و بعضی
زخم را به شدن ندهد و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خوراندن نفع دارد و بعضی

بعد حمد ایزد سبحان که نعت محبوب یزدان صلی الله علیه و علی آله الکرام و صحابه العظام از محمد توار علی سجاد
بر دین ان مخفی و محجب مباد که این جناب منقبت مآب قلیل الجسم کثیر المطالب سید میران اهل التصنیف جانشین
فلاطون و ارسطو فطرت بوعلی طبیعت لقمان ثانی حکیم محمد ارزانی سهلکه الله فی علیین قرین مع الشهدا
والصالحین تاریخ بستم ماه صفر المظفر سنه ۱۰۰۱ هزار و صد و یک هجرت خیر البشر صلی الله علیه و علی آله الطاهرین
واصحابه الظاهرین و باز در مطبخ محمدی مسند سجاجی مین شریفین عین الانسان و انسان العین مقبول ان کاه ب النفیس
اخی اولی محمد حسین اثره مالک تقلین و اقع چیرمجال مکان ستیارام صفا در دارالسرور کانپور زیور طبع پوشید

رسالهٔ دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام واصحابه العظام

بعد پوشیده نباشد که این مختصری چند است از صناعت طب در اولة نبض مرجال

که بهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته **مثنوی** وارد امید

بوسفی که مدام فیض گیرند ازین چه خاص وچه عام خلق عالم شوند ازین محظوظ ماند

از آفت زمان محفوظ **نبض** حرکت تنبیه است از او عیه روح مرکب از انبساط وانقباض

بهت تعدیل روح منبسم واخراج فضلات او واجناس او له نبض یعنی چیزیا ئی که نبض بتوسط

آنها دلالت میکند رجال بن وه ست **جنس اول** ما خوذست از مقدار انبساط وانقباض

واقسامش نه ست از برای آنکه اقطار سه است طول وعرض وعمق ونبض در هریک ازینها

یا زائدست یا ناقص یا معتدل از ضرب سه در سه نه حاصل میشود وآن این ست **طویل**

قصیر معتدل مینها عریض ضیق معتدل مینها مشرف منخفض معتدل مینها **طویل** آنست

که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از همیس علیه وسبش کثرت حرارت **قصیر**

انکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و بیش قلت حرارت **معتدل**

انکه احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و بیش توسط حال مینهاست **معتدل النفس**

انست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و بیش کثرت رطوبت **ضیق**

انکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و بیش قلت رطوبت **معتدل**

انکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی مقیس علیه و بیش توسط حال مینهاست **مشرف**

آنست که احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و بیش کثرت حرارت **منخفض**

انکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و بیش قلت حرارت **معتدل**

انکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و بیش توسط حال مینهاست **اقسام تسعه** مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض مسالطست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بجهت هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق آنست از برای انکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر انکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر اول ست و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف

وضابطه در تلائی آنست که دائم حفظ کرده شود ده قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل من علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه در این جدول آورده شد

طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف
قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف
معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف	مشرف	منخفض	منحرف

جنس ۶ وهم اخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل قوی

است که قوع کند لحم را مثل را اکثر از مقیس علیه و سبیش شدت قوت حیوانی ست **ضعیف** است که قوع کند لحم را مثل را اقل از مقیس علیه و سبیش ضعف قوت حیوانیه ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبیش توسط حال منهیات ست **جنس سوم** ماخوذ از زمان **حرکت** منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سبیش کثرت حاجت روح به نسیم ست **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سبیش قلت حاجت ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سبیش توسط حال منهیات ست **جنس چهارم** ماخوذ ست از زمان **سکون** منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سبیش ضعف قوت حیوانیه ست **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سبیش شدت قوت حیوانیه ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبیش توسط حال منهیات ست **جنس پنجم** ماخوذ از **قوام** و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سبیش کثرت یبوست ست **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سبیش قلت یبوست ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبیش توسط حال منهیات ست **جنس ششم** ماخوذ ست از **کیفیت** جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل **حار** آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سبیش کثرت حرارت ست **بارد** آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سبیش قلت حرارت ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سبیش توسط حال منهیات ست **جنس هفتم** ماخوذ ست از رطوبت مافی العرق و منقسم میشود بمتمثل و خالی و معتدل **متمثل** آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه

وبسبب کثرت رطوبت ست خیالی آنکه احساس کرده شود رطوبت بسیار و دون متقیر
علیه و بسبب قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و بسبب
توسط حال میانهاست جنس ششم ماخوذست از استواء و اختلاف در احوال نبض
و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین ست و غیر تا بعض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره
یکی از سه چیزست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا یا متشابه ست
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود
در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده
متشابه در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه
واقع شود از و در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف یا متشابه
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی متخالف در
بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده متشابه در و مختلف در چیزی که
حاصل نشده سوم اجزای حیز واحدست از نبضه واحده یعنی اول چیزیکه واقع
شود در تحت اصبع واحده و از و بعد چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحده
آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی

و مخالفت در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در وی و مختلف در چیزی که
حاصل نشده و سبب قوی حسن حال اوست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده
جنس نهم اخذ دست از انتظام و اختلاف و عدم انتظام در وی و منقسم میشود بمختلف
منتظم و مختلف غیر منتظم و مختلف منتظم آنست که حفظ کند یکی و زیاده و زیاده بیشتر و همچنین
مثال چیزیکه حفظ کند دو را احد را آنست که سرعت شاد و یکیه نقدار معین باشد و دو نصف
دیگر مثل و نصف آن و استمرار باید و مثال چیزیکه حفظ کند دو و دو را آنست که سرعت نصف
اول مقداری معین بود و دوم دوم مثل آن و سوم مثل ثلث مقدار اولی و همچنین
استمرار باید تا عدد معین و سپس میشود سرعت در هر نصف مثل آن نصف که ماقبل او بود
و نصف آن و استمرار کند بر این تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا بانجام
کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی بهمان و سبب این قسم مختلف
اختلاف دست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی
و باقی ماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند و این را و اسبابش
قوت سبب اختلاف دست و این جنس داخل است در صنعت مختلف و از این جهت
و اجب کرد که اجناسش باشد نه جنس و هم اخذ دست از وزن که عبارتست از
مقایسه احد الشیئین بدیگری جهت شناختن اسنبلی که مبنیاست بدانکه هر فردی را
از افراد انسان در حالت صحت بعضی ست که آنرا وزنی معین ست پس اگر
آن وزن حاصل باشد حیدالوزن گویند و سببش جزی اسباب بعض بعضی
و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم میشود بسه قسم مجاوز الوزن و
معین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد وزن بنی

که یلی است چون صبی که او را وزن شبان و سباین او وزن آنکه مشابه بود سنی را که یلی آن
نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن سنی
را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت ندارت ست از برای آنکه دلالت
کننده ست بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از
برای ترویح روح غریزی ست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عمق
نابض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود با زیادتی حاجت و مساعدت
قوت سریع گردد و اگر حاجت بافراط کشد بروجهی که مندفع نشود بهوای متجذب
نبض عظیم و سریع نبض با عظم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد
با زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت
و مطاوعت آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر
زیادت شود حاجت سریع با تواتر و اگر ضعیف گردد بمثابه که قادر نباشد بفعل عنیف متواتر
صغیر گردد و صغیر میشود نبض اندکی از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا فضلیه چنانکه
در اول نوبهای تب هرچند که قوت در اصل قوی باشد ولیکن نبض از جهت طوبت
و صلابت از جهت بیوست اندکی صلب میگردد و در بحران بسبب اندفاع مادهٔ بیوستی
عضوی از اعضا چون راس و معده و امعاء و غیرهم در اختلاف نبض از جهت ثقل ماده
یا شدت ضعف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن
والله اعلم و چند نوع ست از مرکبات نبض که مخصوص شده باسامی و ثبت میکنیم یا بعظم صغیر
مشاری موجی دودی نملی ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی
را گویند که زیاده باشد در اتساع و سبب کثرت حرارت و طوبت و مطاوعت آلت ست صغیر

نبضی آکوینده که ناقص باشد در اقطار شریانیه و سبب شدت حرارت و رطوبت و نقصان مقاومت
الیاست نبضی آکوینده که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غیر
و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض
و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت در صلابت
و لین آنکه بعضی اجزای عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف در چهار اول
اختلاف مصبوب در حرم عرق از اختلاط چون دم و صفرا و بلغم و سوداء در غفونت و
فجاجت و نضج چه غفونت موجب لین و کمال انبساط و عدم غفونت موجب اضداد
اینها و نضج نیز موجب این امور است و فجاجت موجب اضداد اینهاست و دم و رم عضای
عصبانیه سبب که موجب صلابت بعضی اجزای عرق و دون بعضی ست و اختلاف
در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور ست ایضا و این همانست که
اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط ست بشرایین دو عشایکی از خارج و
دیگری از داخل و غشیه منتسجه از لیف عصبی و لیف رباطی پس ازین منجذب میشود
چیزیکه متصل ست با عصاب موضع ورم بسبب یابوست و دم در حجم عضو و چیزیکه متصل ست
بآن اعصاب منجذب میشود و پس متمدد میگردد بعضی از اجزای شریان و دون
بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود و منوعی
نبضی آکوینده که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد
و سبب شدت ضعف ست تا خایی که استقامت ندارد که بسط دهد عرق نابض را
دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیئ و گاه باشد که سبب این نوع نبض

بعضی را گویند که مشابه موجی باشد الا انکه صغیره بود بخلاف موجی و شبیش ضعف زاید بر موجیت **نخلی** بعضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و شبیش زیادتی ضعف بود بر چیزیکه در دودی هست **ذنب الغار** بعضی را گویند که اخذ کند مقدار جا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی ست و قسمیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای انکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما و قسمیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید ست از برای انکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که آخذ ست از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الغار ست اگر گردانیده شود مبدء طرف دقیق بدین صورت ⟵ و قسم ثانی که آخذ ست از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الغار ست اگر گردانیده شود مبدء طرف غلیظ بدین هیئت ⟵ **مثال مندرج** در اختلاف آنست که ماتحت اصبع اولی مثلا بر حدی باشد از اعظم و ماتحت ثانیه انقص از و و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا ماتحت اصبع اولی بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن و قتی که اختلاف در سرعت یا غیر آن بود و قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب اجع گویند و قسمی را که رجوع نمیکند پس اگر منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا ذنب ثابت **مطرقی** بعضی را گویند که قرع کند اصابع را پس رجوع کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول نهایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شده بضرب مطرقه که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع در ید ضارب

پیچک ۱۲

پس عود میکند مرة ثانیة جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود امرتین و اطلق احتلاف
کرده اند که مطرقی نبض واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف
لفظی ست از برای آنکه اگر شرط کنم در نبضه انبساط و انقباض تامین مطرقی نبضه واحد
باشد و الا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه ست پس
مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی حاجت
پس شدت حاجت میخواند قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و کاهی پیش
ضعف قوت میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط اشریان عاجز
شود او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و کاهی از جهت
شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در
فرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را **ذو الفقرة** نبضی که واقع شود در سکون و سکونی که متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در مرکز بعد از
سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل فلک و سبب اعیاد قوت یا استراحت یا عارض
و مغافص که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعة چون غم مفرط **واقع فی الوسط**
نبض را گویند که واقع شود در وسط حرکت وقتی که متوقع بود سکون که مابین الحرکتین و
فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در واقع فی الوسط بعد
از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست و در مطرقی جزئیت از انبساط
که قرعه اول اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجتست بسوی ترویح که
محتاج گردانیده طبیعت را بانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلایل تنفس در عسرت

وبطوء وقوت وضعف وتواتر وتفاوت وغیرها نزد یکست بدلایل نبض بر حال بدن

والله اعلم **خاتمه** زور قلم خامه ام دلایل نبض نظری کن تامل فرمای

تا شود نبض رسال تاریخش نبض گیرد ولیو دبر وانشای

رسالهٔ دلایل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه وآله واصحاب مخفی نماند که چون رساله دلایل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم وغیره چنان رسید که در ادله بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلایل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمد والتوفیق من الملک الاحد **بدانکه** اول اختلاط آب طعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس کرداند او را پس جاری شود با کیلوس از مسار یقای که در جهت مقعر کبد است و از عروق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر ان از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قسمی بسوی مثانه و از بخت منصبغ شود بول کسی که حضاب کرده شود بحناء و کم کرد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزها نکه مذکور شد دو امر **اول** انکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثرش از کبد است و فضله هضم ثانیه است و قلیل که مصاحب اوست در عروق با اقل مائیت

مفرح القلوب

که فضله مضم ثالث ست و این ثقل حم بریست مسمی بر سوب **امر دوم** انکه دلالت بول بر
احوال کبد و شانه اوضح ست از دلالتش بر الات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد
و کثرت مکث او در مثانه و احتباس او له بول یعنی چیزیا نکه بول بتوسط انها دلالت میکنند
بر حال بن هفت ست جنس اول لون ست و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول
لون اصفر ست و محتویست بر پنج طبقه طبقه اول **تبنی** ست که صفرتش چون آب تبن
اندکست و مایل است به بیاض و دلالت کننده ست بر برد از برای انکه لون تبنی یا از جهت
کثرت مائیت ست یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل برد ست و این حکم
اکثریست از برای انکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه
دوم **اترجی** ست که صفت او شبیه ست بصفرت قشور اترج و حادث میشود از مخالطت
صفرا زائد بر چیزی که در تبنی ست و دلیل اعتدال است طبقه سوم **اشقر** ست که صفرتش مانند
بجمرت و دلالت کننده ست بر حرارت طبقه چهارم **ناری** ست که صفرت او شبیه ست
بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزی که در اشقر ست طبقه پنجم **احمر ناصع**
ست که مسمی ست بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفر است بخلاف ناری که مشابه
صبغ زعفر است و دلالت کننده ست بر حرارت زائده بر چیزی که در ناریست اصل دوم
از اصول لون احمر ست و منطویست بر سه طبقه طبقه اول **اصهب** ست که او را اندک
حمرتی ست و نزدیکست به بیاض دمی که موجب البست لابدست از انکه رقیق باشد
طبقه دوم **ورد دمی** ست که او را حمرت زائده ست بر حمرت اصهب و دمی که موجب
آنست لابدست از انکه خلیط باشد طبقه سوم **عانی و اقتم** ست که او را حمرتی ست مائل
به تیرگی و دمی که موجب البست لابدست از انکه اخلاط باشد و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم

وحرارتست علی مراتبها وکاهی بول باوجود برودت احمر میباشد چنانکه در فالج وسوء الهضمیه بسبب ضعف کبد وقلت تمیز مائیت از دم ولون ناری از طبقات صفرت او برحرارت از طبقات حمرت از برای انکه صفرت از جهت اختلاط صفراست وحمرت از اختلاط دم وحرارت صفرا اشدست از حرارت دم وایضا غالب ست برصفرا جزء ناری دربردم جزء هوائی وحرارت نار اشدست از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضرست ومشتمل ست برچهار طبقه طبقه اول فستقی ست که آنرا اخضر مستی مائل بزردی دلالت میکند بربرد مجمد از برای انکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا وغالب آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود وقرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با مکومت میباشد وبصفرت طبقه دوم نیلنجی ست واولویت که خضرت او فوق خضرت فستقی ست ومشابه رنگ نیلی بود که در اب حل کرده باشند واین لون نیز دلالت میکند بربرد مجمد از بادرین اقوی ست وفستقی ونیلنجی مندرند در صبیان بفالج وتشنج از برای انکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب ست طبقه سوم زنجاری ست طبقه چهارم کرانی واین هردو لون دلالت میکند برافراط حرارت محرقه وفرق بینهما انست که زنجاری مائل بهیاض از جهت شدت حرارت در وبخلاف کرانی اصل چهارم از اصول لون اسود ست وآنرا اسباب بود سبب اول احتراق ست باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند چیزیرا که مخالط مائیت بول ست از اختلاط وسبب اسود ادمحترق بحرارت انست که چیزیکه باقی ماند در وبعد از احتراق از رطوبت مائعه آشامیدنی

بسیاری از اختلاط طوبا از اقسام اخضر است فقط ۱۲

نیلنجی بر اخضر از نست فقط ۱۲

خضرت بنیلنجی از نست فقط ۱۲

نیلنجی از اقسام اخضر است فقط ۱۲

خضرت بنیلنجی از نست فقط ۱۲

نیلنجی از اقسام اخضر است فقط ۱۲

متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند صفرا و پس او را سودا عارض گردد از برای آنکه سبب
سودا است چنانچه در انگشت محسوس شد و علامت سودای که حاصل شود بسبب احتراق
یکی از دو چیز است اول آنست که با صفرائی باشد که بر عفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را
بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم جمود است باین نوع که یافته شود در بدن ماده باردی که تجمید
کند چیزی را که مخالط مائیت بول است از اخلاط و جمود سودا از برای آنکه ابخره متراکم شود در
سطح او پس تکثیف کند جسم را پس عارض میشود او را سودا و از جهت حادث گردد سودا و ظهور او را
که او را برد رسد و علامت سودائی که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنکه
باکمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا دور رائحه که دلالت
کند بر برد چون جمودت سبب سوم حرکت ماده سودا ویه ست که تحریک کند طبیعت آنرا
بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سودا ویه علامتش آنست
که در روز بحران باشد و از قبیل خفت حاصل شود و مقدم باشد او را علاماتی که دلالت
کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی صبانع ست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند
در و پس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت
کبد ست و این در غایت ندرت ست یا از جهت بول دوا ست که آمد بر مقدار کفایت در بدن
خطری نیست اصل پنجم از اصول بول ابیض ست و منقسم شود بدو قسم قسم اول آنست که
مفرق بصر ست چون لون لبن و غیر مشف ست و نفوذ نکند در و لبصر یعنی باز میدارد ما
خود را از ابصار و یافته نمیشود در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض و حقیقت است و دلالت میکند
یا بر غلبه بلغم و بر دی بر دو بان تجسم یا اعضای اصلیه و علامت دو بان تجسم آنست که بول ابیاض
و متهی باشد و پیش حرارت قویه ست که از بته و مومات بدن کند و این در آنست که منجمد میشود و قار و ره

وعلامت ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام است که بول شدید البیاض بود و این در آخر
دق پیدا شود و علامتش در بول شعور قوی ست قسم دوم لونیست که مشف ست و این دو نوع ست

نوع اول از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه و بازمیدارد ماورای
خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از مشف چیزیست که آنرا لونیست چون ماء صافی و این نیز باز
میدارد ماورای خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض میگویند از برای آنکه عدیم اللونست
از بهر آنکه ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر و مجاز است از برای
آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونیست و از این جهت ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس
میشود شعاع از وی و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف اعارض شود
تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزائی که مرئی میشود ابیض
و با تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب از قسمی که منجمد گردد و با تفرق چون چیزیکه حادث گردد
آب از وقتی که کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود ست در آب و منظهر اوست تکاثف و تفرق
و این غلطست و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در اجابت بطلان
هضم کبد را استیلای بر دیا بر سدد یگر منع کند نفوذ صافی را پس بر وی آید بول بر نگ آب جلد سبز

دوم قوام بول ست و بول بحسب قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا معتدل و اینها از برای انکه
خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس ست زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق ست و اگر
هست یا بمرتبه سیلان مائی رسد اگر بمرتبه غلیظ و اگر نرسد معتدل و اینها و سبب رقیق
عدم نضج ست با کثرت شرب آب یا سدد و شناخته میشود موضع سدد مثقل و تقدم و سبب غلظ عدم
نضج ست یا نضج غلظ مفرط الغلظ و علامتش تقدم اوراط غلظ ست و سبب معتدل اینها نضج ست

جنس سوم صفا و کدورت بول ست و صافی از او گویند که متشابه الاجزا

باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر را کو بند که متشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون مع اوست و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر اندکی از جهت سقوط قوت و از جهت ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدر ستاموای

قوام جنس چهارم رابحه بول است بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر امر اول از اخلاط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در شانه باشد از برای انکه اقتباس بول مشتبر در بول دیس تاثیر قروح شانه در افساد رائحه اکثر باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه ست اول انکه کائن از قروح آلات بول میباشد با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم انکه کائن از قروح باقیح و قشور میباشد بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مرض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود و اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد و این وقتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط ما تعفن البول پس اگر باشد این در عقب بول شدید دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد از انتظار موت، و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم رسوب بول ست** او رسوب بر دو حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او ست ریح خارجه مع البول و شوار ست بر و این که جزق کند آن رطوبات او بیرون ابد پس متعلل شود و بول را زبد و غلیظ کند و رطوبت لزجه حول ریح غلیظ ست و هر چند این رطوبات لزجه وفور ریاح ممدوده او را اکثر باشد زبد آید بیشتر لو و کثرت زبد و کبر بطو انقضاء و زوال دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه **ریاح جنس ششم رسوبست** و رسوب در اثنای تعب استقرار اجزای غلیظه در اسفل مانیا ست و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از ان و برابر لو و این که از

اسفل یا متوسط یا در فوق و اول را سوب سبب گوییم دوم را متعلق سوم را غمام و
اطلاق میکنند سوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان او ست سوب متعلق
میشود و در وسط یا باشد و نگذارد منع کند مانعی از رسوب پس بحسب آنکه این صفت که بالقوه
در وست کفته میشود او را سوب و رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند
یا غیر دال بر و و آنرا رسوب بادی خوانند و رسوب محمود را اوصافست اول بیاض زیرا
آنکه نضج بهاضمه است و فعل ما تقدم تشبیه باعضا است و اعضا بیضند پس مشابهت دارد لون
تابع باشد نضج را و فضلات هضم کسبدی حمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت
را پس ظاهر میشود در رسوب دوم ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب
قبول کرده است نضج را سوم استوا که مشابه الاجزا باشد یعنی بعضی با غلظ نباشد و بعضی رقیق
اجتماع اجزا از برای آنکه قشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت با بول
از فجاجت بود در رسوب محمود قسمست فضل او رسوب است پس متعلق پس غمام و وجه
اول آنکه غالبا اعضا اجزای رضیه است تا صلب و قوی بود و فضول مدفوع بول و تشکل نضج
شبیه باشد بعضا و غالب شبیه تر از فضول پس شان آن بود که متعلق متوسط چیزیکه از و متعلق شود نزدیکتر بود
بنضج وجه دوم آنکه اکثر سبب ثقل ریح بود و هر چند که ریح بشیر باشد ثقلی عشیر باشد اکثرت
ریح دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب نیست که یافته نشود در و اوصاف مذکور
آن نیز قسمست افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتیست که طفو از جهت حرارت مصعده
باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعدست ملطف نیز هست اما وقتیکه طفو از
مخالطت ریح قاهره اجزای رضیه را که از شان او ست تسفل باشد از جهت میل
ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام و از برای آنکه

درین هنگام رنج در مستفل کمتر باشد و فضول سپندفسه در رسوب سودی یا از اعضا باشد یا از
رطوبات چه نسبت در بدن حسی که باشد از ورسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا یا باشد از
اعضای اصلیه آنرا اخراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در رو دو نسبت باشد
آنرا دوی خوانند یا نباشد و نسبت در رو و آنرا که گویند خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن
عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل
اگر اجزای کبار عراض یا حیض احمر باشد آنرا اصفایحی گویند و اگر از شانه و احمر از کلیه یا کبد
باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا اکرسنی خوانند و اگر نباشد
نخالی گویند و کاین از رطوبات یعنی مائل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضی کمدست دلالت
کند بر احراق علقم و بعضی صفرست و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود ست دلالت کند
بر احراق سودا و تمامی اینها که ندکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود و اما عدم رسوب را
اسباب است اول عدم نضج دوم سدد سوم قلت مادده و در رسوب اضحا کمتر باشد از جهت
خلو عروق آنها از خلط و جهت لاندفاع بسول و اگر باشد رسوب عدیم النضج بود و باشد
از فضل غذا و جزو دل آنیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصا و قتیکه مریض
باشد از جهت کثرت تحلیل سبب ریاضت و در مریضی و قربی که تارک ریاضت باشد رسوب
بسیار بود و از انواع رسوبست رسوب مدی که ثقل در دمده بود و مخاطی که ثقل در خلط خام
غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته شود در عرق النساء و جع مفاصل و فرق میان هر دو
هر دو در اینست که مدی سخن بود و متقدم باشد و راسوم و آسان بود اجتماع ثقل
و تفرق و بخلاف مخاطی و در بن احکام جلیس هفتم متقدم النضج است بول یا اقل
ست از طبیعی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار پست و از انجمله

هست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب با از خوردن میوهای تر و از ان جمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه و از ان جمله است استفراغ مادهٔ متعفنه در بدن چنانکه در بحران و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بحرانی در بحرانی بقوت بود و دوار عقب آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را ان چنان باشد و در روز بحران نباشد و اسلم بول وی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اغبر باشد یعنی استقراع کرده شود دفعة کثیرًا لا منقطعا قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است از انجمله است فرط تحلیل رطوبات او جهت شدت تخلخل بدن و اتساع مسام و حرکت مفرط و از انجمله است فنای رطوبات بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب الیبوست از برای آنکه اول زوال رطوبت است بعد از وجود او و ثانی انتهای او بست ابتدا و از انجمله است سده که در مجاری بول منفضه بسوی مثانه است پس بدن بایکر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال سوء مزاج مضاف مائیت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تخلل مندرست یا بیست تا و دلائل برازدر صفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیکست بدلائل بول اقتال

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر حریفی — بهر تو جمع کرد و بجمیع برادران
تاریخ سال تا که شود در دو شصت بدان — قاروره گیر چار صد و سی و نه ز بان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب و نصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة و فصل الخطاب و علی آله الاطیاب و اصحابه الانجاب
اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بهاء الدین بن حاجی جمال الدین غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما
داعیه که این فواید چند است سمی بمختصر التبیان فی ضرریات البحران ملتقط از رساله تشقی
عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع زنور این فن جادی فخر آمدنود حسن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان
فی ما یتعلق بالبحران من مصنفات طبیب جادی حکمت ناطق سیر آمد اطبای جهان مجدود اماثل اقران بکتابی زمانه بوعلی
روزگار یگانه عصر جالینوس وقت حضرت استاذی حکیم علی حسین عم فضیله الی تعاقب الملوین که دست شفا بیز
همت اعجاز نسبت تدبیر صحابش امراض لاد وا اخانه برداز روح علی عباس مجوسی سای بخلق اقتش ایمان
کامل و در حسب مسیحائی او دعوای ابی سهل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مرحوم بنده آدمیت نقش نگین
مرحوم مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزه الله تعالی فی الدارین بکاشتغال
بتاریخ شصیه کردن رسائل مطلوبه طبیه که سراز قالب طبع برآورده بود مدرقالب تحریر ریخته شد و
ما توفیقی الا بالله التماس بخدمت صاحبان آنکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو
پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت نوبت و فیصل خطاب

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و اضیاع بسیار و قرار قرمها و عدم علامات قوی در اعراف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن علامت عاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و سرگشتگی و بیماری
روبرو چشم و خارش بینی و ضربان کهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا و شکیدن بیمار
جوان باشد علامت دوام ثقل مزاج و غلظت و کثرت بول و عدم سهال ماده بطرف دیگر و در زمستان
بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول و خروج چرک و غلظت آن بهتر و در
و موجب نبض تسلیم بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشد اگر طبیعت بقوت دفع نماید
عاجز شود مرد است و الا کاهلی طبیعت جاذق را احتیاج بامانت طبع شود در صورتیکه
طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج بسبب ضعف خود استعمال آن نتواند کرد دفاع مدبر نباشد اگر
مرض را که آخر سلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا انتهی انحطاط بحران در انحطاط شود
و بحران تام در وقت انتهاء باشد و آنچه در ابتدای مرض اقل مهلک است و آنچه در زمان آخر آید ناقص و دوی
بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام لسا حوریه نیز گویند بعضی روزها
خبر دهند که بحران کی خواهد شد آنرا ایام لاذار گویند بعضی روزها را جوی باشد نه زیان دارد نه سود
انحراف بحران در آن روز واقع نشود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و ایامیکه در آن بحران افتد تا
نبک باشد یازده و نوزدهم چهاردهم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان در بیست یاد کرده شد نظم دال آن زا و یاد آن
و کاف و گاف + کاف زا مسیان افتین + لام الف یا لام زا دال و لام زا + میم ایام
بحارین را کسین + ایام واقع فی الوسط شش روز سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم
و ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و بارنج و خطر باشد بیست و زست ششم
و هشتم و دهم و دوازدهم یازدهم و شانزدهم هژدهم و نوزدهم ایامیکه در آن بحران

نباشد سیزده و دوست بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم
بست و نهم سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم
و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدول جامع اقسام ربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم شود

جدول ایام بحران و سهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	سهل بالاخلاف	۲۲	سهل بلاخلاف	۳۲	سهل بلاخلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	سهل بلاخلاف	۳۳	سهل بلاخلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	سهل بلاخلاف	۳۵	سهل
۶	بحران ردی	۱۶	سهل بالاخلاف	۲۶	سهل	۳۶	سهل بلاخلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	ردی سهل بالاخلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	سهل بلاخلاف
۹	بحران	۱۹	یوم سهل بالاخلاف	۲۹	سهل بلاخلاف	۳۹	سهل بلاخلاف
۱۰	یوم سهل بالاخلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میباید پس در سایر روز
در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوص
که یوم هفتم را نیز بران گواهی داده اند و آنروز را روز بحران هم از فائده این
گفته شد از تعداد ایام ماحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه و ما
سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سودا و بلغمی هفت شبانه هیچ
هفت نوبه عنب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران باید پس هفت شبانه باشد باید پس
هفت سال باید پس از چارده سال باید پس بیست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز
روز شصتم و شب هشتادم و صد و نیستم از روزهای بحران شمرده اند که در جمیع غیر
روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند
در وقت پیری شکم واقع نشود فائده معمول اکثر طبیبان است که اگر حدوث مرض قبل
انتصاف النهار باشد آنروز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد از انتصاف
نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر اسببش همین است که یوم مبدء نزد ایشان از
تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره خصوصا علت وقوع بحران
و سبب شدند و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة التبیان فی ما یتعلق
بالبحران مذکور است بقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اولا
و آخرا و ظاهرا و باطنا

تمت

الحمد لله و علی رسوله السلام و التحیه که نسخهای بی نظیر از نسخ اکسیر مایه محتا
و آرام جان بیماران ارباب طب و رسائل مختصر و قابل در بحران تاریخ [illegible] صفر سنه ۱۲۶۹ الهجر
چهره جمال مکان ستاره صفا [illegible] مطبع رستید [illegible]

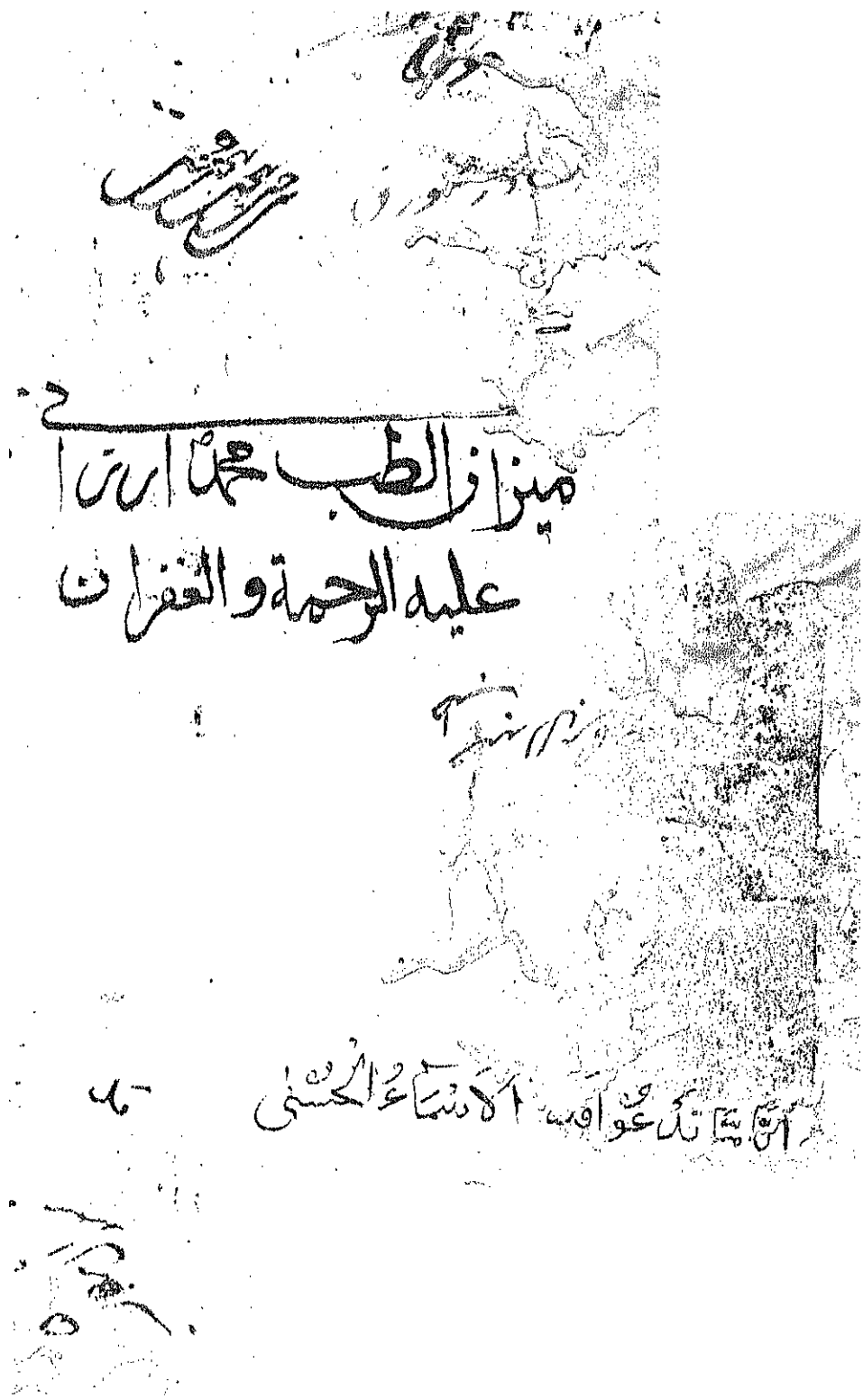

CALL No. 415 ب م ۳۷۱ ACC. NO. ۲۳۸۱

AUTHOR اکبر ارزانی

TITLE میزان الطب مع رسائل دیگر

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.